

نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

دیماه ۱۳۶۴

دسامبر ۱۹۸۵



نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

دیماه ۱۳۶۴

دسامبر ۱۹۸۵

فهرست مند رجات :

۱- نامه سرکشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

۲- ضمیمه شماره ۱ : نامه به هیئت اجرائیه کمیته مرکزی و کمیسیون برنامه حزب، ۱۷ اوت ۱۹۷۵

۳- ضمیمه شماره ۲ : متن استعفا نامه رفیق بابک امیرخسروی از کمیته مرکزی، اکتبر ۱۹۷۵

۴- ضمیمه شماره ۳ : نامه رفیق بابک به هیئت اجرائیه در رابطه با حوادث تبریز، ۲ مارس ۱۹۷۸

۵- ضمیمه شماره ۴ : نامه رفیق بابک به هیئت اجرائیه در مورد تحلیل اوضاع، ۲۸ اوت ۱۹۷۸

۶- ضمیمه شماره ۵ : نامه رفیق فقید ایرج اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی،

اکتبر ۱۹۸۱

دیماه ۱۳۶۴

دسامبر ۱۹۸۵

نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران

رفقای گرامی!

اینک بیش از ۶ ماه از تصمص "هیئت سیاسی" مبنی بر تعلیق غیرقانونی و توطئه گرانه سه نفر — از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران (رفقا فریدون آذر نور و بابک امیرخسروی اعضای اصلی و فرهاد فرجاد عضو مشاور منتخب پلنوم وسیع ۱۷ در تهران) می گذرد. شما خود بیش از هر کس شاهد خلافتکارها و اقدامات ضد اساسنامه های گروهی که از آغاز تا پایان اجلاس هیئت کمیته مرکزی در دسامبر ۱۹۸۳ گذشت، هستید. یعنی همان جلسه ای که نام پلنوم هجد هم به آن اطلاق کردند. ما در نامه ۲۵ اسفند ۶۴ خود به شما اعضای کمیته مرکزی، پس از ذکر اجمالی جریانات خلاف حزبی و غیراصولی حاکم بر "پلنوم ۱۸" و پس از ذکر ندانم کارها و غرض ورزیهای چند نفری، کسه گردانندگان اصلی "پلنوم" بودند، نشان دادیم که چگونه همین گروه بطور غیر دموکراتیک و با نقض آشکار اساسنامه و بدون توجه به تصمصمات تشکیلاتی پلنوم وسیع هجد هم در تهران، "هیئت سیاسی" کمیته مرکزی را قبضه کردند، تخم نفاق و چند دستگی را در آن لحظات دشوار حیات حزب کاشتند و زمینه ساز بحرانی خانمان برانداز شدند. مسئولیت تاریخی گردانندگان "پلنوم ۱۸" در برابر این تخلفات بخشش ناپذیر است.

اینک بیش از دو سال از آن وقایع می گذرد. اساسنامه حزب صریحا تاکید دارد که حداقل دو سال در سال پلنوم عادی کمیته مرکزی تشکیل بشود. میبایستی در این مدت حداقل ۴ پلنوم عادی تشکیل می شد. اما حالا این چند نفر که با تمهیدات قبلی رهبری حزب را در دست چسبیده اند، گوششان دیگری این حرفها بد حکار نیست. حالا روشن تر می شود، که چرا درست همین افراد، در برابر اصرار رفقای حاضر در "پلنوم" برای تعیین و ذکر وقت پلنوم بعدی، در بخش تشکیلاتی قطعنامه ها، طفره رفتند و به وعده شفاهی اکتفا کردند!

همین رفقای "هیئت سیاسی" که همه را به رعایت دقیق اساسنامه حزب موظف می کنند و حتی ادعا می کنند، که تعلیق ما صرفا بخاطر نقض اساسنامه حزب است، چگونه همین عمل خود را در نقض اساسنامه که مستقیما از وظایف آنهاست، توضیح می دهند؟ رفقای "هیئت سیاسی" آنقدر به رعایت موازین اساسنامه بی قید هستند و به کلکتیو کمیته مرکزی بی اعتنا، که در تمام این دو سال کوچکترین گزارشی به اعضای کمیته مرکزی در باره علل این تاخیر و نقض اساسنامه نداده اند. کمیته مرکزی وقتی به یادشان می افتد، که صلاحشان است، اعلامیه و یا بیانیه ای را بنام آن قالب بزنند!

صرفنظر از اینکه تصمص "هیئت سیاسی" دایر بر تعلیق ما سه نفر غیرقانونی و در تاریخ چهل و چهار ساله حزب توده ایران بی سابقه است، معذرا می بایستی بلافاصله پس از تعلیق، اقدام به تشکیل پلنوم عادی کمیته مرکزی می شد تا به آن رسیدگی بکند. مگر می شود تعدادی از اعضای کمیته مرکزی را ماه ها در حال تعلیق نگهداشت و تمام ارگانها و امکانات تبلیغاتی حزب را برای دشنام گویی و تهمت و افترا زدن به آنها بکار گرفت؟

جسته و گریخته و بطور غیر مستقیم می شنوم، که گویا در حال سرهم بندی "جلسه صلاحیت داری" هستند تا با اضافه کردن تعدادی افراد دستچین شده بر آن نام "پلنوم وسیع" بگذارند و به خیال خود از فشار بدنه حزب خود را خلاص نمایند.

ما برای چند مین بار اعلام می کنیم، که هر جلسه یا پلنوم وسیعی را که این "هیئت سیاسی" دعوت نماید، غیرقانونی و غیر معتبر می دانیم. اگر هم چنین جلسه ای را تدارک ببینند، نسخه بدل "پلنوم هجد هم" خواهد بود و لذا قانونیت و مشروعیت ندارد و عملا بحران در رون حزب را تشدید خواهد کرد. اساسا "هیئت سیاسی" طبق اساسنامه صلاحیت دعوت پلنوم وسیع را به هر صورت که باشد ندارد. قبل از دعوت پلنوم وسیع و یا جلسه صلاحیت دار نظیر آن، باید اول جلسه عادی کمیته مرکزی تشکیل بشود و

حدود و شغور وظایف پلنوم وسیع را معین سازد. کمیته تدارک محبتی را که منعکس کننده نظریات مختلف موجود در کمیته مرکزی باشد، انتخاب نماید و معیارها، ملاکها و ضوابط شرکت کنندگان را در خطوط کلی آن تدوین نماید، تا بر اساس آن کمیته تدارک منتخب پلنوم به سازماندهی پلنوم وسیع بپردازد. با توجه به ضعف ناتوانی نسبی کمیته مرکزی و با در نظر گرفتن اینکه در چنین پلنوم وسیعی به همان نحو و روش پلنوم وسیع چهارم، کادرها و مسئولان حزبی نقش قاطع و تعیین کننده ای خواهند داشت، لذا بنظر ما شرکت نمایندگان آنها از همان آغاز و در ترکیب کمیته تدارک ضرورت دارد.

بنظر ما تنها راه نجات حزب از گسیختگی و حفظ وحدت و یکپارچگی حزب و راه ارتقای نفوذ معنوی آن در چنین راه حلی نهفته است. متأسفانه گردانندگان کنونی حزب که در "هیئت سیاسی" متمرکز شده اند، در فکر سرهمبندی، بند و بست کردن و رنگ و روغن زدن به ظواهر امر هستند و اساساً توانایی ارائه راه حلهای اساسی و جسورانه را ندارند. بقول معروف: "از کوزه همان برون تراود که در اوست". ما به نوبه خود خواستار جدی تشکیل فوری جلسه عادی کمیته مرکزی هستیم تا از جمله به خلافتکاریها و تجاوزات "هیئت سیاسی" به حقوق و حیثیت سه عضو کمیته مرکزی رسیدگی نماید.

ناگفته پیداست که هم بر اساس بند ۵ از ماده ۵ اساسنامه که صراحت دارد: "در جلسه ای که به رفتار و فعالیت وی (عضو حزب) رسیدگی می شود، شرکت کند" و هم اینکه تا تصمیم پلنوم کمیته مرکزی درباره اخراج اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی با آراء (ماده ۸ اساسنامه) رفقای سه گانه اعضای مساوی الحقوق با سایر اعضای کمیته مرکزی هستند، لذا هرگونه توطئه ای برای جلوگیری از شرکت در پلنوم و یا عدم دعوت آنها به جلسه کمیته مرکزی، تحت هر نام و عنوان و بهانه ای باشد، آخرین ضربه به قانونیت و مشروعیت کمیته مرکزی و رهبری حزب خواهد بود. ما از رفقای کمیته مرکزی خواستاریم که اگر چنین توطئه ای در حال تکوین است، قویاً از آن جلوگیری کنند.

رفقای گرامی، نمی دانیم تا چه حد در زجران خلافتکاریها "هیئت سیاسی" قرار دارید. زمانی که اطلاعیه چهار صفحه ای تعلیق ما را به سازمانهای حزبی دادند، چنین وانمود کردند که قصد آنها بردن آن تا پایین شبکه نبوده است! اما از طریق کانالهای "ویژه" در سطح شبکه های حزبی پخش شد. سپس اطلاعیه ای در نامه مردم منتشر ساختند و آنرا از رادیوها و هر چه که در دسترسشان بود پخش کردند. به آنهم اکتفا نکردند و "اطلاعیه ۱۳ صفحه ای" را که بعلمت محتوای آن به حق از سوی رفقای حزبی "تهمت نامه" لقب گرفت، منتشر ساختند و این بار به اعضا و هواداران رساندند. این همه اقدامات تبلیغی علیه اعضای کمیته مرکزی را وقتی صورت دادند که هنوز "نامه توضیحی" ما در پاسخ به "اطلاعیه تعلیق" منتشر نشده بود. در واقع هیچ بهانه و محرکی جز تلاش برای بدنام کردن و بی اعتبار نمودن ما نداشتند.

اینک با انتشار یکسری مقالات در نامه مردم، چارچوب حزب و هواداران را شکسته و اختلافات و مسایل داخلی حزبی را به بیرون کشانده اند. این رفقا با بی شرمی در مقالات نامه مردم، سه عضو کمیته مرکزی را در "ردیف دشمنان آگاه حزب" آورده اند (شماره ۷۸ نامه مردم)، که از پشت به حزب خنجر می زنند ("همانجا صفحه ۴) و اسرار حزبی را "فاشو" مالا در اختیار دشمنان حزب قرار می دهند ("همانجا")، و ما را "آناشیسست" نامیده و با کمال وقاحت اعلام می کنند که رفقای سه گانه "زیر پوشش اصلاح حزب به تخریب مبارزه مشغولند" (همان منبع، صفحه ۵) و قس علیهذا.

ما چهل سال در دامان حزب توده ایران بزرگ شده ایم. دهها حادثه کوچک و بزرگ از سمر حزب گذشته و ما خم نشده ایم. در این لحظات که بیش از ۸۰ درصد رهبری حزب در زندانهای جمهوری اسلامی میان مرگ و زندگی زجر می کشند، بجای آنکه از کادریهایی که دیگر امتحان خود را داده اند و وفاداری خود به حزب و راه طبقه کارگر را نشان داده اند، برای احیاء حزب مدد جویی شود، بخشی از اعضای باقیمانده کمیته مرکزی بدست چند نفری که اکثریت آنها از شرکت در مبارزه مردم بزدلانه

کناره گرفتند و زندگی آرام و بی درد سر مهاجرت را ترجیح دادند، مجازات شده و با آنان به توهین و ناسزا رفتار می شود. در چنین وضعی آیا شایسته است که رفقای کمیته مرکزی ساکت بنشینند و نظاره گسراوضاع باشند؟

تمام این جریانات و اتهامات بادهن کجی به همه شما و در برابر چشمانتان و از همه بدتر بنام کمیته مرکزی و حزب انجام می گیرد. "هیئت سیاسی" صریحا نوشته است، که فقط این "سه نفر" هستند که ایراد می گیرند و اعتراض می کنند و همه رهبری و قاطبه اعضای حزب، اعمال "گروه سه نفره" را محکوم کرده اند! آیا این موضوع درست است؟ آیا وقت آن نرسیده است که رفقای کمیته مرکزی و بویژه رفقای که سلامت نفس و استواری کمونیستی خود را حفظ کرده اند، ملاحظه گیرها را کنار گذاشته و پای بمیدان گذارند و جلواعمال گستاخانه این چند نفر را که بنام "هیئت سیاسی"، حزب توده ای ما را به ورطه

تلاشی کامل می کشانند، بگیرند و نشان بدهند که هنوز هم دود از کنده بر می خیزد؟
ما درگیر مبارزه برابریم هستیم. "هیئت سیاسی" دستگاه حزب، "نامه مردم"، رادیو و همه امکانات مالی و فنی حزب را در اختیار دارد.

اما خوشبختانه از آنجایی که حرف ما حق است و منعکس کننده صدقانه خواسته های قاطبه رفقای حزبی است، روز به روز بر میزان توجه و علاقه رفقای حزبی و کادرها به راهی که ما برای سالم سازی و احیاء حزب گشوده ایم، افزوده می شود. و این همان چیزی است که "هیئت سیاسی" را متوحش کرده و به دست و پا انداخته است. لذا با چنگ و دندان می خواهد مواضع خود را که بکلی سست و متزلزل شده است، نگهدارد. شدت تبلیغات و انتشار مقالات در "نامه مردم" و کشاندن این رسوایی به کوچه و بازار، که گاهی بیش از نیمی از صفحات "نامه مردم" را سیاه می کند، از همینجا آب می خورد.

گردانندگان "هیئت سیاسی" بجای پذیرش واقعیات و واقع بینی و دلسوزی به حال آینده حزب، تنها در فکر و ذکر حفظ مقام و موقعیت خود و جریان و گروه خود می باشند. هنوز در این تصور باطل غوطه ورند که می شود با تبلیغات و تهمت زدن و پرونده سازی، سیل بنیان کنی را که اینک در حزب برافزوده است و می رود تا تمام ناپاکی ها و شوره زارها را بشوید و روح تازه ای بر پیکر رنجور و زخم دیده حزب توده ای ما بدهد، سد نمایند. اما رفقای "هیئت سیاسی" به بیراهه می روند و آخرین بیراهه هم بن بست است.

"هیئت سیاسی" نیروی بزرگی را که اینک در حزب زبان به انتقاد گشوده و خواستار احیاء و اصلاح حزب است، "عده انگشت شماری در خارج از کشور" قلمداد می کند. سپس تاکید می کند که منظور از این عده انگشت شمار "همان گروه سه نفری" است! اما معلوم نیست که اگر مساله واقعاً همین "گروه سه نفری" است، که قاطبه رهبری و اعضای حزب توده ایران آنها را محکوم نموده اند، اگر واقعا تمام رفقای که در این حرکت بزرگ برای احیاء و سالم سازی حزب برافزوده اند انگشت شمار و به همین سه نفر محدود می شوند، اگر گفتار و نوشتار آنها "فاقد اصالت است و جز تحریف آشکار و نقل قولهای غیر مستند و اتهامات بی پایه و اساس نبوده و نیست" و "وارد شدن در اینگونه مسایل را در شان ارگان مرکزی حزب نمی بیند" (نامه مردم، شماره ۷۸، ص ۳)، پس معنی این همه هول و هراس چیست؟ چرا حداقل چهار کمیته کشوری را منحل ساختند و به تصفیه دامنه داری در واحدهای حزبی دست زدند؟ واقعیت اینست که اعضای "هیئت سیاسی" کنونی، هیچوقت در بطن سازمان حزبی نبوده و کارتشکیلاتی نکرده اند و سازمان حزبی را اصلا نمی شناسند و در جریان رشدی که رفقای حزبی در همین چند سال انقلاب کرده اند، قرار ندارند. آنها اساساً با نسل نوین توده ایها، که اینک ۹۰ درصد نیروی حزب را تشکیل می دهد، آشنا نیستند و در یک کلام نسبت به بدنه حزب هیچ شناختی ندارند.

این رفقا حتی توانایی درک بحرانی را که حزب می گذراند، ندارند. چون خود، برخورد ذهنی

دارند، تصور می‌کنند که فقط این "سه نفر" یغی و آشوب‌گر هستند. رفقای "هیئت سیاسی" می‌خواهند به شیوه‌های مطرود گذشته - که البته هنوز در سازمان فرقه متداول است - با تهمت و افترا و برچسب زدن آنها، این "سه نفر" را سرکوب کنند و خیال می‌کنند آنوقت همه چیز آرام خواهد شد. "هیئت سیاسی" عاجز از درک این مسأله است، که حرکت جدید را برای احیاء و سالم سازی حزب، ما سه نفر بوجود نیاورده‌ایم، که با سرکوب بتوان آنرا از میان برداشت. خوشبختانه اینک اعضا و کادرهای حزبی پیشاهنگان اصلی و تکانه و توان لایزال این مبارزه هستند.

شگرد مهم "هیئت سیاسی" در اطلاعیه‌ها و اخیراً در مقالاتش، از جمله اینست که با پرداختن به پلمیکهای مبتذل و نامربوط و گاهی حتی کودکانه و طرح مسائل فرعی و تحریک آمیز، که ما نمونه‌های آنرا در جریان تدوین این نامه نشان خواهیم داد، رفقای حزبی را از تامل و تفکر و پرداختن به آنهمه مسایل اساسی و دردهای حزب توده ایران، که از سوی ما و رفقای حزبی مطرح شده‌اند، منحرف سازد. از یکطرف می‌گویند "وارد شدن در اینگونه مسایل در شان ارگان مرکزی حزب نیست"، و از طرف دیگر حتی وقتی يك واژه نادقیق و یا نارسا پیدا می‌کنند، پاراگرافهای متعدد و گاهی ستون‌های "نامه مردم" را وقف آن می‌کنند.

شگرد دیگر "هیئت سیاسی" طرح و مصنوعاً عمده و بزرگ کردن مسئله انترناسیونالیسم پرولتری است. در مقاله از جمعا سه مقاله اخیر نامه مردم صرف این موضوع شده است. آنها می‌خواهند این طور وانمود سازند که اساساً مسئله همین است: جدال بین انترناسیونالیستها و کمونیستهای ملی‌پسند ما در جای خود به این موضوع خواهیم پرداخت ولی همینجا صریحاً و صادقانه اعلام می‌کنیم، که مسئله محوری و اصلی ما به هیچ وجه انترناسیونالیسم پرولتری نیست. ما برخلاف تبلیغات "هیئت سیاسی" و مبلغانش، جد کردن حزب توده ایران را از خانواده احزاب کمونیستی و کارگری هدف خود قرار نداده‌ایم. انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم برادری و همبستگی بین کمونیستهای جهان، در مبارزه علیه دشمن مشترک: امپریالیسم، برای صلح جهانی، برای تأمین استقلال ملی و آزادی، در همان چارچوبی که در اسناد اجلاس‌های احزاب برادر آمده است و ما عیناً بخشهایی از آنرا در "پاسخی به تهمت نامه هیئت سیاسی" آورده‌ایم، مورد پذیرش و تأیید ماست. "هیئت سیاسی" تلاش عبثی می‌کند که می‌خواهد ما را در این میدان حساس به مبارزه بکشاند و پشت سران تمام ضعفها و خلاف کارهای خود را بپوشاند و بدنه حزب را به بحثهای انحرافی و خطرناک بکشاند. ما همین عملکرد "هیئت سیاسی" را بعنوان یکی از زشت‌ترین تلاشهای او محکوم می‌نماییم و از شما رفقای کمیته مرکزی می‌خواهیم، که جلو تحریکات این اشخاص را بگیرید.

ما یکبار دیگر اعلام می‌کنیم، که مسئله محوری ما بررسی صادقانه و نقادانه علل شکست حزب، ریشه یابی آن، تعیین يك مشی سیاسی تجهیزکننده، تأمین حیات دیمکراتیک واقعی در حزب با استفاده از امکانات و شرایط محلی و ارگان، تشکیل يك پلنوم وسیع‌بر پایه يك کمیته تدارک معتبر و با شرکت جدی و وسیع کادرهاست. ما رهبری شایسته‌ای بجای رهبری از میان رفته در ایران، انتخاب کردیم. آن چنان رهبری که بتواند نه تنها اعتماد توده‌های حزبی را جلب کند، بلکه بتواند در رأس آنها و همراه با آنها برای احیای سازمانهای حزبی در ایران، بمثابة هدف و وظیفه اساسی، تمام نیرو و استعداد خود را بکار اندازد و با تکیه بر سازمانی نیرومند و استوار، در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بمثابة مبرم‌ترین وظیفه در پیشاپیش رزمندگان و مردم ایران قدم بردارد. تأمین این نیازها و انجام وظایف و تکالیف فوق در گرو يك رهبری سالم و انقلابی است. به نحوی که با نیازهای فزاینده جنبش انقلابی در ایران همگونی و همسازی داشته و پاسخگوی آن باشد.

"هیئت سیاسی" کنونی نه مایل است و نه اصلاً توانائی حل بحران فعلی حزب را دارد و نسنه تحمل مشاهده يك مبارزه واقعی و لنینی داخلی حزبی را از خود نشان می‌دهد. لذا عملاً به سدی در برابر رشد و شکوفائی حزب مبدل شده است.

بهمین مناسبت حل مسئله صحیح و انقلابی رهبری به نحویکه انعکاس خواسته‌های توده حزبی تحول یافته باشد ، در شرایط کنونی به کلیدی ترین و محوری ترین مسئله حزب توده ایران مبدل شده است .

ما بشماره رفقای کمیته مرکزی و از طریق شما بهمه رفقای حزبی و همه کمونیستهای متشکل و غیرمتشکل صادقانه اعلان میکنیم که هر چیز و هر مسئله‌ی دیگری غیر از آنچه در دستور فوق آمد ، از سوی "هیات سیاسی" بنام ما و بمناباه نظریات ما تبلیغ میشود ، صرفاً به قصد انحراف افکار عمومی و فریب رفقای حزبی و دوستان و همزمان حزب توده ایران صورت میگیرد .

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

رفقای گرامی! از آنجائیکه باز در مقالات "ناه مردم" ، سفسطه‌های زیادی شده است و گردانندگان "هیات سیاسی" بروال همیشگی شان تحریف زیاد کرده اند ، مجبوریم علیرغم میل خود بخش اول این نامه را به بررسی این نکات معطوف داریم . در قسمت دوم تلاش خواهد شد خطوط اساسی انتقادات ، و پیشنهادات و نظریات خود را که در چند نوشته قبلی بیان کرده ایم ، از آنجائیکه "هیئت سیاسی" از پرداختن بآنها امتناع میکند ، بار دیگر مطرح سازیم . تا شما و همچنین رفقای حزبی را به قضاوت و مشارکت در راه اجرای آنها دعوت نمائیم .

۱- اصل مرکزیت دموکراتیک یا مرکزیت بوروکراتیک!

رفقای "هیات سیاسی" در برابر خواست بخش مهمی از رفقای حزبی که خواستار احیاء حیات دموکراتیک در داخل حزب بجای شیوه ی مرکزیت بوروکراتیک موجود هستند ، چون عاجز از توضیح و توجیه شیوه مطلق العنان حزب مداری خویش هستند ، به نقل قولهای ملاحظاتی ، مجرد و نامربوط با موضوع مطروحه ، از لنین متوسل میشوند . ما جابه جا باین نکته خواهیم پرداخت . اما پیش از آن تذکر این نکته اساسی را لازم میدانیم که آموزشهای تشکیلاتی و سازمانی در باره انضباط آگاهانسه و مرکزیت دموکراتیک و آنچه که نقل قول کرده اند ، مجموعه اصول و احکام اساسی سازمانی حزب پیشا-هنگم طبقه کارگر از تباریلشویکیهاست ، که از صدر تا ذیل آن در تمام سطوح و اعمال و کردار ش ، نماینده نمونه واریک حزب طراز نوین طبقه کارگر است . آموزشهای سازمانی لنین برای احزابیست که قبل از همه ، ارگانهای رهبری آن بر موازین صحیح و رعایت اساسنامه حزب و بطور قانونی و موجه انتخاب شده باشند ، خود قبل از هر کس و پیش از هر کس بر رعایت اساسنامه و موازین آن پای بند باشند .

رفقای "هیات سیاسی" رندانه "فراموش" میکنند که ، لنین که خود این اصول را تدوین نمود "هیات سیاسی" نقل قولهای آیه و آرائرا "صاعقه وار" فرود میآورد ، بمجرد آنکه انحرافی در رهبری پدید آید ، با تمام قوا و بیرحمانه و با استفاده از تمام اشکال قانونی و "غیر قانونی" و علیرغم فرمهای تدوین شده ، به مبارزه علیه اپورتونیسم و انحرافات در رهبری می پرداخت . زیرا برای لنین ، همانگونه که دائم روی آن تأکید مینمود : "سیاست اصولی یگانه سیاست صحیح است" .

شما که در "پلنوم هیجده هم" حضور داشتید ، بخوبی میدانید که "هیات سیاسی" کنونی قانونیت و مشروعیت ندارد و بطور دموکراتیک و با رعایت موازین اساسنامه ای انتخاب نشده است . صلاحیت عضویت لاقول و دنفراز آنها اصلاً در کمیته مرکزی زیر علامت سوال است تا چه رسد به "هیات سیاسی" ! حضور تعدادی از اعضا "کمیته مرکزی" که هسته اصلی "ماشین رای" را درست کردند ، مورد اعتراض است . زندگی بیش از دو سال بعد از "پلنوم هیجده هم" آشکارا عدم لیاقت و ناتوانی آنانرا برای رهبری حزب توده ایران نشان داده است .

لذا تن در دادن به چنین "رهبری" بمعنی زیر پا گذاشتن سنن انقلابی حزب توده ایران ، مغایر با آگاهی و شرف کمونیستی و بویژه عدول از شیوه مشی لنینی مبارزات داخل حزبی است . بهمین مناسبت راه حل تشکیلاتی که ما برای حل مسئله رهبری می کنیم ، دعوت پلنوم وسیع بر پایه کمیته مدارک معتبر با شرکت موثر ، فعال و قاطع کادرهای حزبی است .

رفقای "هیات سیاسی" برای اینکه همه را قانع کنند که اگر میخواستند در حزب بمانند، باید سه همین "رهبری" تن در دهند. و باز یکی از نقل قولهای لنین را که از اینجا و آنجا کپی کرده اند پرخ ما کشیده و مینویسند: "گروه سه نفری ۰۰۰ رهبری حزب و از جمله هیات سیاسی منتخب کمیته مرکزی را پیرسمیت نمی شناسند و بدینسان خود دانسته و یا ندانسته علیه خویش حکم صادر میکنند" دلیل چیست؟ یک نقل قول از لنین: "امتناع از تن دادن به رهبری ارگانهای مرکزی معنایش امتناع از عضو حزب بودن است، معنایش ویرانگری حزب است" (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴ ستون ۲)

این نقل قول که از داخل یک بحث لنین با آکسلرود در رابطه با مسائل مطروحه در کنگره دوم، اثر لنین بنام "یک گام به پیش و یک گام به پس" استخراج شده است، فی نفسه و برای شرایطیکه رهبری بطور قانونی و دموکراتیک از سوی کنگره ها و یا اجلاس هیات معتبر انتخاب شده باشد و بویژه پیش برنده خط مشی انقلابی باشد، درست است. لنین توجه آکسلرود و هواداران را به پیروی از رهبری که بطور قانونی و دموکراتیک از سوی کنگره دوم انتخاب شده بود، دعوت مینمود.

اتفاقاً این مورد، از نظر برخورد ما و "هیات سیاسی" به یک مسئله مشخص، در رابطه با بکارگیری آموزشهای لنین بسیار آموزنده و عبرت انگیز است. فرق ما با رفقای "هیات سیاسی" در برخورد با نوشته های لنین و سایر رهبران طراز اول پرولتاریای جهانی از جمله در اینستکه، آنها به جملات و نوشته های لنین بطور دکماتیک و ملانقطی و ذهبی وارنگاه میکنند. ولی ما، هم آثار لنین را بسا علاقه و عشق میاومیزیم و هم از شیوه لنینی مبارزه و انطباق عقلی نوشته ها و افکارش با واقعیت ها، بویژه در مبارزات داخل حزبی پیروی مینماییم، در حقیقت برای لنین رهبری مجرد و مطلق وجود ندارد. رهبری طلسم نیست که حزب اسیر آن بماند.

نگارش اثری که "هیات سیاسی" از آن نقل قول میکند در ماه ۹ ۱۹۰۴ بپایان رسید. منشویکها که در کنگره دوم در اقلیت بودند، پس از آن موفق میشوند با استفاده از شیوه آستی طلبی پلخانیف و افراد دیگر، بدو هیئت تحریریه ایسکرا را بدست آوردند (نوامبر ۱۹۰۳). لنین از هیئت تحریریه ایسکرا استعفا میدهد و نیروی خود را در کمیته مرکزی متمرکز میسازد و مبارزه علیه منشویکها را سازمان میدهد. اما در ژوئیه ۱۹۰۴ اکثریت کمیته مرکزی هم بدست منشویکها یعنی اپورتونیستها میافتد. لنین لحظه ای درنگ نمیکند. در اوت ۱۹۰۴ جلسه مشاوره ای بر رهبری لنین از ۲۲ بلشویک در سوئیس تشکیل میشود. "این جلسه مشاوره در سندی بنام "خطاب بحزب" از سازمانهای حزبی دعوت می- نماید برای تشکیل کنگره سوم که بتواند به خود سری منشویکها پایان دهد و هیات رهبری تازه ای بر وفق اراده حزب بوجود آورد، بمبارزه برخیزند" (تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی جلد اول صفحه ۹۱ ترجمه فارسی).

بنابراین صرفاً آوردن یک نقل قول از وسط یک جمله بطور مجزا که فکر میکنند بفتح "هیات سیاسی" است و بعد گفتن سخنان عوامفریبانه و ذهن پرکن که "حزب ما در مبارزه با هر انحرافی به سخنان آموزگاران طبقه کارگر استناد کرده و خواهد کرد"، دیگر متناسب با رشد عمومی جنبش کمونیست ایران و با سطح شعور و دانش رفقای حزبی نمیشود. اگر "هیات سیاسی" صادقانه بسخنان آموزگاران طبقه کارگر استناد می کند چرا از نوشته ی "خطاب به حزب" لنین که توده های حزبی را برای مبارزه علیه رهبری اپورتونیست پایان دادن به خود سریهای رهبری دعوت میکند استفاده نمی نماید؟

اگر واقعاً لنینیست بودند میبایستی از کار سه رفیق کمیته مرکزی که درست از لنینیسم و آموزشها و شیوه های مبارزاتی لنین الهام گرفته اند، پشتیبانی میکردند. "هیات سیاسی" بظاهر و با نقل قولهای انتخاب شده طرفدار لنین و عاشق بیقرار وی است ولی در عمل و در زندگی حزبی و عملکردهای خود ضد لنینیسم رفتار میکند.

بنابراین وقتی ما میگوئیم "رفقای "هیات سیاسی" در حقیقت از لنینیسم فقط نقل قول کرد نهایی

بی محتوا و سینه زدن زیر علم آن و سپریلا قرار دادن آنرا آموخته اند " منظورمان همین مسائل و نوع برخوردی است که در سطور فوق بیان کردیم .

رفقای " هیات سیاسی " اول گفته ما را تحریف میکنند . ما از لنینیسم که خود همانند مارکسیسم ، مکتبی است صحبت کرده ایم . هر میدی میدانکه لنینیسم ، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است . لنینیسم کل یک آموزش و سیستم است که زمینه های فلسفی ، اقتصادی ، اجتماعی ، آموزش انقلاب ، آموزش ساختمان حزب طراز نوین ، اخلاق و مسائل دیگری را در بر میگیرد . اولین تحریفشان اینستکه کلمه لنینیسم را به لنین تبدیل می کنند و مینویسند: " آیا واقعا هم نقل قولهایی که ما از لنین کرده ایم بی محتواست ؟!! ببینید میان آنچه که ما نوشته ایم و نحوه ای که " هیات سیاسی " جمله ما را تحریف کرده است چقدر فاصله است . طبیعی است که آموزشها و سخنان لنین بی محتوا نیست . مسلماً مقصود ما این نیست . قصد صریح ما اینستکه " هیات سیاسی " از لنینیسم ، از مکتبها و از آموزشهای او ، از زندگی و عملکردهای او ، همین را یاد گرفته است که جمله ای را که به دردش میخورد از وسط مطلبی جدا کند ، آنرا فارغ از روح و شرایط و معنی و مقصود یکی که در موقع نگارش آن دنبال میشده است ، و بویژه بدون توجه به تکامل و نحوه اجرای آن در عمل و در شرایط متفاوت ، بنحویکه ما در فوق نشان دادیم بکاربرد و مثل مذ هبیبی ها و طلبه های مدرسه ی فیضیه قم آیه وار و مانند چماق برای خفه کردن صدای رفقای حزبی بر سر این و آن بکوبد . در واقع این " هیات سیاسی " است که در این چارچوب و با چنین شیوه ی بکارگرفتن سخنان لنین آنها را بی محتوا میکند .

میخواهیم برفقای کمیته مرکزی و همه رفقای حزبی اطمینان بدهیم که ما در مبارزه علیه ایورتونیسم و انحرافات " هیات سیاسی " کنونی و در مبارزه علیه خود سرپهای آنان و در راه سالم سازی و احیاء حزب ، عمیقاً از آموزشهای لنین و شیوه لنینی مبارزات داخل حزبی و سایر پیشوایان پرولتاریای جهانی الهام میگیریم و تعلیمات آنها را سرمشق خود قرار میدهم . نقل قولهای نمونه وار قبلی هم که از تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و غیره آوردیم ، نشان میدهد که ما از لنین آموخته ایم و راه لنین را میرویم . رفقای " هیات سیاسی " نوشته اند که مرکزیت دموکراتیک ، ترکیب ارگانیک رهبری متمرکز و انضباط آهنین توأم با مراعات دموکراتیسم در زندگی حزب است " (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴) .

ما از همگان سوال میکنیم آن رهبری متمرکز کجاست ؟ آن کمیته مرکزی که دائم بد روغ بنام ا و اعلامیه و بیانیه و تحلیل جعل میکند ، کجا و چگونه یک مرکزیت متمرکز را تشکیل میدهد ؟ در " نامه توضیحی " تاکید شده است که حتی همین " هیات سیاسی " متمرکز نیست و اعضا آن هزاران کیلومتر از هم فاصله دارند و سالی بزرگت یکی دو بار بطور کامل دور هم جمع میشوند . حتی مسئله تعلیق مادریک جلسه " هیات سیاسی " تصمیم گرفته نشده است ، چه رسد بکارهای روز مره سیاسی ! " هیات سیاسی " که به تفصیل و با سوء استفاده از آموزشهای لنین در باره اعمال دموکراسی در بدنه حزب با ما به مجادله پرداخته و به بهانه شرایط مخفی طفره میبرد ، در باره شکل رهبری غیر جمعی در خود هیات سیاسی و یا عدم گزارشدهی و مشورت و اعمال شیوهی کارد دموکراتیک در داخل کمیته مرکزی چه بهانه ای دارند ؟ چرا بیش از دو سال است از تشکیل پلنوم خود داری کرده اند ؟ چرا با اعضای کمیته مرکزی مشورت نمیکنند ؟ چرا مثلاً " بیانیه مشترک " را قبل از انتشار به نظرخواهی و تصویب کمیته مرکزی نرسانند ؟

بنابر ماده ۲۵ اساسنامه حزب " عالیترین مقام حزب در فاصله دو کنگره ، کمیته مرکزی حزب توده ایرانست ، که فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را رهبری نموده و در تمام موارد نماینده حزب میباشد " چه ارگانی مستبدانه و بطور غیر قانونی جلو عملکرد عالیترین مقام حزب را گرفته است ؟ چرا کمیته مرکزی و قاطبه اعضا آنرا مدت و سالست عاقل و باطل نگهداشته اند ؟ آیا اینها هم از پنهانکاری است ؟

منظور از رهبری متمرکز ، یک مفهوم فرمالیستی نیست که دلمان باین خوشیاشد که مثلاً کمیته مرکزی داریم و یا مثلاً هیات سیاسی داریم . معنای واقعی و متداول رهبری متمرکز آنستکه ارگانهای رهبری بتوانند بطور مستمر و بر پایه کار جمعی و دموکراتیک به رهبری یک حزب سیاسی طراز نوین طبقه کارگر بپردازند . آنچه که ما در عمل داریم رهبری متمرکز شده در دستیک یا دو نفر است . بجای کار جمعی

و د موکراتیک را هم شیوه های توتالیتاریستی گرفته است . رهبری حزب ما کوچکترین سنخیتی با رهبری یک حزب طراز نون طبقه کارگر ندارد .

رفیق زاگلادین در طرد سائترالیسم بوروکراتیک تاکید میکند که " اصل اتخاذ تصمیمات بطور جمعی مانع کافی در مقابل رشد دیوانسالاری در تمام اشکال و تجلی هایش است . بطور کلی کار جمعی ، پاد - زهریست برای ذهنی گزائی ، یکسو نگری و اراده گزائی " (به نقل از مصاحبه زاگلادین اوت ۱۹۸۳ بسا هفته نامه اخبار مسکو شماره ۳۲) .

بهمان ترتیب است " مراعات د موکراتیسم در زندگی حزب " ! ما از همگان سوال میکنیم این مسئله چگونه و کجا در حزب توده ایران بر رهبری " هیات سیاسی " کنونی اعمال میشود که کسی از آن خیر ندارد ؟

اساساً مرکزیت در مقابل د موکراسی و جدا از آن نیست . این دو مقوله ، د زوی یک سکه انسند و یک رابطه ی تنگاتنگ دیاکتیکی میان این دو عنصر اصلی ساختمان حزب طبقه کارگر وجود دارد . بر پایه ی آموزش لنین ، " د موکراتیسم خصلت حزب مرکزبستی است " . آیا واقعاً و وجداناً د موکراتیسم خصلت حزب توده ایرانست ؟ اگر قرار باشد در این رابطه وضع کنونی حزب توده ایران را مشخص بسازیم ، آیا نامی جز همان سائترالیسم بوروکراتیک که رفیق زاگلادین بان اشاره میکند ، میتوان بر آن نهاد ؟ رابطه دیاکتیکی میان مرکزیت و د موکراسی دائماً تحت شرایط مبارزاتی و در زمان و مکان در حال تغییر و تحول است .

رفقای " هیات سیاسی " یکبار د اطلاعیه ۱۳ صفحه ای خود ، مطالب نامربوطی در باره نظریات مادر رابطه با د موکراتیزه کردن حیات حزبی در خارج از کشور بیان کردند . در پاسخ بان ، د ر جزوه " پاسخ به تهمت نامه " منتشر د ر شهریور ۱۳۶۴ صفحات ۱۲ تا ۱۴ به تفصیل نظرات خود را بیان کردیم . علیرغم آن " هیات سیاسی " باردیگر در نامه مردم شماره ۷۸ (آذر ۶۴) همان مسائل را کمی شسته رفته تکرار کرد . برای اجتناب از اطاله کلام رفقا را به قرائت پاسخ فوق الذکر خود دعوت میکنیم . اینک فقط به توضیحاتی در رابطه با مطالب تازه ای که عنوان نموده اند ، اکتفا میکنیم .

رفقای " هیات سیاسی " در برابر استدلال ما و از جمله استاد به اساسنامه حزب توده ایران ، مبنی بر اعمال د موکراسی حزبی و از جمله انتخاب ارگانها از پائین تا بالا ، به بخش مربوط به مقررات کار مخفی متوسل میشوند که قید کرده است که " در شرایط کار مخفی و در اثر ضرورت های آن میتوان د ر اجراء مقررات و موازین مندرجه د ر اساسنامه ، د ر برخی از عرصه ها فعالیت حزبی مانند ... تغییراتی پدید آید " . این ماده صراحت دارد که :

اولا - باید شرایط کار مخفی باشد . و د سازمانهای حزبی خارج از کشور (سرمایه داری و سوسیالیستی) بهیچوجه شرایط کار مخفی نیست . والا نمایستی اینهمه گرد همائی های علنی و فعالیت های علنی مجاز می بود . " هیات سیاسی " نه تنها در تمام این دو سال کوچکترین قدمی در راه محدود کردن آنها برداشته است ، بلکه برعکس با فرستادن پیامهای ویژه و چاپ عکس و تفضیلات مراسم در نامه مردم ، آشکارا اینگونه فعالیت ها را تشویق هم میکند . نمونه شرایط کار مخفی و سازمان مخفی در خارج از کشور در حزب ما د رساله های پنجاه متداول بود ، که آنهم ناشی او تلاشی حزب در داخل کشور بد نیال فاش شدن خیانت عباس شهریاری و ضرورت تمرکز نیروهای نسبتاً محدود خارج از کشور در جهت سازماندهی کار د ر ایران بود . بهمین مناسبت رفقای حزبی از فعالیت در کفند راسیون دانشجویان منع شدند تا شناسائی نشوند . تربیت این افراد برای کار د ر ایران و مراجعت به کشور برای شرکت د ر فعالیتها ی زیرزمینی ، عمده ترین مشغله رهبری برای خارج از کشور بود . زیرا در آن سالها کار سازماندهی در ایران از صفر شروع میشد .

بعد ها برای پیشبرد فعالیتها ی علنی حزب میان جوانان و دانشجویان ، سازمان نیمه علنی اودیسی (سازمان جوانان و دانشجویان د موکرات) بوجود آمد .

اگر ندانم کاریها و بی خیالیهای رهبری کنونی حزب نبود میبایستی از همان ابتدا که موج مهاجرت آغاز شد، رفقای تازه وارد را در تشکیلات مخفی سازماندهی میکردند. بویژه بخشی از آنها که برای کار در ایران ضروری تر بودند، میبایستی از مدار معمولی تشکیلات جدا نگه میداشتند.

اما اینک در اثر سیاست تشکیلاتی غلط "هیات سیاسی" همگی در یک تشکیلات و در کنار هم هستند و در اثر دها و دها جملعات و نشستها و برگذاری مراسم مختلف کاملاً شناسائی شده اند.

حرف ما اینستکه خلا که چنین کار غلطی صورت گرفته است. پس با اعمال دموکراسی حزبی، کیفیت کار جمعی و شرکت واقعی در زندگی حزبی را بالا ببریم.

ثانیا - چنانچه از لحن ماده‌ی استنادی آشکار است، در اساسنامه‌ی حزب آنچه که توصیه شده است وارد کردن تغییراتی در برخی از عرصه‌ها منظور بوده است، که هدف، نسبی بودن و مشروط بودن آنرا نشان میدهد.

جالب توجه آنستکه "هیات سیاسی" داد و جملعه از همان مقررات کار مخفی را که به نفعش نیست حذف کرده است. در همان ماده ۲۶ اساسنامه از جمله چنین آمده است: "در هر موردی که مقررات کار مخفی وجود نداشته باشد، موازین و مقررات فدرال در این اساسنامه معتبر است". تردیدی نیست که سازمانهای خارج از کشور در غرب و کشورهای سوسیالیستی در وضع حاضر و یا شیوه‌های متداول کار، شامل مقررات کار مخفی نمیشوند. لذا باید اجرای اصول دموکراتیک اساسنامه در اینگونه سازمانها مرعی شود.

و این همان چارچوب محدودیست که ما خواستار آنیم، نه چیزی بیشتر از آن.

رفقای "هیات سیاسی" کوشیده اند نقل قولی از لنین برای توجیه رفتار و عملکرد غیر اصولی و ضد حزبی خود دست و پا بکنند. و پارادایم مطالب "چه باید کرد" را که در اطلاعیه ۱۳ صفحه‌ای آورده بودند، با تغییراتی تکرار میکنند. باین معنی که "لنین ویژگی و خصلت اصلی سازمانهای انقلابی استوار و پایدار را از نظر شکل خود در کشوری که رژیم استبدادی بر آن چیره است سازمان پنهانکار می‌نامید". (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۴)

به تفصیل در "پاسخ به تهمت نامه" توضیح داده شده است که هدف ما از اعمال دموکراسی بویژه در مسئله انتخاب ارگانها، مربوط به داخل کشور نیست که واقعاً تحت شرایط رژیم استبدادی عمل میکند. زیرا ناچار ابعاد ای از اعمال دموکراسی بویژه در بخش مربوط به انتخاب ارگانها و مسئولین محدودیت‌های جدی بوجود می‌آید. اما وظیفه یک رهبری واقعی حزب اینست که حتی در سخت‌ترین شرایط داخلی اشکال ویژه حیات دموکراتیک حزبی را بنحویکه سازمانهای داخل کشور بتوانند فعالانه در زندگی حزب شرکت کنند، فطریات و عقاید آنها در نظر گرفته شود، مشورت‌های سازمان یافته صورت بگیرد، جلسات، کنفرانسها با شرکت نمایندگان داخل و خارج کشور تشکیل گردد، و از هر "روزنه موقت" برای گسترش دامنه حیات دموکراتیک حزب در داخل بهره برداری شود. ما در "پاسخ به تهمت نامه" نشان دادیم که "هیات سیاسی" کنونی در دادن رهنمودهای تشکیلاتی غلط و حزب شکنانه خود کوچکترین مشورتی با سازمان داخل کشور بعمل نیاورد و بخشنه‌های اداری برای تجزیه حزب که با ضحلال و انفعال و عدم تحریک گروههای کوچک حزب انجامید، متوسل شد. منتهی "هیات سیاسی" برای ادامه شیوه توتالیتریستی حزب‌مداری، شرایط خفقان سیاسی داخل کشور را بهانه قرار میدهد و اعمال دموکراسی حزبی را حتی در خارج از کشور قدغن میکند، تا هر جور که دلش خواست به عزل و نصب مسئولین و به امر و نهی بپردازد و از آن مهم‌تر از هر گونه فعل و انفعال، دموکراتیک در رهبری حزب جلوگیری بنماید و اگر تغییراتی هم ضرورتاً پیش بیاید، آنچنان تحت کنترل بگیرد که به تسلط گروهی شان لطمه‌ای وارد نگردد.

طبیعی است که "هیات سیاسی" حقیقت تلخی را که فوقاً افشاء نمودیم، هرگز بزیان نخواهد آورد. برعکس برای پیشبرد نقشه اهریمنی خود، اینجا و آنجا جملاتی و اشاراتی از لنین دست و پا میکند تا در پشت سراعتبار معنوی وی، نیات واقعی خود را پنهان سازد و به نظریات خود وزن و اعتبار بدهد. بهمین منظور "هیات سیاسی"، بیک اشاره‌ی گذرا از لنین در ۱۹۰۱ در آنچه باید کرد "کفایت

کرده و آنرا بمثابة کلید حل مشکلات خود در مسئله اجرای دموکراسی حزبی در خارج از کشور عرضه میکنند. این اثر لنین قبل از تشکیل کنگره دوم و متعلق بدوران نیست که لنین در فکر و ذکر ایجاد یک

سازمان متمرکز سرتاسری در روسیه است و هنوز سوسیال دموکراتها در خارج جامعه ی کوچکی را تشکیل میدهند و مهاجرت نسبتا مهم سوسیال دموکراتها به خارج بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ صورت نگرفته است.

لنین در جریان گسترش طرح خود برای ایجاد چنین سازمان مبارز مخفی سرتاسری در روسیه برپایه یک انضباط آگاهانه و رهبری متمرکز، با انتقادات اکتونومیست "ها روبرو میشود که در برابر نظریه سازماندهی لنین از تعارض آن با "اصل دموکراسی" سخن میگفتند. لنین در مقامی روسیه تزاری با آلمان که امکانات فعالیت طنی و قانونی در آن وجود داشته است، بدستی تاکید مینمود که اعمال "دموکراسی گسترده" در چارچوب رژیم سلطنت مستبد روسیه امکان ناپذیر است و در جریان استدلال خود و در یک جا، آنهم بدون آنکه فکر خود را گسترش بدهد این جمله را ادا میکند که "بازی دموکراتیسم فقط در خارج که غالبا افرادی در آنجا گرد هم میآیند که امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند، میتوانست اینجا و آنجا، مخصوصا در میان انواع گروههای خرد و ریز گسترش یابد" (نامه مردم شماره ۷۸، صفحه ۵).

"هیات سیاسی" با استفاده از این نقل قول لنین، آنرا تحمیم میدهد و میخواهد چنین وانمود بکند که لنین مخالف اعمال دموکراسی حزبی حتی در خارج از روسیه هم بوده است!

تجربه مستمر بلشویکها در میان سالهای ۱۹۱۷-۱۹۰۳ در خارج به روشنی نشان میدهد که سازمانهای بلشویکی و سوسیال دموکراتهای روسیه در همین فاصله زمانی در تشکیل کنگره ها، کنفرانسها، جلسات مشورتی، پلنومها نمونه برجسته یک سازمان انقلابی با عملکرد دموکراتیک بوده اند. در همین فاصله زمانی کوتاه ۶ کنگره و ۷ کنفرانس و نشستهای متحد کمیته مرکزی، با شرکت فعال و وسیع نمایندگان و سازمانهای حزبی از داخل و خارج، در خارج از روسیه تشکیل شده است.

کرویسکایا، همسر و همزم لنین در خاطرات خود نمونه های فراوانی میدهد. اینک ما با اشاره ای از آن میگذریم. کرویسکایا مینویسد: "در مورد ایلچ، مبارزه و مطالعه و تحقیق، همیشه شدیداً بهم مربوط میشود. ابتدای سال ۱۹۱۵ شاهد ادامه کار فعالانه و شدید در جهت استحکام بخشیدن به گروههای بلشویک در خارج بود. درک روشنی از مسائل بدست آمده بود، ولی روزگار آنچنان بود که پیش از هر موقع دیگری بهم بستگی نیاز داشتیم. قبل از جنگ مرکز گروه بلشویکها بنام کمیته تشکیلات خارج در پاریس قرار داشت. حالا مجبور بودیم به یک کشور بیطرف انتقال پیدا بکنیم. به سوئیس بگریزیم، همانجائی که دفتراگان مرکزی نیز قرار داشت. در فوریه کنفرانسی از گروههای خارج فرا خوانده شد. باضافه ی گروههای سوئیس گروهی نیز از پاریس آمده بود. لندن آنها نتوانسته بودند بیایند و به وسیله وکالت شرکت کردند. اعضاء گروه باگی... و او آخر کنفرانس در آن شرکت کردند. بهمراه آنها "ژاپنی" ها آمدند (ژاپنی ها بگروه بلشویکی اطلاق میشدند که به هنگام تبعید در سیبری از طریق ژاپن فرار کرده بودند) کنفرانس خط مشی در باره جنگ گذراند. خصوصیات کار گروهها را در خارج مشخص کرد. تصمیم به انتشار یک روزنامه گرفته و یک کمیته جدید تشکیلات خارج متشکل از رفقای برن، اشکوفسکی، کاسپاروف، اینسا، آرماند، لیلینا و کرویسکایا را انتخاب کرد" (از خاطرات کرویسکایا، ترجمه فارسی از زاسعد صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵).

چنانچه رفقای هیات سیاسی ملاحظه میکنند، بلشویکها هم تشکیلات خارج از کشور داشتند. هم کنفرانس چندین کشوری (با اصطلاح تسخر آمیز "هیات سیاسی"، کنفرانس جهانی) تشکیل میدادند و هم انتخاب میکردند و هم دارای مقررات ویژه خارج از کشور بوده اند. اینست واقعیت. اینست آن "پاسخ دندان شکن" به تشبثات مبتذل و عامیانه "هیات سیاسی" در رابطه با یک مسئله ساده ی تشکیلاتی

" هیات سیاسی " که برای مقاومت و مخالفت با خواست بخش مهمی از سازمانهای حزبی برای اجرای اساسنامه در رابطه با تأمین حیات دموکراتیک داخل حزبی در هر جا که ممکنست تا حدی که مقدور است، به اشاره فوق الذکر از لنین در " چه باید کرد " متشبه میشود، در عین حال بهمه رفقای حزبی مقیم خارج از کشور توهین میکند. لاقال بخشی از حزب را که خواستار اعمال دموکراسی در حیات حزبی هستند، در چرچوب افراد بیگانه‌های که " امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند " بحساب می‌آورد. البته چون به خطای فاحش خود پی میبرد، با زندی اضافه میکند که " گروههای خرده ریز لنین در خارج در مورد مشخص بحث ما نظیر همین گروه سه نفری است!! " آمد ابرویش را در دست بکند چشمش را هم کور کرد! " هیات سیاسی " با این تصحیح نه موضوع توهین باعضاء حزب را حل نمود و نه با توهین به سه نفر از اعضاء کمیته مرکزی بمثابة تنها افرادی بیگانه که " امکان یافتن کار حسابی و زنده برای خود ندارند " میتوانند اعتبار و احترامی برای خود کسب کند. صدها رفیق توده‌ای که سه نفر از اعضاء کمیته مرکزی را در جریان مبارزات حزبی و زندگی از نزدیک می‌شناسند، از اینگونه فحاشی‌های " هیات سیاسی " فقط به فقر اخلاقی و فقدان تربیت واقعی حزبی نویسندگان این مقالات آگاهی بیشتری می‌یابند.

کوشش خواهیم کرد بهمت رفقای حزبی، تجربیات گرانبهای بلشویکها را در زمینه‌ی عملکرد دموکراتیک و همچنین تجربیات گرانبهای سایر احزاب کمونیستی و کارگری نظیر حزب کمونیست پرتغال، شیلی، اسپانیا، ایتالیا، عراق، هندوستان و غیره را در اختیار رفقای حزبی بگذاریم. یکی از رفقا (ر. طاهر) در رابطه با تجربیات حزب سوسیال دموکرات روسیه و شیوه کار لنین، برای آگاهی بیشتر از موضوع مورد بحث سندی تنظیم کرده است که در اختیار رفقای کمیته مرکزی و اعضاء حزب قرار میدهم.

امید ما اینستکه عناصر سالم و زنده‌ی کمیته مرکزی حزب توده ایران، به مبارزه‌ایکه اینک در حزب ما برای احیاء اصول دموکراسی حزبی آغاز شده است، یاری رسانند.

در دورانی که از همه احزاب کارگری فریاد دموکراسی حزبی و رهبری جمعی بلند شده است، " هیات سیاسی " کنونی به شیوه‌ها و متدهای متروک گذشته چسبیده و در خواب و خیال دوران میرجعفر باقراف است.

رفیق علی اوف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان شوروی و عضو مشاور بوروی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در توضیح اهمیت و توجه ویژه به توسعه دموکراسی حزبی و اشاره به تجربیات دوزان استبدادی روسیه چنین مینویسد: " سخن بر سر سالهای فعالیت پنهانی حزب در شرایط رژیم استبدادی حکومت مطلقه تزاری است. بدون شک در چنین شرایطی مبنای دموکراتیسم رشد و توسعه نیافت. اما این مطلب بهیچوجه بدان معنی نیست که در صورت تغییر شرایط، حزب قادر نبود متناسب با شرایط و دموکراتیسم را بسود دومی تغییر دهد. در همان دوره‌ی نخستین انقلاب روسیه، حزب لنین قبل از همه از " روزنه موقت آزادی " برای تحقق نظام دموکراتیک سازمان‌علنی باسیستم انتخاباتی و شرکت نمایندگان درکنگره‌ها برحسب شماره‌ی اعضاء متشکل حزب استفاده کرد. "

آیا شرایط خارج از کشور برای ما باندازه آن " روزنه موقت آزادی " که رفیق علی اوف از آن سخن میراند قابل استفاده نیست؟

بسیار آموخته و افشاگرانه است که نویسنده نامه مردم که در تنظیم مقالات خود از همین نوشته رفیق علی اوف استفاده کرده است و جملاتی را عیناً ولی بدون ذکر ماخذ کپی نموده است، معهداً عالم و عاصداً تمام بخشها و نظریات رفیق علی اوف را در باره دموکراتیسم در حزب پر پایه تجربیات بلشویکها و شیوه کار لنین سانسور کرده است.

آیا وجود دو خط مشی در رهبری حزب گناه است؟

سفسطه‌ایکه نویسنده‌ی سلسله مقالات " نامه مردم " در رابطه با برخورد عقاید در حزب و امکان وجود خط مشی متفاوت در رهبری یا قدغن، بودن آن بکار میبرد از نظر اهمیتی که برای رشد سالم و پرباریات حزب دارد، قابل تأمل است. ذیلاً تذکر چند نکته را ضروری میدانیم:

اولا - اگر رفا به مطالب مطروحه در صفحات ۵۴ - ۵۸ از نامه توضیحی توجه کنند ملاحظه خواهند کرد که نویسنده مقاله نامه مردم طبق شیوهی متداول در نوشته‌های قبلی "هیات سیاسی" برای رسیدن به مقصود، جزئی را از یک کل جدا میکند و سپس به پلمیک دلخواه می‌پردازد:

آنچه که ما نوشته‌ایم اینست: "اساساً فی نفسه وجود دو خط مشی متفاوت در رهبری گناه نیست. تا وقتی که خط مشی ای از چارچوب ایدئولوژی طبقه کارگر خارج نشده و نافی اصول اساسی مند رجه در برنامه حزب نباشد، کاملاً قانونیت داشته و با موازین حزب طبقه کارگر سازگار است" (نامه توضیحی، صفحه ۵۴)

برای هر خواننده‌ای روشن است که وجود اختلاف نظر، مشی، تحلیل را در رهبری در چه محدوده‌ای گناه نمیدانیم. - بهمین مناسبت تصادفی نبوده است که ما در چند نمونه‌ایکه از تاریخ حزب توده ایران شاهد آوردیم آگاهانه یکی از مهمترین آن که به انشعاب بزرگی انجامید، یعنی خط مشی مائوئیستی قاسمی، فروتن و سغائی اشاره نکردیم. و اتفاقاً در اشاره‌ای هم که بمناسبت دیگری به مورد قاسمی و فروتن در زیر نویس صفحات ۵۶ - ۵۷ شده است، تذکر داده‌ایم که "خط مشی متفاوت مورد نظر پلنوم یازدهم ۱۰۰۰ یک خط مشی اعلان شده‌ی مائوئیستی از سوی افراد فوق الذکر بوده است. که در آن دوره واقعاً هم با اصول تفکر و خط مشی و برنامه حزب توده ایران مغایرت داشته است."

بنابراین اگر ما از نمونه‌های بارز تاریخی در "رابطه با د و نظریه و د و خط مشی و د و تحلیل در رهبری حزب" (نامه توضیحی صفحه ۵۵) سخن گفته‌ایم، آشکار است که چه محدوده‌ای را در نظر داشته‌ایم. منتها "هیات سیاسی" که در جستجوی حقیقت و راه حل مشکلات حزب نیست، به سفسطه و مغلطه کاری متوسل میشود.

لذا بار دیگر مصرانماز "هیات سیاسی" میخواهیم تا توضیح روشنی بدهند، بچه مناسبت در اطلاعیه صفحه‌ای تعلیق سه عضو کمیته مرکزی در توضیح علل تعلیق این ادله را آورده اند که "وجود دو خط مشی متفاوت در د ر حزب طراز نون طبقه کارگر با وحدت سازمانف حزب مغایرت دارد!"

همانگونه که در نامه توضیحی "آمده است، اگر چنین واقعیت وجود داشته است که "د و خط مشی متفاوت و مانعته الجمع در د ر رهبری حزب وجود دارد و بنا باندعای "هیات سیاسی" رفقای سه گانه از یک خط مشی انحرافی و مغایر با برنامه و اساسنامه حزب پیروی میکنند، و این تضاد بحدی است که طرد هواداران چنین خط مشی را از رهبری اجتنابناپذیر کرده است، در آن صورت رفقای "هیات سیاسی بجای چهار صفحه وصله پینه‌زدنها و کلی‌گوییها و تهمت‌زدنها، از همان آغاز وظیفه داشتند تزه‌ای اساسی را که بیانگر وجود د و خط مشی متفاوت است، در برابر هم قرار بدهند. و جنبه‌های انحرافی و مغایر با برنامه و اساسنامه حزب و آرمانهای کمونیستی بودن یگانه از خط مشی‌ها را بزمل کنند. و مسلماً در صورت صحت و قانع‌کننده بودن، همه رفقای حزبی هم تأیید میکردند." (نامه توضیحی صفحه ۵۴)

نویسنده مقاله نامه مردم، شماره ۷۸، صفحه ۵ بدون احساس ذره‌ای شرم یک واقعه بزرگ در رهبری حزب را در آستانه انقلاب (چند ماه قبل از انقلاب) منکر میشود و بیان چنین اختلاف مشی را که سبب آن از یکطرف، رفیق اسکندری بود و در طرف دیگر، کیانوری قرار داشت، "ساخته و پرداخته" ذهن ما قلمداد میکنند! چنین ادعای دروغی را در حضور شما و در حیات شما رفقای کمیته مرکزی میگویند، که کاملاً در جریان و بطن این اختلاف نظرهای پایه‌ای بوده‌اید. اساساً آیا در حزب ما کسی هست که مختصر آگاهی از مسائل داخلی حزب داشته باشد و از اختلاف مشی و جهت‌فکری این دو رفیق در آستانه انقلاب بی‌خبر باشد؟

ر. کیانوری در نامه مورخ ژانویه ۱۹۷۸ خود به هیات اجرائیه وقت با اشاره به نوشته‌های ر. اسکندری در مارس ۷۷ و ژوئیه ۷۷ مینویسد که "رفیق ایرج پیشنهاد کرده است که شعار عمده حزب یعنی سرنگون کردن رژیم استبدادی شاه به‌مثابه نخستین هدف همه نیروهای ملی و ترقیخواه ایران را برداریم و بجای آن شعار زیر را بعنوان شعار عمده‌ی سیاسی حزب در دوران کنونی برگزینیم:

یا "متحد کردن همه نیروها و مبارزه متفق برای تحصیل آزادی‌های دموکراتیک و پایان دادن به

رژیم دیکتاتوری " ویا " کوشش در تشکیل جبهه وسیع ضد دیکتاتوری بمنظور مبارزه مشترک برای استقرار آزاد ییهای دموکراتیک " .

• کیانوری پس از توضیح نظریات خود و نقل قولهای مکرر از لنین چنین ادامه میدهد " استدلالات

• ایرج برای این تغییرات پیشنهادی اش چنین است :

الف - " فرمول سرنگون کردن این گمان را بوجود میآورد که گویا حزب فقط راه قهرآمیز را در راین مورد اختیار کرده است و یا لاقلاً آنرا براههای دیگر ترجیح میدهد " .

ب - " در شرایط کنونی پراکندگی نیروهای دموکراتیک و بویژه محدودیت سازمان حزب ، طرح شعار سرنگونی رژیم استبدادی شاه به تنهایی نه فقط شعار واقعی نیست بلکه میتواند ما را از مبارزه ایسکه برای تحصیل آزاد ییهای دموکراتیک که اکنون در کشور جریان دارد ، جدا سازد " .

• اسکندری در برخورد به این نامه ی رژیم کیانوری در نامه ۲۸ فوریه ۱۹۷۸ خود به هیات اجرائیه

عصاوه ی فکر تصحیح شده خود را بدین صورت در اختیار ه ۱۰۰ وقت میگذارد : " پیشنهاد میکنم کسه

طرح سند جامع از جانب ه ۱۰۰ تهیه بشود که در عین نشان دادن هدفهای حزب ، نخستین وظیفه

استراتژیک آن عبارت از سرنگون کردن رژیم استبدادی محمد رضا شاه برای انجام انقلاب ملی - دموکرا -

تیک است ، لزوم مبارزه پیگیر و بید ریخ در راه تحصیل آزاد ییهای دموکراتیک بویژه در لحظه ی کنونی برای

آزادی بیان و قلم و اجتماعات و تظاهرات عمده بودن آنها ، در شرایط کنونی تصریح شده ، آمادگی حزب

توده ایران را برای همکاری ، وحدت عمل ، اتحاد براین مبنی با نیروهای ملی و دموکراتیک اعلام دارد " .

آیا واقعا اینست آن " فقط یک مشی سیاسی " که در پلنوم شانزدهم تصویب شد ؟ مسئله ضرورت

دادن شعار سرنگونی رژیم شاه نه فقط در داخل هیات اجرائیه ، بلکه در خارج از آن ، از سوی سایر اعضا

کمیته مرکزی ، برخی از سازمانهای حزبی و از جمله سازمان نوید و سازمان دانشجویان و دموکرات

مصرانه درخواست میشد . (بعنوان نمونه نامه رژیم به هیات اجرائیه ، مورخ ۲۸/۸/۷۸ در ضمیمه

میکنیم) .

تاخیر چند ماهه در دادن شعار سرنگونی اساسا ناشی از همین اختلاف نظرها و تقابل دو خط

مشی و دوازیایی از اوضاع کشور در تعیین تاکتیک مبارزاتی بوده است . اختلاف نظرها با شدت وحدت

تا آستانه انقلاب ادامه داشت ، که همرا با زمینه های قبلی و سنتی اختلافات بین رفا اسکندری و کیانوری

بیک بحران جدی در داخل هیات اجرائیه مبدل شده و صف بندی ایجاد نموده بود .

آیا رفقای " هیات سیاسی " نقل قولهای فوق الذکر را از نامه های رفا اسکندری و کیانوری تکذیب

مینمایند ؟ اینهم " جعل سند " است ؟ و یا " ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان آنست " ؟ ما

مصرانه میخواهیم که " هیات سیاسی " باین مسئله پاسخ روشنی بدهد .

نویسنده نامه مردم در تأکید استدلال خود به پلنوم شانزدهم اشاره میکند و از آنجا شاهد میآورد ،

که در پلنوم " فقط یک خط مشی وجود داشت و تصویب رسید ! " جل الخالق ! ما از قبل از انقلاب صحبت

میکنیم " هیات سیاسی " از پلنوم شانزدهم شاهد میآورد که یکماه بعد از پیروزی انقلاب تشکیل میشود !

که آنوقت دیگر همه چیز حل شده بود . انقلاب بهمن ۵۷ باقیام ۲۲ بهمن سلطنت را سرنگون کرده بود و

بهتر از هر کس به اختلافات نظری قبل از پلنوم پاسخ داده بود . در پلنوم ۱۱۶م معلوم بود که دیگر یک

خط مشی وجود دارد . شما اگر حرف واستدلال درست و واقعی دارید برای دوره قبل از آن مطرح

بکنید . x

x " هیات سیاسی " طبق معمول هر جا که جوابی ندارد ، برای پوشاندن ضعف خود ، جا به جاتهمت

میزند و بخیال خود میخواهد سه رفیق کمیته مرکزی را در انظار اعضا جوان حزب که از گذشته ها اطلاعات

درستی ندارند ، بی اعتبار سازد . در همین جهت (نامه مردم شما ره ۷۸ صفحه ۵) بدون هیچ ارتباطی

بقیه زیر نویسد در صحن بعد

اگر ما از تقلب کاری و دغلبازی ها صحبت کرده ایم، منظورمان همین شیوه ها و برخورد هاست. "هیات سیاسی" آشکارا دروغ میگوید و سفسطه میکند و با جسارت کم نظیری آنرا روی کاغذ میآورد، در حالی که خود بهتر از هرکسی از واقعیت مطلع است. و بعضی از اعضا فعلی آن نظیر لاهردی و صفری از بازیگران صحنه های رقت آور تغییر و تحولات تشکیلاتی همین دوره بوده اند.

در رابطه با این اختلاف نظرها ر. کیانوری در پرسش و پاسخ ها بطور سرپوشیده مطالب و اشاراتی آورده است. ر. اسکندری در مصاحبه خود با تهران: مصوربان پرداخته است.

از همین قماش است افکار این رفقا که گویا در "پلنوم چهارم ۱۴ پلانفرم جود" نداشته است. و آن را "تحریف حقایق" مینامد! کافی بود که نویسنده مقاله لااقل از تنها عضو "هیات سیاسی" که در پلنوم چهارم حضور داشت و همانجا هم همراه با رفقا آذرنور و بابک امیرخسروی به کمیته مرکزی گمارده شد، می پرسید که آیا حرف ما حقیقت دارد یا نه؟ طوری که گفته ایم اساساً نظریات و دیدگاههای هر یک از رفقای کمیته مرکزی که به پلنوم ارائه کردند، به پلانفرم همان رفیق معروف بود. تاکید کرده بودیم، که "رفقای کمیته مرکزی در پلانفرمهای خود از مواضع بکلی متفاوت و با ارزیابیهای از اساس متضاد به تحلیل سیاست حزب در گذشته و چه در مسائل سیاسی و تشکیلاتی چه در تاکتیک های مبارزاتی، ارائه مینمودند" (صفحه ۵۶ نامه توضیحی). "رفقای" هیات سیاسی "صرفاً برای مجادله نظری با ما اختلافات جدی و بنیادی موجود بین رفقای کمیته مرکزی را در پلنوم چهارم کم اهمیت جلوه میدهند و میگویند "در پلنوم چهارم نیز مانند دیگر پلنومهای حزب نظرات گوناگونی وجود داشت که کاملاً طبیعی است" !!

بقیه از زیر نویس من قبل

یکبار گریز میزنند که "بابک امیرخسروی که در آن ایام در پاریس به کار شخصی مشغول بود، فقط برای چند روزی در پلنوم شانزدهم شرکت کرد و در آنجا هم به عضویت کمیته مرکزی گمارده شد!" راستی اگر ر. بابک در پاریس مشغول کار شخصی بوده چطور در پلنوم بعدی (شانزدهم) از عضو مشاور به اصلی کمیته مرکزی ارتقا یافته است؟ آیا ر. بابک در این پلنوم شمره کار شخصی خود را دریافت نموده است؟

بهمان اندازه و ترتیبی که مسائل مطروحه در رابطه با وجود اختلافات در مشی سیاسی رفقا اسکندری و کیانوری را بدروغ "جعل سند" و "ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان" نامه توضیحی قلمداد میکند که خلاف بودن آنرا فوقاً نشان دادیم. آنچه را هم که در باره ر. بابک امیرخسروی می نویسد افترا زنی است. دهن کجی آدم مفلوکی است که حرف حسابی برای گفتن ندارد و لذا بد و بیراهه میگوید.

پرونده فعالیت ها و مبارزات ر. بابک در مدت ۲۲ سال مهاجرت، چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در کشورهای سرمایه داری قطور است و اگر حمل بر خود ستائی نمیشد، شرح مختصری میدادیم.

هم شما رفقای کمیته مرکزی و هم بسیاری از فعالین حزبی در کشورهای سوسیالیستی از همان آغاز فعالیت وی بعنوان دبیر اتحادیه بین المللی دانشجویان در پلنوم وسیع چهارم به بعد از نزدیک شاهد آن بوده اید. بین سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۰ هم که ر. بابک مقیم فرانسه بود یکسال اول آنرا درگیر پرونده استرداد خود بدولت ایران بود، که از سوی ساواک تنظیم شده بود و دادگستری فرانسه بآن رسیدگی مینمود و اما پس از مخالفت دادگستری فرانسه با تحویل دادن وی بدولت ایران، همیشه در جهت ایران وسازماندهی فعالیتهای حزبی در فرانسه، در تربیت کادرهای مخفی ویا در چارچوب سازمان جوانان و دانشجویان دموکرات (اودیسی) فعال بوده است، و به وظایف عضویت در کمیته مرکزی با نوشتن مستمر نظریات و پیشنهادات خود، شرکت منظم در پلنومها، ملاقاتهای دوره ای با هیات اجراییه ادا می داده است. برای نشان دادن شرکت فعال و مستمر در کارهای رهبری حزب چند نامه نسبتاً مهمی را که تصادفاً نسخه ای از آنها وجود دارد و اصل آنها در آرشیو کمیته مرکزی است، ضمیمه میکنیم که خود پاسخ دندان شکنی به یاره سرائی های "هیات سیاسی" است. (ضمیمه های اول، سوم و چهارم).

متاسفانه آرشيو حزب در اختيار " هيات سياسى " است و الا با ارائه خلاصه بعضى از پلا تفرمهاى اعضا " كميت مركزى ، ابعاد و زرف اختلافات اعضا " كميت مركزى را نشان ميداديم . البته قطعنامه هاى پلنوم چهارم تا حدى شاهد آنست ، اساساً اگر مسئله در حد وجود " نظرات گوناگون " بود كه " كاملاً طبيعى " مى بود ، در آن صورت چرا در قطعنامه " خروج از بحران " تأكيد ميشود كه " در اين بحران ، ضعف دستگاه رهبرى اختلافات غير اصولى موجود در آن ، عدم رعايت اصل مركزيت دموكراتيك و شيوه رهبرى جمعى و تسلط اسلوبهاى خرده بورژوازى در كار ، نقش تعيين كننده اى داشته است ؟ " و مصرانه در همان قطعنامه خواسته ميشود كه " يكبار بر اى هميشه از تمام افراد رهبرى بخصوص اعضا " كميت مركزى جداً طلب ميكند از ادامه جدل و مناقشه در پيرونده هاى گذشته تا كنگره سوم خود دارى شود " (رفقا بخاطر دارند كه در همان قطعنامه خروج از بحران قيد شده بود كه كنگره سوم حداكثر تا دو سال ديگر تشكيل بشود . متاسفانه نشد كه نشد) .

بچه مناسب قطعنامه عرضى و طولوى تحت عنوان " اختلافات در دستگاه رهبرى " در پلنوم وسيع چهارم تصويب شد ؟ در همين قطعنامه پلنوم در ماهه ۴ قيد شده است كه " در داخل كميت مركزى و جهت اختلاف وجود دارد كه در مبارزات خود شيوه هاى يكللى غير اصولى و ناسالم يكبار ميربند . تهمت ، پيرونده سازى ، سوءظن بيجا ، عدم رعايت اصوليت تشكيلاتى ، ناسازگارى با كلكتيو ، تك روى ، خشونت ، لجاج و كيت توى . چنين است نمونه هاى ناشى از اين شيوه ها . پلنوم وسيع كميت مركزى اين روشهاى نادرست را شديداً و قويا محكوم ميكند و مجريان آنرا به اعتقاد از خود صريح و بى خدشه و رعايت اصول دعوت مينمايد ! "

در همان قطعنامه در رابطه با توضيح " ظل بروز اختلافات و توسعه آن " چنين آمده است :

الف - اختلافات در داخل رهبرى حزب ما ، قبل از هر چيز نتيجه نفوذ ايدئولوژى خرده بورژوازى بجائى ايدئولوژى پرولتري در اسلوب مبارزات درون حزبى است .

ب - دستگاه رهبرى بر اثر ضعف كلى يعنى سطح نازل تئوريك و ضعف كاراكترا انقلابى خود در مجموع نه تنها قادر به حل اختلافات نبوده ، بلكه غالباً آنرا تشديد كرده است .

ج - فقدان دموكراسى داخل حزبى مانع دخالت توده هاى حزبى در حل اختلافات گردیده است . پلنوم وسيع معتقد است كه اگر دموكراسى در حزب حاكم بود ، اين اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده هاى حزبى در نطفه خفه ميشد .

در قطعنامه خروج از بحران (كه نويسنده آن ر . بابك است) در ماهه ۳ از جمله چنين آمده است :

" با توجه به فقدان دموكراسى داخل حزبى ، عدم كنترل جدى ارگانهاى بالا از پائين و با در نظر گرفتن شيوه هاى غلطى كه در حزب مابطور كلى و در سالهاى اخير بطور خاص از طرف كميت مركزى براى سر كوب انتقاد در ارگانهاى حزبى يكبار برده ميشد ، بسط دموكراسى داخل حزب با توجه بشرايط مشخص ما رزم را جزء وظايف اساسى كميت مركزى قرار ميدهد و پيشگرفتن بهترين شيوه هاى استقرار كنترل ارگانهاى بالا از پائين در رعايت اصل گزارشدهى راتوصيه مينمايد ! "

چنانچه ملاحظه ميشود بدبختانه بعد از گذشت سى سال ، اين انتقادات مسئله روز شده است .

رفقا كه سگانه مدت هاى طولانى است كه هم عليه شيوه هاى غلط موجود در رهبرى حزب و هم براى تا ميسن دموكراسى حزبى مبارزه ميكرده اند . عبرت انگيز است كه رفقا فريدون آذرنور و بابك امير خسروى كه آنوقت در كسوت كادرهاى جوان حزب توده ايران ، همرا با ساير كادرها ، فعالانه بى را گذراندن اين قطعنامه ها و محكوم ساختن خصلت هاى غير انقلابى مسلط در رهبرى ، نظير تهمت زدنها ، پيرونده سازىها و عدم رعايت اصوليت تشكيلاتى مبارزه ميكرند . و از فقدان دموكراسى داخل حزبى مى ناليدند ، اينك بعد از گذشت سى سال ، همراه با نسل جوان امروزين حزب باز هم با همان پديده هاى منفي در رهبرى كنونى حزب متهبى بشكل كاملاً مبتدل آن روبرو هستند . شما رفقاى كميت مركزى ميدانيد و شاهد بوده ايد ، اما نسل جوان امروزي نميداند كه اگر امروز رفقاى سه گانه براى بسط دموكراسى ، استقرار شيوه ها محاسم

و سالم سازی حزب مبارزه میکنند، کشف امروزی نیست و در افکار و مبارزات آنها استمرار داشته است. شما رفقای کمیته مرکزی شاهد بوده‌اید که ما چگونه در تمام پلنومها به سهم خود حتی بیش از حد و امکانات خود بطور صادقانه با شیوه های ناسالم مبارزه کرده ایم. مواضع ما بویژه در پلنومهای حساسی نظیر پلنوم دهم، یازدهم، چهاردهم و پانزدهم و اخیراً در "پلنوم هیجدهم" روشن است. منتهی بررسی تک تک آنها احتیاج به دسترسی به آرشیوهای حزب دارد. و پرداختن بیهوده آنها ما را از موضوع اصلی دور میکند. بهر حال بر میگرددیم به بحث خود درباره وجود خط مشی متفاوت در پلنوم چهارم. ما از رفقای کمیته مرکزی بویژه از آن دو سه نفری که بجز رفقا آذرنور و بابک امیر خسروی در پلنوم چهارم حضور داشتند و همچنین سایر کارهای حزبی که در پلنوم چهارم بودند ولی در کمیته مرکزی کنونی نیستند، سوال میکنیم که چه کسی در صدد "تحریف حقایق" است؟ ما رفقای سه گانه یا این هیئت سیاسی؟! اختلافات تا این حد جدی و تهدید کننده در رهبری را تا سطح وجود "نظریات گوناگونگی" که "کاملاً طبیعی" است، جلوه گر ساختن اگر "تقلب کاری و دغلکاری" نیست پس چیست؟ کسانیکه شدت اختلافات و شیوه های ناپسند مبارزات داخل حزبی در رهبری را، که پلنوم وسیع چهارم به قطعیت، چنانچه فوقاً نشان دادیم، محکوم کرد، "کاملاً طبیعی" جلوه گر میسازند معلوم نیست با رهبری حزب طراز نون چه سختی دارند؟ شاید با همین درک و فهم و تلقی است که بهمان شیوه مذموم گذشته، تهمت و افترا میزنند و پرونده سازی میکنند؟ زیرا آنرا "کاملاً طبیعی" میدانند! واقعاً وای بر ما و وای بر حزب توده ای ما!

از اینها گذشته، تازه باین دو مورد تاریخی اعتراض میکنید، پس بقیه موارد را چه میگوئید؟

اختلاف مشی ر. اسکندری و ر. کیانوری را در قبل از انقلاب منکر میشوید، درباره اختلاف مشی ر. اسکندری عضو هیات سیاسی وقت با مشی عمومی، که این بار بکلی در محتوا و قالب دیگری مطرح بوده است، و در مضامین مطبوعاتی اش در تهران مصور منعکس شد چه میگوئید؟ اگر اینهم جعل است، پس به چه مناسبتی همین ر. خاوری همراه با ۰۰۰ بنام هیات سیاسی از ر. اسکندری خواستند که از کشور خارج بشود و از هیات سیاسی هم کنار برود و همین کار هم صورت گرفت. آیا همه این اتفاقات هم "ساخته و پرداخته ذهن ماست"؟

نا ر. اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را به ضمیمه منتشر میسازیم که خطوط کلی اختلاف مشی او را با مشی عمومی روز حزب نشان میدهد. آیا اینهم "جعل سند" است؟ (ضمیمه پنجم). درصدد وجود دو خط مشی در جریان ملی شدن نفت با نمونه هائی که در صفحات ۵۵ و ۵۶ "نا ه توضیحی" نقل کرده ایم چه میگوئید؟

خود ر. صفری علت عدم مراجعت خود را بایران اختلاف خود شریبا خط مشی حزب قلمداد میکند و مدعی است که نا ه ای هم در این باره نوشته است. اینهم "جعل سند" است؟ حتی همین "بیانیه مشترک" که خط مشی متفاوت و متضادی را با خط مشی مصوبه "پلنوم هیجدهم" ترسیم میکند که ما در صفحات ۴۱ تا ۴۳ از "نا ه توضیحی" خود بیان پرداخته ایم. این نمونه ایست که بدست و بابتکار خود رفقای "هیات سیاسی" صورت گرفته است. تزه های مندرج در "بیانیه مشترک" که یک شبه نازل نشده اند. لایه در چارچوب "هیات سیاسی" بحثها و اختلاف نظر بر سر مسئله تجدید نظر و رد تزه های اساسی مصوب در "پلنوم ۱۸" وجود داشته است و مدت ها همزیستی داشته اند. مگر یک بام و دو هواست؟ چطور میشود که وجود دو خط مشی سیاسی در بین شما قانونیت دارد و اما در مورد دیگران گناه و جرم محسوب میشود؟ ما در "نا ه توضیحی" (زیر نویس صفحه ۵۵) به جزوه "کتاب قصاص خمینی عدالت یا بربریت" نوشته یکی از اعضا "هیات سیاسی" اشاره کردیم. چطور است که انتشارات این چنینی و مغایر با مشی رسمی حزب عیبی ندارد و زیر سیلی رد میشود، ولی کوچکترین عمل سه عضو کمیته مرکزی زیر ذره بین شما قرار میگیرد؟

در انتقاد از "بیانیه مشترک" نوشته رفیق بهریر توصیه میشود. درباره ارزیابی از نا ه های مردم نوشته رفیق الوند را توصیه می کنیم.

بنابراین اگر کسی معنای خط مشی متفاوت را تفهید، است، خود نویسندگان ناه مردم و گردانندگان
"هیات سیاسی" کنونی هستند.

گردانندگان "هیات سیاسی" درك "ولایت فقیه" از رهبری حزب طراز نوین طبقه کارگر دارند. همانطوریکه "خط امام" آنچه نیست که در لحظه، آیت‌الخمینف میگوید و مخالفت با آن، مخالفت با ولی امر است. از نظر گردانندگان "هیات سیاسی" هم خط مشی حزب همان چیزی است که در لحظه "هیات سیاسی" بیان میکند. مخالفت با آن، مخالفت با خط مشی حزب، مخالفت با مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است. یک روز خط مشی حزب مصوات "پلنوم ۱۸" است، باید برای آن سینه زد. یکروز بیانیه مشترک است باید برای آن تبلیغ نمود. و اینک برنامه جدید حزب است! با شما صبح دوشنبه دیدم!

تلقی و درك نویسندگان ناه مردم از "انتقاد و انتقاد از خود!"

لنین می‌آموزد: حزب اگر از انتقاد و انتقاد از خود نترسد، اشتباهات و نواقص خود را ماستالی نکند و توانائی آنرا داشته باشد که اشتباهات خود را بموقع ببیند و آنها را اصلاح نماید، شکست ناپذیر خواهد بود. حزب اگر اشتباهات خود را از توده‌ها مخفی سازد، کمبودها و تنگناها را پرده پوشی نماید، ناکامیهای خود را با تظاهر دروغین به موفقیت‌ها بپوشاند، به انتقاد و انتقاد از خود تن در ندهد، اسیر خود پسندی گردد و در بستر افتخارات گذشته بیارامد، اعتبار و نفوذ خود را از دست میدهد.

تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی - جلد دوم (صفحه ۵۲۳)

شما این آموزش و پند دهی مولفان تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی را که عصاره سخنان لنین را بر محک تجربیات غنی حزب در عرصه عمل، در جملات سنجدیده فوق‌عرضه کرده است، با بخش مربوط به انتقاد و انتقاد از خود ناه مردم شماره ۷۸ صفحات ۶۵ و ۶۵ مقایسه بکنید. تا به بینند "هیات سیاسی" کنونی تا چه حد از مرحله پرت است، و چه دردی عمیقی میان خصوصیات رهبری یک حزب واقعی طراز نوین با این غاصبان رهبری حزب توده ایران وجود دارد.

بخش انتقاد و انتقاد از خود ناه مردم، بیشتر به بحر طویل شباهت دارد تا یک نوشته منطقی و معلوم نیست رابطه نوشته با انتقاد از خود در کجاست؟ یک مورد در نوشته از کله انتقاد از خود سخن میرود که آنهم، انتقاد از ماست! معلوم نیست مسئله انتقاد و انتقاد از خود چه ربطی به خاطرات ر. اسکندری دارد؟ و در این میان مندرجات یک نشریه "معلوم الحال" چه ارتباطی به مواضع ر. بابک امیر خسروی دارد؟ از نشریه "فصلی در گلسترخ" و مقدمه ای که نویسنده اش معلوم نیست نقل میکند که بابک امیر خسروی در جلسه یاد بود ر. اسکندری "قسمتی از نوار را پخش کرد" است. "و بلافاصله اضافه میکند "چنین است معنی "انتقاد" در قاموس گروه سه نفری امیر خسروی و فرجاد اینگونه اعمال آشکارا ضد حزبی را (کدام اعمال آشکارا ضد حزبی را؟) "انتقاد میخوانند!" و بعد هم بادبسه غیب انداخته، نتیجه میگیرند که "آیا اعتراض با انتشار انواع خاطرات" و نقل قولهای بی پایه و اساس به قصد تحریف تاریخ حزب، تهمت و افترا است؟

لطفاً بار دیگر این بخش از ناه مردم را بخوانید. ربط جملات و موضوعات آنچنان درهم و آشفته و بی منطق است که بدون اغراق به هذیان شباهت دارد. اسم اینرا هم گذاشته اند "انتقاد و انتقاد از خود" معهداً از آنجا که در مقطع این جملات نامربوط و بی منطق، طبق معمول افتراها نیز علم کرده اند، برای جلوگیری از سوء تفاهات از ریوی ناچاری، توضیحاتی را لازم میبینیم.

قبل از هر چیز رسماً و صراحتاً اعلان میکنیم نه مندرجات مجله در رابطه با خاطرات ر. اسکندری بما مربوط است و نه اینکه مقدمه آنرا ما نوشته ایم. از کم و کیف قضیه مدتها بعد از انتشار مجله "فصلی در گلسترخ" آگاهی پیدا کردیم. در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۸۵ ناه انتقاد بی مجله نامبرده نوشتیم که امید داریم چاپ بکنند تا جلوه این افترا زنی های ناجوانمردانه گرفته شود. ر. بابک در ناه خود به سردبیر

مجله از جمله قید کرده است " من شهادت میدهم و میتوانم گفته های ر. اسکندری را که پیش ما ثبت است شاهد بیاورم که بخشهایی از مطالب مندرجه در مجله شما و بویژه مسائل خانوادگی و اخلاقی را ایشان با اکراه پزیمان میآوردند و هرگز قبلا به کسی و جایی نگفته بودند و از پخش آنها و رسیدن آن به گوشراین و آن، خصوصا خانواده ی ر. طبری قویا اکراه داشته اند. لذا برای ما سؤال انگیز است که کسانی که مطالب این نوار را در اختیار مجله شما گذاشته اند چه قصدی را دنبال میکرده اند! "

برای " هیات سیاسی " که قصد پرونده سازی علیه ما دارد، تا نقشه شیطانی خود را برای "صنیه" رهبری علی سازد، اینگونه کارها، ولو اینکه بدست اشخاص ناشناسی صورت بگیرد یک هدیه ی آسمانی است. انسان وقتی اخلاق را زیر پا گذاشت از هرگونه تهمت و افترا زدن شرم نمیگند. هر خواننده ی منصفی که مقده ی نوشته " مجله " فصلی در گل سرخ " را بخواند می فهمد که خاطرات را ما پخش نکرده ایم.

در مقدمه ی استادی " هیات سیاسی " بعد از اشاره به نوارها نیکه پیش ر. بابک است، بطور صریحی قند شده است که " از جمله نوارهای دیگری که در دست است، نوارها نیست که در ۱۷ آبان ۱۳۶۳ در خانه " یکی از دوستان پر شده است. در این نوار اسکندری بسؤالات چند تن از دوستان جواب میدهد. مطالب زیر جواب اسکندری به سؤالی است که در مورد ظل ضعف زهبران حزب توده پس از دستگیری در این جلسه از او شده است. "

با وجود چنین صراحتی، رفقای " هیات سیاسی " با وقاحت کم نظیری به افترا زنی خود ادامه میدهند: " امیر خسروی و فرجاد که سطور زیادی را در " ناه توضیحی " به جلسه یاد بود در پاریس اختصاص داده اند، درباره این حقایق سکوت کرده اند. آنها مینویسند رفیق اسکندری پشت پشیمان بود، چگونه " خاطرات سیاسی " بیاری را بعنوان تاریخ حزب منتشر و در اختیار دشمنان آن قرار می دهند! "

" تقلب کاری ها و دغلبازیها " که ما اینهمه از آن صحبت کرده ایم و میگوئیم دیگر بس است! همین کارها و همین شیوه هاست، که بدبختانه " هیات سیاسی " کنونی نمایندگان بی همتای آن در کمیته مرکزی و در تاریخ ۴۴ ساله حزب هستند. از یکطرف مجله " فصلی در گل سرخ " را که فقط شماره اول آن منتشر شده است، " معلوم الحال " ارزیابی میکنند، از سوی دیگر مندرجات همانرا، تحریف کرده و بسا تقلب کاری، سند قرار داده و پایه افترا گوئی و تهمت زنی علیه ما قرار میدهند! شما اسم این کارها را چه میگذارید؟

بخش " انتقاد و انتقاد از خود " ناه مردم شماره ۷۸ صفحه ۶ با شیرینکاری بی مزه ای پایان مینماید. رفقا مینویسند: " جالب ترین بخش " ناه توضیحی " بخش " انتقاد از خود " نویسندگان آنست. سپس برای توضیح استدلال خود یک جملگی ناقص و طبق معمول با حذف مقده و علت طرح مسئله نقل میکنند: " ر. بابک در سازماندهی بسیاری از استانهای مهم ایران ... نقش فعالی داشته است، مسئول دائره پژوهش بوده است، " ر. فرجاد چه در کمیسیون مرکزی تبلیغات کل کمیته مرکزی و چه در جریان مسافرت های متعدد برای برگزاری جلسات کنفرانس و بحث ... " بعد از این نقل قول ناقص حکم صادر میکنند: " پس بنابراین تنها آنها هستند که از عهده وظایف سنگین برمیآیند! " بعد هم شروع میکنند به توهین کردن که: " خود محوری، فرد گرایی بجای تواضع و پرهیز توده ایها در این گفتار به روشنی دیده میشود! " و برای حسن ختام و تحریک رفقای حزبی اضافه میکنند: " باید پرسید، هزاران کادر و عضو و هواداران حزب ... مشغول چه کاری بوده اند؟ " و برای آنکه گفته شان رنگ و لعابی هم داشته باشد یک نقل قول هم از لنین بآن اضافه میکنند!

کافیست رفقا صفحه ۳۵ از " ناه توضیحی " را بار دیگر مرور بکنند تا بانوع تحریفات نویسنده ناه مردم آشنا تر بشوند. جمله ای که " هیات سیاسی " فقط قسمتی از آنرا نقل کرده است بقرار زیر است: " اصولا مثل اینکه رفقای " هیات سیاسی " از اینکه ما با کادرها و رفقای حزبی صحبت میکنیم و فقط گوشه هائی

از حقیقت را میگویم سخت تاراحت اند . رفقا فراموش میکنند که ما برخلاف اکثر رفقای " هیات سیاسی " کنونی که ماندن در مهاجرت را به کار در ایران ترجیح دادند ، از همان آغاز انقلاب ، در جویبارها سپس در نهرها و در شطهای خروشان حزب توده ایران ، در کنار رفقا و هواداران حزب بوده ایم و در شادی و غم آنها شرکت داشته ایم " پس از این مقدمه است که به فعالیت های رفقا بابک و فرجاد اشاره می کنیم ، تا نشان دهیم ، که چگونه در جریان این فعالیتها با صدها کادر و عضو فعال حزب

در ایران آشنا شده ایم و نتیجه میگیریم " طبیعی است که امروز که صدها نفر از اعضا و مسئولین و کادرهای حزبی در مهاجرت بسر میبرند ، در برابر ندانم کاریها و بی توجهی ها و بی خیالیهای رفقای " هیات سیاسی " و خصوصا نداشتن دسترسی بشما ، برای درد دل و پاسخ به دهها سوال بی جواب مانده بما مراجعه میکنند و مراجعه هم خواهند کرد . شما از ما چه انتظاری دارید ؟ میخواهید ما هم مثل شما برفقا دروغ بگوئیم ، آنها را فریب بدهیم یا تسکین شان بدهیم که آسوده بخوابید که " هیات سیاسی لنینی " تان بیدار است !

اولا کجای این نوشته ما انتقاد از خود است؟ ثانيا - بچه مناسبت مطالب مطروحه ، حمل بر خود - محور بینی و فرد گرایی است ؟ مثل اینکه ما فهم و مقوله های مارکسیستی برای گردانندگان " هیات سیاسی " معنای خاصی دارد که فقط خودشان از آن سردر میآورند ! ثالثا بچه مناسبت نوشته فوق الذکر ما بمعنی کم بها دادن به کار و فعالیت هزاران کادر و عضو و هوادار فدakar حزب است؟ گفته شده است که مثلا " ره بابک در سازماندهی بسیاری از استانهای مهم ایران و سپس سرکشی ها و تجدید سازمان سایر ایالات نقش فعالی داشته است " و یا اینکه " ره فرجاد چه در کمیسیون مرکزی تبلیغات کل کمیته مرکزی و چه در جریان مسافرتها متعدد . . . با صدها کادر و رفقای مسئول حزبی آشنائی متقابل پیدا کرده بود " . کجای اینها بمعنای نفی فعالیت هزاران کادر و عضو حزب است؟ هدف اصلی از نگارش این مطالب ، چنانچه آشکارا بر میآید ، توجه دادن به همین امتیاز داشتن امکان تماس و آشنائی رفقا بابک و فرهاد با همین کادرها و اعضا و مسئولین حزب بوده است و لاغیر . اساسا اینها چه ارتباطی با " انتقاد از خود " دارد که نویسندگان " ناه مردم " با آب و تاب از آن یاد میکنند . همان طوریکه قبلا تذکر دادیم در رتبه مودیکه نویسندگان ناه مردم از " انتقاد از خود " صحبت میکنند ، همین مورد " انتقاد به دیگران " است !

ولی واقعیت چیز دیگریست . چون گردانندگان " هیات سیاسی " در برابر استدلال ما و انتقاد اینکه ما به " هیات سیاسی " کنونی ، در رجعات نقل شده در بالا می کنیم پاسخی ندارند ، و گفته های ما را نمیتوانند منکر بشوند . لذا خلط محث میکنند . با دستکاری و انواع تقلبات و در مورد فوق الذکر با حذف قسم اول و آخر حرف ما و با یک حمله روانشناسی به ما ، که خود محورین و فزکرا هستیم و کار دیگران را نفی می کنیم ، میروشند تا با اغوا و گمراهی خوانندگان و ایجاد انحراف فکری در میان رفقا ، از پرداختن آنها به مسائل اساسی مطروحه از سوی ما جلوگیری نمایند .

" هیات سیاسی " در پلیمک ، کار را با پنهان کردن کوشش و کودکانه نیش میزنند . مثلا ؛ " آیا قهره پژوهش های بابک امیر خسروی که با افتخار از آن یاد میکند جز همین جزوات و اوراق است که امروز مورد بهره برداری دشمنان طبقه کارگر و دوستان ناآگاه قرار میگیرد ! " اینقدر بر خورد مغرضانه و بیگانه است که با ذکر یک نکته از آن میگذریم . و آن اینست که تا بحال هیچکس جزوات و نوشته های ما را جز خود " هیات سیاسی " مورد بهره برداری قرار نداده است " . با وجود این ما گردانندگان " هیات سیاسی " را جزو دشمنان طبقه کارگر حساب نمی کنیم . توصیه رفیقانه ما به آنان ، اینست که توهین و دشنام کمتر بدهند و اگر حرف حساسی دارند با منطق آنرا بیان بکنند .

"کلیه احزاب انقلابی که تاکنون نابود شده اند، باین خاطر بوده است که در دام خود بینسی افتاده و قادر به تامین منبع قدرت خود نگردیده و از بحث روی ضعف هایشان هراس داشته اند. لیکن ما نابود نخواهیم شد زیرا از بحث روی ضعف های خود هراسی نداریم و راه غلبه بر آنها را خواهیم یافت" *

(لنین مجموعه آثار جلد ۳۳ صفحه ۳۱۱)

برخورد " هیات سیاسی " باین مسئله خیلی آموزنده و در عین حال شکست آور است. در همین برخورد بار دیگر خصوصیات و کیفیت وضع های بنیادی وی، عیان میگردد *

می نویسند: " گروه سه نفری اصرار دارد تا که هیات سیاسی بنویسد که سیاست حزب در گذشته نادرست بوده است " | این هراسی که لنین از آن سخن میگوید و آنرا نشانه ی نابودی احزاب انقلابی میداند، با چه عمقی در همین اظهار نظر " هیات سیاسی " متجسم میشود. حال آنکه مسأله اصرار نداریم " که هیات سیاسی " بنویسد که سیاست حزب در گذشته نادرست بوده است. *

آنچه که ما میخواهیم يك بررسی نقادانه و انقلابی از سیاست و مشی گذشته حزب است.

آنچه که بخشی از رفقای کمیته مرکزی در " نامه برفقا " و یا از سوی رفقای سه گانه در " نامه باعضا " کمیته مرکزی " و سایر نوشتجات امضا شده مطرح کرده اند. این تقاضای ساده است: بنظر ما نجات حزب از این مصیبت عظیم (غرض عواقب یورش بحزب و دستگیریها و پیگرد ها و بی خانمانیها و شکست حزب است) تنها از راه بررسی صادقانه و عینی و نقادانه " سیاست حزب در این دوره امکان پذیر است. تا از تجربیات گذشته عبرت گرفته شود. " (نامه برفقا صفحات ۱ و ۲) و یا: بدون يك بررسی نقادانه صریح و شرافتمندانه از سیاست گذشته حزب و روابط ما با سایر نیروها و احزاب و سایر زمانها، بدون پذیرفتن هر انتقاد درستی که به مشی و کار ما وارد بوده است. و بهمین ترتیب از سوی سایر نیروها و رزمندگان،

بدون تمهید صادقانه در برابر خلق، برای اصلاح اشتباهات و عدم تکرار آنها، حزب ما در انزوا مانده و خواهد پوسید. طبیعی است که يك چنین بررسی نقادانه، صریح و شرافتمندانه باید. متقابلا از سوی سایر احزاب و سازمانهای سیاسی هم بعمل آید. تا بهترین شرایط برای تشکیل جبهه واحدی از همه نیروهای سیاسی که خواهان استقلال و آزادی و ترقی ایران هستند بوجود آید. تا مردم ایران یکبار برای همیشه از شر دیواستبداد و اسارت شیطان بزرگ خلاصی یابند. " (نامه برفقا صفحات ۵۵ و ۵۶) *

آشکار است که بخشی از اعضا " کمیته مرکزی همراه با کادرها و اعضا " حزب توده ایران خواهان يك بررسی جدی و صادقانه از سیاست حزب هستند. این طبیعی ترین و قانونی ترین خواستی است که افراد رهبری حزب و اعضا " حزب که دلسوزی به حال و آینده حزب دارند و در برابر وجدان خود احساس مسئولیت میکنند، به دنبال يك شکست فاجعه آمیز می بایست خواهان آن باشند. اگر غیر این باشد عجیب است. و بهمین علت موضع " هیات سیاسی " عجیب می نماید و با موازین لنینی مطابقت ندارد. *

يك چنین بررسی انتقادی را که اینک ما طلب می کنیم رهبری وقت حزب بدنبال شکست ۲۸ مرداد انجام داد و از انتقاد از خود و بررسی و ریشه یابی اشتباهات و نواقص کار حزب و رهبری بر خلاف " هیات سیاسی " کنونی نهراسید *

اینک در جلو چشمان ما سند بسیار جالب و آموزنده ای از هیات اجرائیه حزب تحت عنوان " حزب ما، و جنبش انقلابی سالهای اخیر " بتاريخ شهریور ۱۳۳۴ قرار دارد که نشان میدهد، رهبری آن- نوقت در جریان مبارزاتی بسیار دشوار با چه قدرت و شهامتی از خود انتقاد کرده است و انتقادات را در جزوه ای در اختیار رفقای حزبی و همه مردم ایران قرار داده است. این جزوه را در آینده ی نزدیکی منتشر کرده و در اختیار عموم قرار خواهیم داد. اما اینک جملات کوتاه از آنرا که مرسوط

به بخش "ضعف ایدئولوژیک" و "عدم رعایت اصول تشکیلاتی حزب طراز نوین" است برای عبرت اند-
وزی نقل می کنیم:

"آموزش تئوریک تا حد و زیاده‌روی سطحی و مجرد بود و این نقرها هنوز هم بطور جدی وجود دارد. توجه ما باین اصل اساسی مارکسیسم که احکام مارکسیستی راهنمای عمل اند و باید در هر مورد مشخص با شرایط منجر تاریخی و اجتماعی تطبیق داده شوند و بکار بسته شوند کافی نبود. بهمین علت در قضاوت و اتخاذ تصمیم، مهمترین مسئله برای ما تحلیل عمیق اجتماع خود مان و پدیده-های آن انطباق صحیح اصول مارکسیسم با شرایط زنده و در حال تکامل زندگی روزمره کشور خود نبود و برعکس النوسازی از روی تجربیات سایر کشورها نقش مهمی را در قضاوت ما ایفا میکرد" (ص ۲۱)

در صحبت از عدم رعایت اصول تشکیلاتی چنین تاکید شده است: "رعایت اصول تشکیلاتی حزب طراز نوین بموازات سیاست صحیح رهبری عامل تعیین کننده وحدت و هماهنگی و پیشرفت حزب بشمار میرود. عدم رعایت این اصول بخصوص اگر از طرف دستگاه رهبری حزب باشد ضررهای جبران ناپذیری به زندگی و فعالیت سیاسی حزب وارد میسازد و وحدت حزب را متزلزل میکند." "اصول تشکیلاتی حزب ما مانند هر حزب طراز نوین طبقه کارگر بر پایه مرکزیت دموکراتیک استوار است. ما این اصول را پذیرفته ایم و قبول داریم که انتقاد و انتقاد از خود مارکسیستی برنده ترین سلاح تکامل حزب ما است. ولی متأسفانه باید اعتراف کنیم که در عمل نتوانسته ایم همیشه از این اصول پیروی نمائیم. مسلماً در شرایط کار مخفی امکان استفاده از دموکراسی حزبی بآن صورت که در دوران فعالیت علنی میسر است وجود ندارد و خیلی محدود میشود. ولی در حزب ما محدودیتی که برای اعمال دموکراسی حزبی وجود داشته است پیش از محدودیت بود که ضرورت کار مخفی ایجاد میکرد. حقیقت انتقاد افراد حزبی نسبت بکارگزارانهای بالاتر و از آن جمله نسبت به کار هیات اجرائیه کمیته مرکزی پیش از حد محدود بوده، درباره مسائل مهم سیاست حزب در دایره بسیار کوچکی اتخاذ تصمیم عمل میآید. رهبری دسته جمعی بطرز ضعیفی اعمال میشد و شیوه های کار فردی رواج داشت. به انتقاد افراد پایین تر توجه عمیق نمیشد. نظریات کلکتیو کادرها در حل مسائل بخرنج و با اهمیت سیاسی در نظر گرفته نمیشد. هیات اجرائیه خود را موظف به دادن گزارش بحزب نمیدانست. پلنهای تصمیم گیرنده مشورتی وجود نداشت. این وضع نمیتوانست تمام زندگی و تمام فعالیت های ما را تحت تأثیر منفی خود قرار ندهد. بوروکراتیسم بر پیگر حزب تسلط یافته، فرماندهی و عدم توجه به انتقادات و نظریات افراد پایین نمود کرد."

چگونه است که "هیات سیاسی" کنونی حزب از بررسی گذشته حزب هراس دارد؟ و رفقای کمیته مرکزی را که پیشقدم شده اند مجازات می کند. و با لطایف الحیل از پرداختن بان دوری می جویند؟
لنین میآورد که "نحوه برخورد یک حزب سیاسی نسبت بخطاهای خود، یکی از مهمترین و مطمئن ترین طرق قضاوت در مورد جدی بودن حزب و چگونگی انجام وظایقش در عمل نسبت به طبقه حویش و زحمتکشانش میباشد. اعتراف صریح به خطا و مشخص کردن دلایل آن، تحلیل شرایطی که منجر بان گشت و یافتن راههای جبران آن توسط مباحثات، اینست محک جدی بودن حزب، اینست که نشان خواهد داد که حزب عظیم خود را چگونه بجا خواهد آورد و این چنین است راه تربیت و تعلیم طبقه و سپر توده" (لنین - مجموعه آثار جلد ۳۱ صفحه ۵۷).

چطور است که "هیات سیاسی" هر جا که گفته ای و اشاره ای از لنین می یابند که در جهت تحکیم انضباط و اطاعت از بالا و "مرکزیت تام الاختیار" و "تن در دادن بر رهبری" و "امثالهم است، زود می قاید، اما از آموزشهای لنین هنگامی که از "انتقاد و انتقاد از خود" صحبت میکند، و اهمیت رهبری جمعی و رعایت شیوه اقتاع را بجای چماق تذکر میدهد وحشت می کند و آرزوی دارد؟ آن بخش از کمیته مرکزی که در تنظیم "نامه برفقا" سهمی داشته اند، حساب خود را از دیگران سوا نکرده اند. و صریحاً نوشته اند که "همگی ما بدرجات مختلف مسئولیت داریم. لذا تنها یک

انتقاد از خود صادقانه و عبرت گیری از این تجربیات زهرآلود است که بکمک آن میتوانیم وجدان کنا-
هکار خود را آرامش بدیم" (نامه برفقا صفحه ۶۹)
اما عکس العمل " هیات سیاسی " در پاسخ به مطالب " نامه برفقا " چوب و چماق ، تهمت زنی ،
افترا گوئی و بر پایه آنها تعلیق سه عضو کمیته مرکزی بود .

در اطلاعیه تعلیق همین تم " اصرار دارند تا هیات سیاسی بنویسد که سیاست حزب در گذشته
نادرست بود " ، بشکل تحریک آمیز زیر آمده است: " تمام کوشش گروه سه نفری متوجه آست تا اعضا و
هواداران حزب را غرق در گذشته کنند و از تفکر و اندیشیدن به آینده باز دارند "
منتهی چون تلاششان بجائی نرسید و اعلام تعلیق ما هم بستگی وسیعی از رفقا و مسئولین طراز
اول سازمانهای مهم حزبی را بدنبال آورد ، در کمتر از سه ماه ، در اطلاعیه ۱۳ صفحه ای ، که این
بار ادامه لجام کسیخته و مبتذل " اطلاعیهی تعلیق " بود ، متصل به مانور شدند و برای آرام کردن
صدای فریاد های معترضان یکباره لحن خود را عوض نمودند و چنین موضعه کردند: " ما معتقد ییم
بررسی تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و از جمله بررسی تاریخ حزب توده ایران که سهم عمده ای
در جنبش داشته است ، برای جمع بندی تجارب جنبش ، آموختن از شکستها و خطاها و بهره جویی
از دستاوردهای آن و بکار بستن تجربه های سودمند در جهت پیشبرد موفقیت آمیز مبارزات حال و
آینده حائز اهمیت جدی است . این وظیفه مهم و در عین حال دشوار و بفرنجی است که می بایسد
انجام گیرد و حزب ما در انجام آن پیشگام بوده است " ، می بینید ظاهرا درست ۱۸۰ درجه عکس
نظرات چند ماه قبل هیات سیاسی است .

نویسنده اطلاعیه ۱۳ صفحه ای حتی خطوط پنجگانه انتقادات سیاست گذشته حزب را ، ولود و
پهلوی و نیم بند فرمول بندی میکند . حتی به مسئولان سازمانهای حزبی اطلاع میدهند که بررسی
انتقادی آماده است ! ما هاست که رفقای حزبی چشم براهند و معلوم نیست تا کی باید انتظار بکشند .
اینک با مندرجات نامه مردم آب پاك روی دست همه " مشتاقان " دریافت بررسی انتقادی " هیات
سیاسی " ریخته اند اما و ولی ها از چپ و راست سرانیز میشوند . " باید در کمال خون سردی و بسا
نهایت دقت پیکاری کرد . باید واضح حزب و همچنین دیگر نیروها را در هر مرحله مشخص بررسی
کرد و برای این بررسی حتما دقیق ترین اسناد بچاپ رسیده ای را که از تمام جوانب قابل تحقیق باشد
مطالعه کرد " (نامه مردم شماره ۷۸ صفحه ۶)

خلاصه سنگ بزرگ علامت نزدن است . این همه ، تازه برای آرام کردن رفقا و خنثی کردن فشار
ما و رفقای حزبی است . والا اصلا حرفش را هم نمیزندند . کسی نیست از اینها بپرسد پس در این
دو سال چه کاری میکردید ؟ چه قدمی برداشته اید ؟

اما از همه مضحك تر دلیلی است که برای توجیه اینهمه " احتیاط " و " دقت و صبر و حوصله "
 مطرح میسازند . دلیل اینست که ؛ در غیر اینصورت بهمین نتیجه ای خواهیم رسید که مولفان در
" نامه توضیحی " رسیده اند ! این نتیجه هولناک چیست ؟ اینست که نویسندگان " نامه توضیحی " به
غلط نوشته اند که " ولایت فقیه " زیر بنای صورت بندی اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل داده
است !

ما در صفحات بعدی نظر خود را درباره این ایراد گیری بیان خواهیم کرد . اما بدو از این
رفقای هیات سیاسی " سوال میکنیم که آیا واقعا رفقای حزبی و خوانندگان نامه مردم را ابله تصویری-
کنید ، که با اینگونه بهانه گیریهای کودکانه میخواهید سرشان شیره بمالید و دنبال نخود سیاهشان
بفرستید ؟ میخواهید بخوانندگان خود بقبولانید که اگر زیر قولتان زده اید و فعلا آن بررسی انتقادی
را که در اطلاعیه ۱۳ صفحه ای وعده داده بودید و از مزه رسیده نشد و ماه است که میگذرد ، بتأخیر
افتاده است باین جهت است که از نوع " اشتباهات " ما اجتناب بشود !

بدانید که این حرفها را دیگر کسی از شما نمی پذیرد . این شکردها و بازیگریها تا حدی و در
اوایل نقشی داشت . اینک با افشاگریهایی که صورت گرفته است و بویژه اعمال و کردار و شیوه ی گسار

شما در برخورد با رفقای سه تانه کمیته مرکزی و سایر کارها و اعضا حزب و بر اثر باز شدن دست شما و اینهمه فریب کاریها در نوشته هایتان ، حناى شما دیگر رنگی ندارد . دلیل های این چنینی شما فقط با نیشخند ها و تمسخر ها روبرو میشود .

مفهوم زیر بنا و فهم هیات سیاسی از آن

همانگونه که بارها در این نوشته و نوشته های قبلی نشان دادیم ، از شرد های رفقای " هیات سیاسی " اینستکه به طرح پلمک های نازل و رفت آوری پرداخته و با حمله متقابل ، بحثها را از مسیر اصلی و واقعی خارج ساخته و به کوره راه کشانده و مالا موجب سردرگمی و سردرگمانی خواننده میشوند و دست آخر چیزی هم طلبکار میشوند .

اصل مسئله ایکه ما در " نامه توضیحی " و در برخورد به " بیانیه مشترک " مطرح کرده بودیم این سوال اساسی بوده است : " آن نکته اصلی که ما مطرح کرده ایم و اینک بعد از " بیانیه مشترک " شدت از سوی همگان مطرح میشود ، پاسخ باین مسئله است که آیا رژیم ولایت فقیه مربوط به حالات ، یا اینکه دو سال پیش هم بوده است ؟ مربوط به حالات ، یا اینکه از همان اوایل انقلاب و یا فراتر از آن اساسی ، رسم زبانی صورت بندی اجتماعی - سیاسی ایران را تشکیل داده است ؟ در چنین صورتی آیا معقول این نیست بدانیم و بررسی نمائیم که از چه تاریخی نقطه های اشتباه خطاهای جدی و بنیادی در مشی و سیاست حزب ما جان گرفته است ؟ این خطاها و اشتباهات احتمالی چه تاثیری در سیاست کلی ما نسبت به جبهه متحد خلق و در روابط ما با سایر نیروهای ملی - دمکراتیک داشته است ؟ و از همه بالاتر چه پیامدهایی در ضرره پذیری و در نهایت در شکست حزب ما داشته است .

میدویند گذشته چراغ راه آینده است در این صورت این رفقا چگونه میخواهند راه آینده را در تاریکی به پیمایند !

ملاحظه میکنید که اینها همه مسائلی جدی و قابل تعمق اند که مطرح شده اند . اما " هیات سیاسی " در آغاز مقاله ای نامه مردم (شماره ۷۸ صفحه ۲ ستون اول) باین بهانه که نوشته ها " فاقد اصالت است و جز تحریف آشکار و نقل و قولهای غیر مستند و اتهامات بی پایه و اساس نبوده و نیست . " و " وارد شدن در اینگونه مسائل در شان ارکان مرکزی حزب نیست و نمیتواند باشد " از پرداختن بآنها طفره میرود . زیرا در حقیقت جوابی ندارد . اما اینرا در شان خود شرمیداند که به مجرد اینکه احساس میکند گویا خطائی در بکار بردن کلمه زیر بنا صورت گرفته است . * از نقل مهم و

* از نمونه های دیگر ایراد گیریهای لغوی مبتذل و تهوع آور نویسندگان نامه مردم ، از جمله این مورد است که چون در " نامه توضیحی " ج. و اسم قاسمی و فروتن کلمه رفیق گذاشته ایم ، بلافاصله سوء استفاده کرده و حکم میدهند که " بدینسان مولفان " نامه توضیحی " آشکارا دفاع از واردگان سیاسی را که بعلت خیانت به حزب از صفوف آن اخراج شدند بعهده می گیرند و دانسته یاد آنست در صف واحدی (منظورشان در صف خائنین به حزب) قرار می گیرند . صرف نظر از نیت کودکانه بودن اینگونه استدلالات و شدت غرض ورزی هیات سیاسی لازم به تذکر است که در " نامه توضیحی " در صفحات ۲ ، ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، نامهای

فروتن ، قاسمی و سخائی بمناسبت مختلف تکرار شده اند که از جمله آنها اعلامیه کمیته مرکزی حزب در آذرماه ۱۳۴۴ در رابطه با انشعاب آنانست . از مجموع آنها یازده بار نام آنها بدون پیشوند رفیق آمده است . یکبار رفیق سخائی گفته شده است و آنهم موردیست که هنوز عضو کمیته مرکزی است . فقط در مجموع دو بار کلمه رفقا بکار رفته است که بصورت شخص سوم و برای اجتناب از ردیف کردن نام آنها بوده است . صرف نظر از حقیر و مسکین بودن انتقاد " هیئت سیاسی " سوال ما این است که با وجود آنکه یازده بار نام آنها بدون ذکر کلمه رفیق آمده است و علیرغم آنکه از نوشته های ما پیدا است که با انشعاب ما موافق نیستی آنها موافق نبوده ایم ، آیا شایسته است که مسئله اینقدر جزئی را چنین بعدی بدهند و به بهانه آن سه عضو کمیته مرکزی را در ردیف خائنین به حزب قرار بدهند ؟

آموزنده این نکته است که کمیته مرکزی حزب (که سه نفر از همین " هیات سیاسی " کنونی عضو آن بودند در آذرماه سال ۱۳۴۴ که قسمتی از آن در همان نامه توضیحی " نقل شده است ، در اعلامیه خود که عمل انشعاب آنها را محکوم میسازد و در آن بجنبه تشنج و عصبانیت مهبدا به آنان رفیق خطاب

یکپارچه بالا قسمت کوچکی را که زیر آن فوقاً خط کشیده ایم، جدا کرده، یک ستون نامه مردم را صرف آن کند که ثابت کند نویسندگان "نامه توضیحی" بجای رومنا، زیرینا نوشته اند!

و به این ترتیب هم از پرداختن و پاسخگویی به مطالب اساسی مطرح در "نامه توضیحی" ظفر برود، هم از نویسندگان آن خرد مگیری کرده و به آنها انگ بی دانشی بزند و از سوی دیگر به این بهانه کودکانه عقب انداختن بررسی وعده داده شده از مشی حزب را توجیه نمایند.

کردندگان "هیئت سیاسی" واقعا اراخلاق کمونیستی داشتند یا حتی از متانت و منشیک انسان متعارف برخوردار بودند، در آن صورت حتی بفرض آنکه اشتباهی در بکارگیری کلمه زیر بنا رخ داده بود به جای تلف کردن وقت خوانندگان نامه مردم، نیرو و وقت خود را صرف پاسخگویی به مسائل اساسی که از سوی ما و قاطبه رفقای حزبی مطرح شده، مینمودند و به روشنگری می پرداختند.

نویسندگان "نامه مردم" تعلیم میدهند که "صورت بندی یا فورمسیون عبارت از نظام اجتماعی -

اقتصادی معین تاریخی بر شالوده شیوه تولید معین و رومنا متناسب آن است".

لازمه تذکر است که نوشته های نامه مردم و اسناد منتشره از سوی "هیئت سیاسی" غلطهای فاحش و جدی زیادی وجود دارند که ما هرگز به آنها نپرداخته ایم. زیرا مسائل اساسی و بنیادی زیادی وجود دارد که پرداختن به آنها از اهمیت اولیه برخوردار است. و اینگونه مباحثات روی مفاهیم و مقوله ها، غلطگیرها، مسج گرفتارها، هم کودکانه است و هم جنبه فضل فروشی دارد، که ما از آن بیزاریم. اما استنادنا چون اینبار رفقای "هیئت سیاسی" خواسته اند تعلیمات بد دهند و دست به تعاریف مقوله ها زده اند تا بگویند "آیا چنین پژوهشگرانی می توانند رویدادهای بغرنج را بررسی کنند"، ما را مجبور به عمل متقابل کرده اند.

اولاً - صورت بندی یا فورمسیون به تنهایی بیانگر یک مقوله ماتریالیسم تاریخی نیست. اصطلاحی که مارکس و مارکسیستها با دقت علمی مطرح کرده اند، صورت بندی اجتماعی - اقتصادی است. زیرا اصطلاح صورت بندی یا فورمسیون به تنهایی بمثابه یک مقوله علمی در زمین شناسی توسط لایل به کار گرفته شده است و برای توضیح پروسه تکوین قشر زمین و رسوبات دریاها و اقیانوسها در گذر از دوره های مختلف، وارد دنیای علم شد. مارکس هم با بکار گرفتن اصطلاح صورت بندی اجتماعی - اقتصادی، قصدش نشان دادن حرکت عمیق تاریخی بود. که بنا به گفته وی "بصورت دوره های متوالی پیشرفت می صورت بندی اجتماعی - اقتصادی ظاهر میشود". در نوشته های مختلف مارکس و لنینین اصطلاح صورت بندی اجتماعی - اقتصادی، یا صورت بندی اقتصادی وینا صورت بندی اجتماعی، بنا مفهوم واحدی آمده است، اما اصطلاح صورت بندی به تنهایی، وقتیکه صحبت از تعریف و بیان این مقوله است، معمولاً بکار نبرده اند. زیرا برای مقصود مارکس با دقت ویژه علمی خود در نظر داشت رسا نبود.

در دنیای کاپیتال مارکس آمده است: "نظر من عبارت از آنست که به تکامل صورت بندیهای اجتماعی و اقتصادی جامعه همچون یک پروسه تاریخ طبیعی میگردم". منظور مارکس از پروسه تاریخ طبیعی این است که تکامل اجتماعی تابع قوانینی است که نه فقط مستقل از اراده و شعور و نیات افراد است، بلکه بر عکس مشخص اراده، شعور و نیات آنان میباشد. ثانیاً نظام یا دقیقتر نظام اجتماعی در ادبیات ما - رکیستی به معنای سیستمهای بزرگ اجتماعی اطلاق می شود. مانند نظام فئودالی، نظام سرمایه داری نظام برده داری، نظام سوسیالیستی و ... هر نظام اجتماعی (برده داری، فئودالی و ...) صورت بندی اجتماعی - اقتصادی معینی است. یعنی درست عکس آنچه که نویسندگان نامه مردم مطرح کرده اند.

زیرا مقوله صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بیانگر یک روند تاریخی با قانونمندیهایی ویژه است. حال آن که نظامات مختلف بمثابه اشکال تاریخی معین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی جلوهگر می شود.

می کند (رجوع شود به اسناد و دیدگاهها صفحات ۵۴۸ - ۵۵۸) آیا بر مبنای استدلال کودکانه "هیئت سیاسی" کنونی، میتوان گفت که کمیته مرکزی آنوقت آشکارا به دفاع از کسانی برخاسته است که به علت خیانت به حزب از صفوف آن اخراج شده بودند؟

مارکس در پیشگفتار "درباره انتقاد از علم اقتصاد" می‌آورد: "نظامات تولید آسیایی، عهد عتیق، فئودالی و تازه‌ترین نظامات، تولید بورژوازی را بطور کلی می‌توان بمنابها اذ وار تکامل در تاریخ صورتبندی اقتصادی جامعه نرست" . و یا لنین در ترویج، دفاع از نظریات مارکس تاکید می‌کند: "تجزیه و تحلیل مناسبات مادی امکان داد که این تکرار و نظم و ترتیب دیده شود و نظامات کشورهای مختلف بصورت مفهوم کلی صورتبندی های اجتماعی تعمیم داده شود" (از مقاله دوستان خلق کیانند و ۰۰۰ منتخب آثار بفارسی، صفحه ۱۲۰).

لذا بیان اینکه صورتبندی ۰۰۰ عبارت از نظام اجتماعی-اقتصادی معین تاریخی ۰۰۰ است، غلط فاحش است. زیرا همانگونه که گفتیم و از نقل قولهای فوق‌الذکر از مارکس و لنین هم پیدا است، نظامهای اجتماعی در مفهوم مارکسیستی آن، بمعنای سیستمهای اجتماعی بزرگ (برده داری، سرمایه داری) است. حال آنکه مفهوم صورتبندی اجتماعی اقتصادی (و نه صورتبندی به تنهایی) همانطوریکه فوقاً آمد، عبارتست از شیوه تولید نعم مادی همراه با افکار و نهاد های متناسب با همان شیوه تولید است (که اصطلاحاً رونا نامیده میشود).

بنابراین طبیعی است که فقط پس از آنکه خواسته باشیم، مقوله صورتبندی اجتماعی-اقتصادی را برای یک نظام اجتماعی معین انطباق بدیم آنوقت: صورتبندی اجتماعی-اقتصادی عبارت خواهد بود از شیوه تولید معین نعم مادی همراه با افکار و نهاد های متناسب با همان شیوه تولید معین (یعنی رونا).

ثالثاً- اصطلاح زیربنای معادل: (structure, infrastructure, base) که قصد رفقای "هیئت سیاسی" در پلمیک شان با ماست، باز هم معمولاً به تنهایی بکار نمیرود. کفایت شما یک فرهنگ لغات مارکسیستی را باز کنید خواهید دید که معمولاً اصطلاح زیربنای اقتصادی (structure economique) بکار گرفته میشود.

متأسفانه زبان فارسی در زمانیکه واژه زیربنای بعنوان برگردان استرکتور متداول شد، پیشرفت لازم را برای انطباق مقوله های پیچیده و نوین را در علوم نکرده بود. اصطلاح زیربنا که در آغاز بکار رفت بعد ها با کلمات دقیقتر مانند ساخت و ساختار (structure بجای) جای نشین شد. احتمالاً رفیق طبری اولین کسی است که این واژه را متداول کرده است. اکنون در ادبیات معاصر مارکسیستی هر جا صحبت از ساختار اقتصادی میشود مراد همان معادل استرکتور اقتصادی است. نکته شایان توجه در صحبت از ساختار اقتصادی اینست که مارکس در هر شیوه نعم مادی (که ترکیب و وحدت دو عنصر نیروهای مولده و روابط تولیدی است)، برای بیان ساختار اقتصادی فقط روابط تولیدی را ملحوظ میکند. اگر اصطلاح ساختار اقتصادی و رونا تصور یک ساختمان یا شکل معماری از جامعه میدهد که در آن ساختار اقتصادی بمنابها پایه و بنیه ساختمان و رونا بخشی از ساختمان جامعه است که بر روی همان پایه ساخته میشود، در رابطه واقعی و دیاکتیکی، این دو مفهوم در وابستگی متقابل و اساساً بمنابها اشکال مختلف رابطهای انسانها مظاهر میشود.

* بعنوان نمونه بعضی از نوشته های لنین را ذکر میکنیم: "نهادها (یا مؤسسات) سیاسی، رونا نیست که بر زیربنای اقتصادی قرار گرفته است" (سه ضمیمه جز "مارکسیسم، آثار منتخبه چنهار جلدی فارسی، جلد اول قسمت اول صفحه ۸۴).

در صحبت از تنویبهای مارکس متذکر میشود: "بجای تفاوت گذاشتن میان آنچه که مهم است و آنچه که مهم نمی‌باشد، ثوری مارکس یک تمایزی بین ساختار اقتصادی جامعه، که محتوی آنست، با شکل سیاسی آید ولژیکی آن برقرار نمود" (محتوی اقتصادی پوپولیسیم، آثار کامل بفرانسه، جلد اول صفحه ۴۴۵) و یا "برای مشخص کردن دوره معین از تکامل اقتصادی ۰۰ ترسیم یک طرح رژیم های سیاسی، روابط خانوادگی، جریانات اصلی نظریات اجتماعی، تم ارتباطشان با خطوط اصلی ساختار اقتصادی مربوطه ضرورت دارد" (از مقاله گزارش در باره کتاب بوکد انف، آثار کامل جلد ۴ صفحه ۴۷).

اما آنچه که به نوشته‌ی ما در "نامه‌ی توضیحی" مربوط میشود، بر خلاف تصور "هیات سیاسی" و بمناسبت توضیحاتی که دادیم، ما کلمه زیر بنا را بهیچوجه بمعنای مقوله "ساختار اقتصادی یکبار برده‌ایم" - والا با توجه به درکی که ما از این مقوله داریم و فوقاً بآن اشاره کردیم مسلماً اصطلاح ساختار اقتصادی را که دقیق و درست است و در زبان اقتصادی معاصر ایران جا افتاده است ^{در} در جمله ای که در نامه توضیحی "آمده است، کلمه زیر بنا را به مفهوم مصطلح و عادی آن، یعنی بمعنی پایه و اساس آورده‌ایم. منظور ما این بوده است که ولایت فقیه رسماً و بعد از تصویب قانون اساسی پایه و اساس رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت. روح نوشته‌ی "نامه توضیحی" برای فهم مقصود ما برای هر آدمی که مغرض نباشد و در پی بهانه جوئی نباشد، روشن است.

اتفاقاً در همان "نامه توضیحی" در صفحه ۴۶ در صحبت از خصوصیات "هیات سیاسی" کلمه زیر بنا را بهمان مفهوم پایه و اساس بکار گرفته‌ایم که اینک چون وصف حال "هیات سیاسی" است بار دیگر تکرار میکنیم: "خلاصه ریا و تزویر، ابزار کار، شرط بقا" و زیر بنا و خمیر مایه تربیت سیاسی گردانندگان اصلی "هیات سیاسی" کنونی است! آیا بنظر خرده‌گیران "هیات سیاسی" اینجا هم منظور ما از زیر بنا، ساختار اقتصادی "هیات سیاسی" بوده است؟

بارها در نوشته‌های لنین اصطلاح زیر بنا، بمعنائی غیر از مفهوم ساختار اقتصادی آمده است. بعنوان نمونه یک مورد را از "چه باید کرد" لنین که بنظر میرسد رفقای "هیات سیاسی" و یا "مشاورین ویژه" آنها برای پلمیک با ما اخیراً مطالعه کرده‌اند، نقل می‌کنیم و از آن می‌گذریم. اینست جمله لنین: "فعالیت انقلابی در قیاس با زیر بنا گسترده خود انلیخته جنبش، چارچوب بسیار تنگی دارد" (ترجمه فارسی - انتشارات پروگرس صفحه ۱۵۸) برای نشان دادن اینکه کلمه زیر بنا به مفاهیمی غیر از ساختار اقتصادی بکار میرود، جمله زیر را از مقاله‌ی پروفیسور اولیانوفسکی که کلمه زیر بنا را با مفهومی خیلی مشابه آنچه که ما بکار گرفته‌ایم، بکار برده است، نقل می‌کنیم: "زیر بنای فرهنگی کشور فرمهای اسلام ۱۴۰۰ سال پیش قرار داده شده هرچیز دیگر کفر و ارتداد شناخته میشود" (مجله کمونیست شماره ۸ سال ۱۹۸۵).

آیا سزاوار است که بشیوه "هیات سیاسی"، ملانقطی، خرده گیری کرده و یقه پروفیسور اولیانوفسکی را بگیریم که چرا فرمهای اسلام ۱۴۰۰ سال پیش را که خود از عناصر ریشناکی است، به غلط زیر بنا تلقی کرده است! آیا روشن نیست که اولیانوفسکی هم زیر بنا را به همان مفهوم پایه و اساس که نویسندگان "نامه توضیحی" بکار گرفته‌اند استعمال کرده است؟

سال پیش کتابی در ایران تحت عنوان "ولایت فقیه زیر بنای فکری مشروطه مشروعه" منتشر شده است، که همان بکارگیری اصطلاح زیر بنا به مفهوم مصطلح پایه و اساس در زبان فارسی میباشد. از این نمونه - ها فراوانست.

در توضیحات اجمالی فوق نشان دادیم که چگونه "هیات سیاسی" در یک جمله و تعریف کوتاه، مرتکب چند خطا و غلط فاحش شده است. حال آیا شایسته است که ما هم به سیاق نویسندگان "نامه مردم" به آنان توهین کرده و بگوئیم که "قادر به بیان نظر خویش نیستند؟" و یا بخاطر توضیحاتی که که اجباراً دادیم به روش آنان نقل قول لنین را تکرار بکنیم که "شکفت آور است که انسان باز مجبور باشد به مسائل چنین مقدماتی و القاباتی بپردازد؟"

انتر ناسیونالیسم پرولتری
هیات سیاسی دو مقاله از سه مقاله‌ی پلمیک خود را با مندرجات "نامه توضیحی" ما بسه
موضوع انتر ناسیونالیسم پرولتری معطوف ساخته است. اگر در شماره ۷۹ نامه مردم، بشیوه تحریف و افترا زنی متداول گردانندگان "هیات سیاسی" با نوشته‌های ما برخورد شده است، در مقاله ۸۰ صرفاً به توضیح و توصیف انتر ناسیونالیسم در کلیات آن پرداخته و تعلیمات داده‌اند.
بسیاری از رفقا از ما سوال میکنند که قصد "هیات سیاسی" از بزرگ و عمده کردن این مقوله

و بویژه ارتباط دادن آن با رفقای سه گانه چیست؟

بنظر ما مقصد روشن است. در نوشته های قبلی خود و هم در این نوشته، جا به جا با نمونه های مشخص، هدف " هیات سیاسی " را نشان داده ایم. و اینک بار دیگر تکرار میکنیم که رفقای " هیات سیاسی " از پاسخ دادن به انبوه سؤالات اساسی که ما مطرح ساخته ایم عاجزند. در نوشته های خود، ما توانی و بی کفایتی گردانندگان هیات سیاسی را فاش ساخته ایم و روی نقائص بنیادی در شیوه رهبری این رفقا انکشت گذاشته ایم و قانونیت و مشروعیت آنها را زیر سوال برده ایم. این افشاگریهای ما و دیگر افراد کمیته مرکزی، همراه با تجربیات و مشاهدات و تعمق خود رفقای حزبی و کادرهای مسئول، موج بزرگی از اعتراضات و سؤالات را در سطوح مختلف سازمانهای حزبی برانگیخته است. " راه حل " " هیئت سیاسی " توسل به شیوه های مبتذل تهمت و افترا زدن، ایجاد شك و تردید کردن در بین رفقای حزبی نسبت به حقانیت مطالبی است که ما مطرح میکنیم و بالاتر از آن ایجاد شك و تردید در سلامت ایدئولوژیک سه نفر از اعضا، کمیته مرکزی است. که بهر صورت در سطح رهبری از پیشگامان حرکت سالم سازی و احیاء حزب شناخته شده اند.

" هیات سیاسی " قادر به درک بحران عمیقی که حزب را فرا گرفته است نیست. شیوه ی حزب داری آنها هم در این دو سال نشان داد که اعتقادی به توده حزبی ندارند. همانطوریکه در نوشته های قبلی تذکر دادیم، به آنان بصورت افراد چشم و گوش بسته نگاه می کنند. و این تصور باطل را دارند که هر چه " رهبری تام الاختیار " بگوید، اعضا، حزب هم بر اساس " انضباط آهنین " و همچون " تن واحد " فرمانبرداری خواهند کرد. بنا بر این نقشه در عالم تخیلات آنها روشن است. باید این " گروه انکشت شماره سه نفری " را منزوی کرد، بی آبرویشان نمود و برای رسیدن باین هدف از هر وسیله ای از جمله تهمت زدن، پرورده سازی، ایجاد شك در اذهان رفقای حزبی نسبت به سلامت ایدئولوژیک آنها، استفاده نمود. مگر نه اینستکه هدف وسیله را توجیه میکند؟

موضوع انترناسیونالیسم پرولتری یکی از همین بهانه هاست. با شیوه وارد شدن شان هم در مسئله آشنائی دارید. اول کلیاتی درباره موضوع و خطراتی که از هر سو حزب توده ایران را تهدید میکند و بعد نقل قولهایی از اینجا و آنجا و اگر شد چه بهتر از لنین و سپس حمله به رفقای سه گانه. مقاله نامه مردم شماره ۷۹ نمونه ی افشاکندگی از همین سبک کار و شیوه های غیر اصولی متداول گردیدندگان " هیات سیاسی " است. بدو یک صفحه کامل در اهمیت مبارزه ایدئولوژیک در عرصه جهانی و داخلی، سپس اشاره به یورش بحزب و نقده های دشمنان طبقاتی برای نابودی حزب. بعد ستایش از اقدامات " هیات سیاسی " در احیاء سریع سازمانها و راه انداختن امور حزب که چون خاری در چشم دشمنان طبقاتی فرو میرود. و اینک دشمنان بحرکت آمده و " جبهه واحد ضد توده ای و ضد کمونیستی از سران جمهوری اسلامی گرفته تا انواع گروههای سلطنت طلب و دیگر عمال امپریالیسم گرد آمده اند و هر يك بطریقی ولی با مضمون واحد حزب را آماج سخیف ترین اتهامات و افترا ها قرار داده اند " که البته باین ارکستر " برخی از سازمانهای مترقی و حتی آنها که خود را پیروان سوسیالیسم علمی میدانند، پیوسته اند " ! خلاصه تمام جهان علیه حزب توده ایران (بخوان " هیات سیاسی ") تهمت و افترا میزنند. بعد از این مقدمات و جو سازی و زمینه سازیست که نویسندگی نامه مردم، باصل موضوع می پردازد. " بهر حال اتهامات افرادی که عناصری مانند هزارخانی ها در زمره آنهاند و گفته های مبلغین امپریالیستی را تکرار میکنند ارزش آنها ندارد تا درباره آنها بیشتر از این سخن گفته شود " (البته ایشان فراموش میکنند که همین چندی پیش يك صفحه از نامه مردم صرف پلیمیک با هزار خانی شده بود). اما اینک جان کلام " ! آنچه که بنظر ما حائز اهمیت است و باید روی آن با آن مقابله کرد، وجود حاملین اندک شمار اینگونه نظرات در درون حزب است که میکوشد با استفاده از انواع کلمات قصار اتهامات مشابهی بما وارد سازند " !

ملاحظه میکنید که با چه ترغندی و مود پیکانه بعد از آن مقدمه چینی ها و آماده کردن اذهان، سه

نفر از اعضا کمیته مرکزی را در داخل "جبهه واحد ضد توده" ای متحد کمونیستی، از سران ج ۱۰ گرفته تا انواع گروههای سلطنت طلب و دیگر عمال امپریالیسم" قرار میدهد!

تالیف آنجاست که یک چنین گستاخی و تجاوز اخلاقی به حیثیت تعدادی از اعضا کمیته مرکزی و انتشار وسیع آن در نامه مردم، از سوی چند نفری که با دوز و کلک سکان رهبری را بدست گرفته اند، صورت میگیرد و عادی تلقی میشود.

ما از شما رفقای کمیته مرکزی خواستاریم که قدم به پیش گذاشته، جلو این تجاوزات بی سابقه را که علیه قانونیت کمیته مرکزی و حیثیت تعدادی از اعضا سابقه دار حزب و کمیته مرکزی صورت میگیرد، بگیرید. حال که گردانندگان غیر قانونی "هیات سیاسی" رسوائی را تا صفحات نامه مردم کشانده اند شما هم صدای خود تا نرا لااقل در سطح اعضا حزب توده ایران برسانید. سکوت شما را، "هیات سیاسی" بحساب خود واریز میکند.

"هیات سیاسی" تحریف ها را از همان آغاز حتی در طرح مسئله آغاز میکند: "اخیرا نامه دیگری به امضای امیر خسروی، آذرنور، اسکندری باز هم از کانال غیر حزبی به مقیاس وسیع پخش شده است." این نامه، استنادی "هیات سیاسی" در حقیقت چیزی جز "نامه باعضا کمیته مرکزی" مورخ ۱۹ مارس ۱۹۸۵ نمیباشد، که جزو ضمیمه های "نامه توضیحی" است. (ضمیمه شماره ۲) این نامه اساسا حتی قبل از تعلیق ما در دست اعضا هیات سیاسی بوده است. شرح واقعه و چگونگی آنرا ما در همان "نامه توضیحی" در صفحه ۶ قید کرده ایم. مضافا آنکه قبل از انتشار اطلاعیه تعلیق، در جلسه مشترکی که با نمایندگان "هیات سیاسی" داشتیم یکبار دیگر چگونگی این نامه را با آنها تذکر داده بودیم. معذرا چون قصد اصلی آنان در آن لحظه استفاده از امضا سه رفیق تعلیق شده بود مسئله تعلیق را - از آنجهت که دبیر اول اسبق و از پایه گذاران اصلی حزب توده ایران و از نادربازماندگان منتخب کنگره دوم حزب بود - به صرفه خود نیافتند، و لذا "نامه باعضا کمیته مرکزی" مورخ ۱۹ مارس ۱۹۸۵ را که امضا ر. اسکندری هم زیر آن بود کان لم یکن تلقی کردند!

اما چون حالا موضوع دیگری مطرح است. این بار میخواهند از نوشته های ر. اسکندری علیه رفقای سه گانه استفاده میکنند، لذا نامه باعضا وی در دستور روز قرار میگیرد! میخواهند به ترتیبی از مجلس یاد بود فوت آترقیق و همچنین از مقاله منتشره وی در کیهان لندن علیه ما سو استفاده بکنند. لذا نه عنوان کامل نامه را ذکر میکنند و نه تاریخ آنرا میگویند و یک دروغ هم اضافه میکنند که اخیرا پخش شده است! غرض ورزی و صحنه سازی این رفقا وقتی آشکارتر میشود که توجه میشود که نقل قولی که از آن میکنند، خاص آن نامه نیست و عینا در نامه به اعضا کمیته مرکزی "باامضا رفقا آذرنور، امیر خسروی و فرجاد هم آمده است و در اطلاعیه تعلیق نقل قولهایی هم از آن شده بود.

اگر ما این همه در توضیح مسائل بدقت باریک می شویم از آن روست که فکر میکنیم رفقا شیکه هنوز با امید و خوشبینی باین گردانندگان "هیات سیاسی" نگاه میکنند، با همین افشاگریها و با مکت روی آنها، سرنخی برای شناخت ماهیت این اشخاص و اخلاق غیر کمونیستی آنها بدست خواهند آورد.

اما عملکرد و خلاقریهای "هیات سیاسی" با اینجا و بهمین تحریفات خاتمه نمی یابد. پس از آنکه خبر تحریف شده فوق صادر میشود، چنین ادامه میدهند: "در این نامه اصول مورد پذیرش حزب صریحا نفی میشود" حال میخواهند روشن بکنند کدام اصول و چگونه نفی میشود؟ برای اینکار اول و آخر یک نظریه را از نوشته های ما برید، جمله ای را از وسط آن جدا کرد و از قول ما نقل میکنند: "بسیاری از ارزشهای مقدس سابق از آنها افتاده و از میان رفته است!" و بلافاصله خود اضافه میکنند: "لابد باید ارزشهای جدیدی را جایگزین ارزشهای مقدس سابق کرد" (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۵ ستون دوم).

قبل از ادامه تحلیل آنچه که رفقای "هیات سیاسی" نوشته اند لازم میدانیم قبلا کل جمله خودمان

را، با مضمون واقعی آن از "نامه‌ی اعضا" کمیته مرکزی "بیاوریم، تا عمق تحریفات نویسندگان" نامه مردم "را بر ملا سازیم :

"امروز که همه اسرار حزب و مسائل پشت پرده و معضلات داخل کمیته مرکزی، حتی در جزئیات آن از زبان و قلم رهبران طراز اول حزب بازگو شد و میشود، بسیاری از کادرها و رفقا از ما میپرسند و بازخواست میکنند که چرا در مقابل اینهمه خلافکارها و تجاوزات به حقوق حزبساکت مانده بودیم. چرا به مقاومت و طغیان برخاستیم. حزب ما دیگر آن حزب در بسته و اسطوره ای سابق نیست. بت‌ها همه شکسته است. بسیاری از ارزشهای مقدس سابق از بها افتاد و از میان رفته اند. سکوت بیشتر از این جا-یز نیست" رفقا! ادا ما این وضع به گسیختگی‌ها و گسیختگی‌ها پان‌شعاب و تلاشی حزب توده ایران خواهد انجامید. بیایید تا دیر نشده است دست بدست هم بدیم تا بلکه حزب از این پرتگاه خلاصی یابد" (نامه توضیحی صفحه ۶)

چنانچه ملاحظه میکنید، درد دلی که ما با اعضا کمیته مرکزی میکنیم، نکلی محتوای دیگری غیر از آن چیزی دارد که نویسنده نامه مردم خواسته است با وصله پینه زدنها بخوانندگان خود القا بکند. از قرائت جمله ما آشکار است که منظور ما اینستکه دیگر عمر زمانی که رفقای حزبی بر رهبران حزبی بمتابه پت نگاه میکردند و بانان لقب "تتمتن در زنجیر" داده بودند سرآمده است. برای رفقای حزبی سؤالات زیادی مطرح شده است. دیگر در برابر رهبری حزب که وقتی چهره ای مقدس داشت، مبهوت و میبودانه نمی‌ایستند. رفقای حزبی احساس میکنند که در کار رهبری نقص‌های اساسی وجود داشته است و دیگر اسطوره نیست.

با وجود روشن بودن نقطه نظرهای ما در جمله فوق‌الذکر، گردانندگان "هیئت سیاسی" قلم را در مسیر نیات اهریمنی خود به چرخش درآورده، چنین ادعا میدهند: "همه میدانند ارزشهای مقدس حزب ما جز مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری نبوده و نیست و آنها نیز همین ارزشها را در نظر دارند!" (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۵)

ما از رفقای کمیته مرکزی و همه رفقای حزبی وجداناً سؤال میکنیم، آیا موقع خواندن جملات "نامه اعضا" کمیته مرکزی، که فوقاً کامل‌آنها نقل کردیم، شما هم چنین استنباطی را داشتید که "هیات سیاسی" میخواهد قالب بکند؟ آیا شما هم اینطور دست‌گیرتان شده بود که منظور ما از بت و اسطوره و ارزش مقدس مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری بوده است که بمتابه بت شکسته و از ارزش افتاده است؟ ما که در آن نامه بشما رو آورده ایم، که بیایید دست بدست هم بدیم تا بلکه حزب توده ایران را از این پرتگاه خلاص نمائیم چگونه میتوانستیم با چنین زبان و فکر معیوب که "هیات سیاسی" میخواهد القا بکند، به سراغ بیاییم؟ گذشته از آن مطالبی که ما در "نامه بر رفقای کمیته مرکزی" نوشته ایم، روشن است و جای تردیدی باقی نمیکند. بهمین مناسبت هم هست که "هیات سیاسی" راهی جز سفسطه و تحریف ندارد.

نویسنده مقاله "نامه مردم" برای اینکه نشان بدهد خیلی منطقی و علمی برخورد میکند و خیلی مستند حرف میزند چنین ادعا میکند: "برای اینکه گروه سه نفری "نامه مردم" را به تحریف مواضع خود متهم نکند، به نوشته‌های اعضا کنندگان جزوات و اوراق ضد حزبی مراجعه میکنیم" این ادعا را داشته باشید تا به بینیم بعنوان سند از کدامین جزوات و اوراق اعضا شده‌ی ما شاهد می‌آورند؟ اینک مدرک ادعایی اعضا شده از سوی ما، "نامه مردم" ادعا میدهد: "در سند توضیحی هیات سیاسی پیرامون اطلاعیه تعلیق گروه سه نفری از عضویت کمیته مرکزی گفته میشود که بابک امیر خسروی در مجلس ترحیمی که بسا شرکت ... تشکیل شده بود، پس از یختر نوری از رفیق اسکندری گفت که راه وی را ادامه خواهد داد" (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۵) این سند توضیحی "هیات سیاسی"، همان اطلاعیه کذائی ۱۳ اسفند ای است، که نه اعضا دارد و نه تاریخ و بحق از سوی رفقای حزبی "تتمت نامه" لقب گرفته است. محتویات آن جنگ است از تحریف و تهمت و افترا و مصالبی که از مجلس ترحیم نقل میکنند برپای سر هم بند بیهای گزارشگر "ویژه" هیات سیاسی است که با نیت پروند "سازی علیه" ما تنظیم شده است و مسلماً

نویسنده "سند توضیحی هیئت سیاسی" هم بهر شکلی که میخواست است، گزارش مجلس ترجم را دست کاری کرده است.

چنانچه ملاحظه می کنید "سند" از همان آغاز بدست خودشان تنظیم شد است و اسم آنرا میگذاردند مراجعه به "نوشته های امضا" کنندگان جزوات و اوراق ۰۰۰".
در پاسخ بهمان اطلاعیه ۱۳ صفحه ای بی امضا و بی تاریخ، که اینک عنوان دهن پرکن "سند توضیحی هیئت سیاسی پیرامون اطلاعیه تعلیق گروه سه نفری" پیدا کرده است، در صفحات ۱۵ و ۱۶ به تفصیل جریان مجلس ترجم را اسکندری توضیح داده شده است. که شما را بررور مجدد آن دعوت میکنیم.

در این نقل قولی هم که در نامه مردم آوردند از يك متن کامل دو کلمه "راه وی" را جدا کرده و بشیوه معمول خود و بر پایه آن بمثابه يك "سند" علیه ما تفتین میکنند. بار دیگر جمله ایرا از سخنرانی ر. بابک کدر آن "راه وی" آمده است بهمان نحو که از نوار پیاده شده است نقل میکنیم.
ر. بابک در صحبت خود پس از شرح مختصری از زندگی سیاسی ر. اسکندری چنین ادامه میدهد: پس از آزادی از زندان رضا شاهی برای تاسیس حزب توده ایران همت گماشت و پس از ذکر اینکه زندگی سیاسی او با تاریخ حزب توده ایران گره خورده است، چنین ادامه میدهد: "پس ایرج نمرده است، ایرج در میان ماست، بکوشیم تا راه او را تا سرحد پیروزی برای تامین استقلال و آزادی میهن مان تا پایان بختید به ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی در کشورمان با استواری تمام ادامه دهیم". اینست واقعیت آنچه که در رابطه با ادامه راه رفیق فقید گفته شده است. نویسنده اطلاعیه ۱۳ صفحه ای و اینک نامه مردم، که بنظر ما مولف هر دو يك نفر میباشد، موزیانه وسط جمله را حذف میکند، دو کلمه را از ابتدا و آخر جمله بهم میوزد که میشود "راه او را ادامه خواهد داد" و سپس با آسمان و ریسمان بهم بافتن ها نتیجه میگیرد که منظور ر. بابک هم از راه او فلان چیز است! و در نامه مردم صراحتا قید میکنند که قصدشان از "راه وی" همان نفی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است!

ر. بابک گفته است راه تو را برای تامین استقلال و آزادی میهن مان و تا پایاب بخشیدن به ظلم و بیعدالتیهای اجتماعی در کشورمان ادامه خواهیم داد. "هیئت سیاسی" میگوید نخیر منظور تو راه نفی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است! با این نوع آدمها چه میشود کرد؟ اگر ما میگوئیم به تقلب کاریها و دغل بازیها پایان بدیم، منظورمان همین شیوه ها و همین نوع کارهاست. آیا باز هم روشن نیست؟ باز هم دلیل میخواهید؟ برای اینکار لازمست از رفقای "هیئت سیاسی" استند عا کرد که به پلمیک خود با ما ادامه بدهند. زیرا هیچ سند و منطقی باندازه نوشته های خود رفقا اقرار نیست. زیرا:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنر نرفته باشد!

رفقای "هیئت سیاسی" در ادامه ارائه "اسناد" علیه رفقای سه گانه تعلیق شده به نامه ر. اسکندری به کیهان که آنهم یکماه بعد از فوت ایشان چاپ شده است استناد میکنند! برای کسی پنهان نیست که ر. اسکندری شخصیت ویژه ای خود را داشت و در سن و سالی هم کمبود از هیچکس حرفشوی نداشت. لذا حساب ایشان و شخصیت آنرفیق و مسئولیت اعمال و کردار ایشانهم با خود آن فقید است. ما مسئول اسنادی هستیم که متفقا امضا کرده ایم. در روا آن هر کدام از ما سه نفر شخصیت حزبی و سیاسی خود را داریم بودن ما سه نفر با هم ناشی از اوضاع و احوال مشخص لحظه است و تا حدودی تصادفی است. میتوانست ترکیب دیگری باشد. این حرکت میشد از سوی رفقای دیگر کمیته مرکزی آغاز گردد. ما در زیر نویس صفحات ۵ و ۶ از "نامه توضیحی" گفته ایم که چرا "نامه باعضا" کمیته مرکزی را که بشما فرستادیم بدون امضا ر. اسکندری بوده است. و نامه مشترک با امضا ایشان که هیئت سیاسی بعنوان نامه ای که اخیرا پخش شده است از آن یاد کرده است اصلا رسمیت ندارد.

"هیئت سیاسی" با شناخت سوابق ما و آگاهی از مطالبی کدر همان نامه توضیحی نوشته ایم، باز برای

پرونده سازی و تهمت زنی بیک مقاله ر. اسکندری برای پرونده سازی علیه ما استاد میکند. باینهم اکتفا کرده و با پروشی نوشتن مطالب مطروحه در آنرا نتیجه القا از سوی ما قلمداد مینماید!

برای اینکه خیال همه را راحت کنیم صادقانه اعلان می‌کنیم که با آن جمله‌ایکه از مقاله ر. اسکندری نقل کرده اند موافق نیستیم. زیرا حزب توده ایران را امروز بر پایه‌ی مشارکت شخصیت‌های ملی‌گرا در رهبری آن نمیبود تجدید حیات کرد. باین دلیل ساده که ایدئولوژی حزب توده ایران مارکسیستی-لنینیستی است و اساسا خود این شخصیت‌های ملی‌گرا آنرا نمی‌پذیرند. و در آن جایی ندارند.

حزب توده ایران، جبهه متحد خلق نیست.

درست است که حزب توده ایران در آغاز یک حزب دموکراتیک انقلابی و ضد فاشیستی پا به ظهور گذاشت که در آن هسته‌ی کمونیستی نقش رهبری کنندگی داشت. اما حزب توده ایران در جریان سیر تکاملی خود بسوی طبقه کارگر متحول شد. مارکسیسم-لنینیسم را بمتابه ایدئولوژی حزب، رسماً بعد از ۱۵ آبان ۱۳۲۷ در اسناد خود منعکس ساخت. برخی از شخصیت‌های برجسته کمونیست ایرانی، نظیر اردشیر آوانسیان از همان آغاز معتقد به تشکیل حزب کمونیست مخفی ایران بودند. و تا مدتی هم خواستار آن بود که عناصر کمونیست بصورت فراکسیون و پیشاهنگ در داخل حزب توده ایران جلسات منظم داشته باشند معهداً حزب توده ایران عملاً بشکل حزب ضیقات و اقشار زحمتکش (کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران) پا به عرصه ظهور گذاشت و بسوی حزب طبقه کارگر رشد و تکامل پیدا کرد.

امروز برگشت به ۴۵ سال پیش غیر ممکن است. برخلاف یاوه‌سراشی‌های شما، قصد ما این نیست که برای "خوش‌آیند ملی‌گرایان" سازش ایدئولوژیک را به حزب طبقه کارگر تحمیل نمائیم. (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۶) نویسنده‌گان نامه مردم بهتر از همه میدانند که حاملین نظریات سوسیالیست دموکراتیک بیشتر از همه در خود همین "هیات سیاسی" لانه کرده‌اند.

تذکر این نکته هم ضرورت دارد که برخلاف تقلب معمول در نوشته‌های "هیات سیاسی" که از قول ما نقل میکنند که گویا نوشته ایم ر. اسکندری شدت بیمار بود آنچه که ما در زیر نویس "نامه توضیحی" صفحه ۶ قید کرده‌ایم "شدت بیماری" است که دارای معنا و محتوای متفاوتی است. از سوی دیگر شدت بیماری ایشان که ما بآن اشاره کرده‌ایم مربوط به اسفند ۱۳۱۳ میاشد که در اردیبهشت ۱۳۱۴ منجر به درگذشت ایشان میشود.

حال آنکه "خاطرات سیاسی" ر. اسکندری که پیش ما ضبط شده است، به دسامبر ۱۹۸۳ و درست پس از مراجعت از "پلنوم هیجدهم" برمیکرد. حتماً رفقای کمیته مرکزی بخاطر دارند که ر. اسکندری در زمان برگذاری پلنوم کاملاً سر حال بود و در "پلنوم" فعالانه شرکت نمود. لذا یاوه‌سرا-شیهای گردانندگان "هیات سیاسی" درباره عدم سلامت روانی ر. اسکندری بکلی مغرضانه و ناجوانمردانه است.

در رابطه با بقیه مطالب این چنینی در نامه مردم شماره ۷۹ و صله پینه زدنهای متداول "هیات سیاسی" در جزوه‌ی "پاسخ به تهمت‌نامه" بویژه در صفحه ۱۷ پاسخ داده شده است. و رفقا را به قرائت آن دعوت میکنیم.

رفقای گرامی! واقعیت در رابطه با مسئله انترناسیونالیسم پرولتری که "هیات سیاسی" اینهمه در اطراف آن سر و صدا و تبلیغات میکند، همانست که در "نامه توضیحی" صفحات ۲۵ و ۲۶ روی آن تأکید کرده‌ایم. و اینک برای بیان مجدد مواضع خود و خنثی کردن تحریکاتی که در سلسله مقالات نامه مردم آغاز کرده‌اند بخشهایی را تکرار میکنیم:

"هیات سیاسی توضیحی در رابطه با مسائل اساسی مطروحه در "جزوه ۶۳ صفحه‌ای" و "نامه باعضا" کمیته مرکزی" (و اینک باید اضافه کرد و نامه توضیحی و "پاسخ به تهمت‌نامه") ندارند. لذا برای اجتناب از وارد شدن در کوزه‌ی طلب، بررسی واقعی و انتقادی سیاست و مشی حزب در چهار سال انقلاب و خصوصاً مشی نادرست و فرقیستی همین "هیات سیاسی" در این دو سال اخیر میخواهند

با پیش کشیدن مسائلی نظیر انتر ناسیونالیسم پرولتری و طرح اتهامات ناجوانمردانه ضد شوروی بودن به رفقای سه گانه، افکار رفقای حزبی را از توجه و تمرکز روی مسائل اساسی مطروحه از سوی ما منحرف سازند و بر محور هواداری از شوروی و ضدیت با شوروی خلاصه نمایند.

آنها خود را پشت پرچم هواداران بی قید و شرط شوروی پنهان کرده اند تا هرگونه انتقادی به بی کفایتی و غرض ورزی و عدم صلاحیت شان را بحساب انتقاد بشوروی قلمداد کرده، منتقدان را باین طریق خشنی و خلع سلاح نمایند.

"مسائلی که ما مطرح کرده ایم صرفا مربوط بانقلاب ایران و مشی حزب توده ایران و مسائل داخلی و تشکیلاتی آن میباشد. معلوم نیست برای چه رفقای "هیات سیاسی" و عده ای حبابی احزاب برادر خصوصا اتحاد شوروی را بمیان می کشند."

"آنچه ما میخواهیم و میکوشیم عبارت است از اصلاح و احیای حزب توده ایران به کمک جدی و فعال و مستقیم کادرهای حزب و دخالت دادن دموکراتیک آنان بطور چشمگیر در حیات و رهبری حزب."

خواست صمیمانه و انقلابی ما اینستکه حزب توده ایران احیا و اصلاح شده و بتواند نقش فعال و درخوری را در جامعه احزاب کارگری و کمونیستی و در خوری را در جامعه احزاب کارگری و کمونیستی و در استحکام

بین المللی زحمتکشان ایفا نماید. ما بدون تردید خواهان روابط سالم دوستی و زفاقت و برادری با تمام احزاب کمونیستی و کارگری جهان و ویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی و طبیعتا خواستار دوستی و

و تفاهم با کشور شوراها هستیم.

اضافه بر آن در جزوه "پاسخ به تهمت نامه هیات سیاسی" صفحات ۱۷ و ۱۸ بار دیگر نظر خود

را در مورد انتر ناسیونالیسم پرولتری مشروحا بیان کرده ایم و صریحا اعلام کرده ایم که اصول مربوط به انتر ناسیونالیسم پرولتری را آنچنان که در اسناد مربوطه اجلاسیه های ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ در

کنفرانسهای احزاب کمونیستی و کارگری آمده است قبول داریم. در همان صفحات بخشهایی از اسناد سال ۱۹۶۹ را منعکس کرده و موافقت خود را با مندرجات آن صادقانه اعلام کرده ایم.

اگر ما ملهم از اسناد کنفرانس جهانی، قویا معتقد هستیم که "هر حزبی سیاست خود را بر پایه

مارکسیسم - لنینیسم و در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی کاملا مستقلانه تنظیم میکند" چرا رفقای "هیات سیاسی" از تاکید ما روی کلمه مستقل میخواهند وانمود بکنند که منظور ما "چیزی جز زیر علامت سوال

خصلت انتر ناسیونالیستی حزب" نمیشد؟

رفقای عزیزا شما که ما را میشناسید، بهتر از همه میدانید که ما ضد شوروی نیستیم. هیچ کمونیست

ایرانی، حتی هیچ دموکرات واقعی ایرانی نمیتواند ضد شوروی باشد. انسان باید کور باشد تا نقش اتحاد

شوروی را در تامین صلح جهانی، در مهار کردن تجاوزات امپریالیستی در جهان و بویژه در خاورمیانه

نبیند و لذا با وی به معاوضه و ضدیت بپردازد.

شما رفقای کمیته مرکزی میدانید که هر کدام از ما با تفاوت هایی دارای نظریاتی هستیم و در عرض

این سی، چهل سال، شاهد جریانات و حوادث گوناگون ای بوده ایم. و روی این یا آن مسئله و حادثه

انتقادات معین و مشخصی داریم. شما شاهد بوده اید که هر کدام از ما (بویژه رفقا آذر نور و بابک

امیر خسروی که سالیان طولانی در کمیته مرکزی بوده اند) در موارد معینی، به شیوه های نادرست و

روابط نادرستی که پیش می آید، است معترض بودیم. ولی اعتراضات خود را از چارچوب انتقاد در داخل

کمیته مرکزی خارج نساختمه ایم.

در آنچه که مربوط به روابط ما با احزاب برادر و همبستگی با آنانست، اعتقاد ما اینستکه از یکسو

حلقه هایی که حزب ما را با احزاب برادر و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی پیوند میدهد، آنچنان

اهمیت دارد که انتقادات ما باین یا آن حادثه هر قدر هم مهم باشد نبایدست آنچنان عده گردد که حزب

توده ایران را از خانواده می احزاب برادر دور سازد.

و از سوی دیگر، دوستی و همبستگی ما با احزاب برادر نباید مانع از آن گردد که از اظهار نظر مستقل

و نقادانه بویژه روی مسائلی که با سرنوشت جنبش و انقلاب ایران ارتباط دارد مخود داری گردد.

وظیفه کمونیستهای ایرانی تعیین صحیح ترین حد فاصل بین آند و و پیدا کردن راه حل درست در هر لحظه و در مورد هر مسئله مطرح و مشخص می باشد ، تا بتوانند رهنمود اجلاسیه های احزاب کارگری و کمونیستی جهان را در این رابطه که : " بزرگترین خدمتی که احزاب کمونیستی در کشورهای سرمایه داری به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری میکنند ، قدرت رساندن طبقه کارگر و متحدین اوست " ، با سر بلندی و به بهترین نحوی بانجام رسانند .

از نظرها آنچه که گذشته است باید راهنمای ما برای آینه باشد . لذا توصیه ما نیز بهمه رفقای حزبی ، که در راه سالم سازی واحیا حزب کوشا هستند این بود ، است که عمده توجه خود را متوجه مسائل مثل انقلاب ایران و جریانات مربوط به جنبش در کشور و مسائل داخلی و ویژه حزب توده ایران بنمایند . تلاش عمده و اساسی ما باید احیا سالم سازمانهای حزبی در داخل باشد . زیرا انتقال مرکز ثقل مبارزه بداخل ، بسیاری از مشکلات کنونی ما را حل خواهد کرد . بسیاری از این مدعیان رهبری و پهلوان پنبه های مهاجرت ، به سیاق چهل سال گذشته ماندن در مهاجرت را ترجیح خواهند داد .

رفقای گرامی ! اینها بودند نظریات ما در باره بعضی مسائل عمده ای که در نامه های مردم ، مستقیما علیه سه عضو کمیته مرکزی اما در عین حال بطور غیظ مستقیم علیه صدها کادر و فعالین حزبی که اینک در مبارزه برای سالم سازی واحیا حزب تلاش میکنند ، مطرح شده اند . تلاش ما این بود ، است که در نهایت صداقت و صراحت عقاید خود را بیان کنیم و شیوه های مبتذل هیئت سیاسی را در پنهان شدن پشت سر انترناسیونالیسم پرولتری و ادعای واهی اینکه گویا رفقای سه گانه مخالف آن هستند ، بر ملا سازیم .

رفقای گرامی !

متأسفانه موزیکریهای نویسندگان سلسله مقالات ، بهمین موارد محدود نمیشود . اگر نقل قولهای لنین و سایرین را استثنا نکنیم ، بحق میتوان گفت که جمله ای نیست که در آن تحریف و تحریک و تهمت زنی صورت نگرفته باشد . پرداختن بهمه آنها بسیار طولانی و بیخود است . ملاحظه کنید که اینها در چه وضعی قرار گرفته اند . در دسترس عموم از دست تا دشمنی قرار گرفته و خطر آنست که سوء تفاهاتی و تردید هایی در اذهان دوستان و رفقا بوجود آورد . لذا ناچاریم ذیلا ولو بطور اجمال ، به چند نکته و تحریفی که شده است پاسخ دهیم .

۱- آیا رهبری طبقه کارگر ارثیه است ؟

در نامه مردم شماره ۷۹ صفحه و ستون اول مینویسند : " امضا کنندگان نامه مورخ ۱۹ اسفند ماه این نظر خود را صریحتر بیان میکنند و می نویسند که " رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی قبائی نیست که فقط به قامت حزب توده ایران وخته باشند " . چنانچه ملاحظه میکنید در اینجا آماج این یا آن فرد نیست . بلکه حزب توده ایران بمشابه یک گردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است !

گردانگان " هیات سیاسی " چنان در انزوا بسر میبرند و در عالم تخیلات خود سیر کرده و دور از واقعیت قرار گرفته اند که اصلا توانائی درک هیچ پیامی را ندارند . برای توضیح بیشتر و قابل فهم تر کردن موضوع ، جمله کامل از نامه به اعضا کمیته مرکزی طی ۱۹ اسفند ۶۳ را ذیلا نقل میکنیم :

" توجه داشته باشید که رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی ، قبائی نیست که فقط به قامت حزب توده ایران وخته باشند و یا در انحصار آن باشد . تا طبقه کارگر و زحمتکشانش در ایران هستند ، ایدئولوژی او هم زند است و سازمان یا سازمانهای سیاسی خود را هم موجود خواهد آورد . اگر ما از انجام وظایف تاریخی خود غافل بمانیم ، هستند نیروهایی که بجای ما عمل خواهند کرد و مسلما پرچم را از دستهای لرزان و بی رمق کسانی که هم اکنون رهبری حزب توده ایران را غصب کرده اند خواهند گرفت و باقیاننده های حزب توده ایران را هم بدنیال خود خواهند کشید " . (نامه توضیحی ص ۹۴)

نویسندگان " نامه باعضا کمیته مرکزی " با سایر اعضا کمیته مرکزی به درد دل نشسته و توجه آنها

را به يك مسئله مهم، یعنی: عجز و ناتوانی و ندانم کاریها و غرض ورزیهای " هیات سیاسی " که اینک موجودیت حزب توده ایران را بخطر انداخته است، جلب نموده اند. ما گفته ایم نه بقای رهبری طبقه کارگر ایران، فقط به تنه ما دوخته شده و نه رهبری آن در انحصار ماست. يك حزب پیشاهنگ برای آنکه اعتماد توده های زحمتکش را بخود جلب نماید و واقعا بحزب توده ها و زحمتکشان مبدل گردد، باید بتواند به وظایف سیاسی، تشکیلاتی، آیدئولوژیکی و مبارزاتی روزمره آنان پاسخگو باشد و پیشاپیش آنان قرار بگیرد.

شناسائی حزب توده ایران از نظر تاریخی، سنتی از سوی احزاب برادر و در راس آنها حزبکمو- نیست شوروی، قبل از هر چیز اساسا مرهون مبارزات حزب توده ایران در ایران در طول سالیان دراز و بمثابه تنها سازمان کمونیستی ایران بوده است. اما این وضعیت يك حق انحصاری و یا اریشه نمسی- باشد. گردانندگان " هیات سیاسی " نمی فهمند که اینک نامزد های زیادی وجود دارند و هسیر کدام به نحوی خود را شایسته ترین سازمان برای رهبری طبقه کارگر ایران میدانند. باید با چشمان باز و واقع بین واقعیت ها را نظاره کرد.

ما اطمینان داریم که احزاب برادر قبل از هر چیز خواستار يك جنبش کمونیستی و کارگری پیر توان و پرنفوذ در میان زحمتکشان ایران هستند. حزبی که بتواند وسیعترین توده های زحمتکش را دوز خود جمع نماید و در حرکات ملی - دموکراتیک ایران نفوذ چشمگیری داشته باشد. اساس برای احزاب برادر و ایرانی آزاد و صلحدست و ضد امپریالیست است. این هدف بدون وجود يك سازمان پراعتبار و متفکذ کمونیستی در ایران هرگز تامین و پایدار نخواهد بود. تجربه انقلاب بهمن ۵۷ در جلو چشم همگان قرار دارد.

ما میگوئیم باید جنبید. در راه سالم سازی و احیاء حزب تلاش واقعی کرد. حزب را از لجن- ها پاک ساخت. تمام نیرو را برای احیاء سازمانهای داخل کشور بر پایه يك برنامه انقلابی و مبارز موجهانه سازماندهی کرد. بر اساس يك بررسی صادقانه و قاطعانه از سیاست و مشی حزب در چهار سال اول انقلاب و ریشه یابی اشتباهات اساسی حزب در جمهوری اسلامی، پایه های مطمئن و نوینی برای جلب اعتماد اعضا و هواداران و مردم زحمتکش بوجود آورد، تا ببار دیگر " جای واقعی و نوینی حزب توده ایران را در میان همه نیروهای مترقی و دموکراتیک - ملی باز یافت"

راهی که " هیات سیاسی " پیش گرفته است، راه اضحلال و تلاشی تد رنجی حزب ماست. " هیات سیاسی " با لجاجت در مقاومت برای بررسی سیاست و مشی گذشته، در افشاری در ادامه سائترالیسم بوروکراتیک و انضباط نظامی و در مانعت از حیات دموکراتیک حزب و اعمال رهبری جمعی، خفه کردن هر نظر انتقادی، ادامه شیوه های مطرود و مذموم پرونده سازی و تهمت زنی، که نوشته های همیسن " نامه مردم " ها بهترین گواه آنست. بطور فزایندهی در کا هشر اعتبار تاریخی و معنوی حزب توده ایران عمل میکند. و کار را به سستی ها و گسیختگی ها می کشاند. بددی که امروز خطر انفعال و پیوستن اعضا حزب به سازمانهای دیگر پیش از هر لحظه وحدت و یکپارچگی حزب توده ایران را تهدید میکند. با اعتقاد راسخ ما " هیات سیاسی " کنونی به اعتباری میان توده های حزبی دارد، نه توانائی رهبری حزب توده ایران را. چه رسد به رهبری طبقه کارگر و جنبش انقلابی ایران. ناتوانی و ضعف های " هیات سیاسی " حتا از سوی سازمانهای سیاسی داخل و خارج هم احساس شد. است. دو سال ندانم کاریها، چپ و راست رفتن ها و بی خیالیهای شکفت آور اخیر، بویژه رفتارشان با سه عضو کمیته مرکزی و کمیته های کشوری ناراضی و منتقد، چشم و گوش همه را باز کرده است.

ما واقعا نمی فهمیم در برابر چنین وضعی و بمناسبت تکیه روی وضع فاجعه آمیز حزب و دعوت رفقای کمیته مرکزی برای اقدام ب " احیاء " حزب، که در نقل قول فوق از " نامه باعضا " کمیته مرکزی " مشهود است. بچه دلیل و منطقی " هیات سیاسی " میخواهد چنین وانمود بکند که رفقای سه گانه " موضع انترناسیو- نالیستی حزب را نشان " گرفته اند؟ واقعا این طرز برخورد و تلقی " هیات سیاسی " از موضع احتیاج بتوضیح جدی دارد. گردانندگان " هیات سیاسی " خوست درک شان را از " موضع انترناسیونالیستی

حزب " به نحویکه خود می فهمند و با نظریات فوق الذکر ما تایین دارد توضیح بدهند . تا هم ما و هم سایر علاقمندان را روشن سازند .

هم اکنون شعار بسیاری از سازمانهای حزب مارکسیستی ، " پیشرویی تشکیل حزب طبقه کارگر ایرانست " آیا شما این نشریات را نمیخوانید و اینهمه فریاد را نمی شنوید ؟ همه را دشمن خطاب کردن و چشم را روی واقعیت ها بستن که کار را حل نمیکند ! در میان جریانات متعدد و کوچک و بزرگ حزب مارکسیستی ، که هر کدام بخشی از کمونیستهای ایران را بدور خود جمع کرده اند ، نیروهای سالم و انقلابی بسیاریند . ایجاد زمینه های همکاری و همکاری و حرکت بسوی وحدت خانواده حزب مارکسیستی ایران بطور اخص مبرم ترین وظیفه در راه تشکیل جبهه متحد با سایر نیروهای ملی - دموکراتیک است .

احیاء و سالم سازی حزب شرط لازم آنست . تا حزب ما بتواند با سایر نیروها دیا لوگ داشته باشد . در حال حاضر و بیوجه بناسبت سیاست و مشی نادرست حزب در چهار سال اول انقلاب ، و نیز در سالهای پس از یورش بحزب ، هیچ نیروی سیاسی حزب انقلابی با ما نزدیک نمیشود . تمام تلاشها و التماسهای " هیات سیاسی " برای تماس با این سازمانها از جمله با حزب دموکرات کردستان ، راه کارگر ، مجاهدین با سردی رد شده است . حزب توده ایران در انزوای کامل بسر میرود و مقصر اصلی آن همین " هیات سیاسی " از دنیا بیخبر است . آنها هم که روزی با ما نزدیکیهایی داشته دارند بتدریج از ما فاصله میگیرند . آنچه که ما در " نامه به اعضا " کمیته مرکزی (۱۹ اسفند ۶۲) بر آن تاکید داشته ایم و هشدار داده - ایم که " رهبری طبقه کارگر و انجام و وظایف کمونیستی قبا ئی نیست که فقط به قامت حزب توده ایران دوخته باشند " یک ندا بود . ه . س . بجای توجه به عمق مطلب ، ناشیانه چنین عکس العمل نشان میدهد که قصد ما از بیان این مطلب آماج حمله قرار دادن حزب توده ایران بمعنا به یک گردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است !

شاهد پیشربینی های ما از جمله همین پیام اخیر سازمان فدائیان خلق (اکثریت) است . کسه نزد یکتترین سازمان سیاسی به حزب توده ایران است . رفقای فدائی (اکثریت) در پیام خود نوشته اند که : فقدان سازمان پیشاهنگی که با تکیه بر نفوذ گسترده توده ای در راس مبارزات آنان قرار گیرد آشکارا محسوس است . در پاسخ باین خلاصه است که معرفی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیشاهنگ کمونیست کارگران و زنجیران کشور ما به توده های وسیع مردم به وظیفه انقلابی مبرم ما بدل شده است . (نشریه کار - ارگان ک . م . سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شماره ۲۲ سرفقاله) در جای دیگر از همان پیام آمده است : " فدائیان خلق ، پیشتازان طبقه کارگر ایران ، فعال ترین و پیگیر ترین نیروی حاضر در سنتر های مقاومت سراسر کشور علیه رژیم قرون وسطائی خمینی هستند " . رفقای " هیات سیاسی " بجای پلیمیک های مبتذل با ما و متعزز ساختن تمام زراد خانه خود برای آنکه بلکه بتوانند سه نفر از اعضا سابقه دار حزب و کمیته مرکزی را از راه تهمت زدن ، توطئه گرانه از رهبری حزب کنار بگذارند ، بهتر است از خواب خرگوشی بدر آیند و کمی دور و بر خود را نگاه بکنند . در خانه اگر کس است یک حرف بس است !

تاسف آنجاست که تنگ نظریها و کتیمی های گردانندگان " هیات سیاسی " اجازه نمیدهد که با حقایق و واقعیت ها بطور درست و منطقی برخورد کنند . والا هدف ما برخلاف تصور آنها نابودی " حزب توده " ایران بمعنا به یک گردان پای بند به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری " نیست . هدف ما احیاء و سالم سازی و نجات حزب و تأمین مجدد جای واقعی آن در میان نیروهای حزب مارکسیستی است . راهی که " هیات سیاسی " می رود سوق دادن حزب به نابودی است .

مبتذل تر از مطالب مطروحه ی بالا در نامه مردم ، شماره ۷۹ ، جمله بعدی آنست . میگویند چون رفقای سه گانه نوشته اند " انجام وظایف کمونیستی " ، اما نوشته اند مثلا " انجام وظایف مارکسیستی لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری " پس قصدشان این بوده است که جایی هم برای تروتسکیستها و مائوئیست ها و چپ مستقل باز نمایند ! " هیات سیاسی " با اینگونه نوشته ها و استدلالات فقط مایه سرفاکنندگی و یاس تودهایا میشود .

"وظایف کمونیستی" در دو کلمه ساده، بیانگر وظایف کمونیستهاست یعنی وظایف اعضا آن حزب سیاسی که ایدئولوژی آن بر پایه مارکسیسم - لنینیسم قرار دارد و هوادار انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم همبستگی طبقاتی بین احزاب کارگری و کمونیستی است. وگرنه در دورانیکه سالهاست مائوئیسم دفن شده است، کدام دیوانه است که بخواهد جای پائی برای آنان دست و پا بکند؟

۳- آیا معیار کمونیست بودن فاکتور جغرافیائی دارد؟

نویسند نام مردم از "نامه باعضا" کمیته مرکزی چنین نقل میکند: "بعضی از اعضا کمیته مرکزی مدتهای طولانی از ایران و جامعه خود و میدان مبارزه بدور مانده و در محیطهای دیگر و جوامع دیگر مستدیل شده اند و اساسا هویت ایرانی خود را از دست داده اند." سپس از رفقای سه گانه سوال می کند: "هدف چیست؟"

هدف ما از نوشتن این مطالب بطور صاف و ساده بیان یک واقعیت درباره کیفیت بعضی از گردانندگان "هیات سیاسی" کنونی و برخی از مدعیان عضویت در کمیته مرکزی حزب است، نه کمتر و نه بیشتر. نویسندگان "نامه مردم" بسیاق قبلی که در این نوشته بارها افشاء نمودیم، اینجا هم اول قسمتی از نوشته ما را از بطن موضوع خارج میکنند، تا بتوانند بهمان پلیمیک های بی مقدار و هدفمند خود که به قصد تحریک اذهان و انحراف فکری رفقای حزبی است، بپردازند. اینک جمله ما بطور کامل:

"ماجرای غم انگیز پلنوم هجدهم" بآنجا رسید که اینک امور حزب بدست عدای افتاد است که هیچکدام سازمان حزبی و کادرهای حزبی را نمی شناسند. بعضی ها مدتهای طولانی از ایران و جامعه خود و میدان مبارزه دور مانده و در محیطهای و جوامع دیگر مستحیل شده اند و اساسا هویت ایرانی خود را از دست داده اند. آنوقت چنین افرادی، وقتی که بطور پراکنده و با هزاران کیلومتر فاصله از یکدیگر قرار دارند و از تماسهای منظم و روزانه محروم اند، اساسا چگونه میتوانند از عهده رهبری سیاسی و تشکیلاتی حزبی که در جامعه بس بخرنج کنونی ایران مبارزه میکند برآیند؟ (نامه توضیحی - صفحات ۸۹ و ۹۰).

ملاحظه میکنید که نویسندگان نامه مردم از میان اینهمه مطلب، که چیزی جز بیان واقعیت ها نیست، و توهین و تحقیر باین و آن نمیباشد و آنها فقط درباره بعضی ها مطرح شده است، معهذا باز هم بطور بچگانه، اما هدفمند به مسئله شرق و غرب کریز میزنند. رفقای "هیات سیاسی" میگویند: "آیا معیار کمونیست مبارز بودن برای آنها (منظور رفقای سه گانه است) هر چه در ورثه از شرق بودن نیست؟" (نامه مردم شماره ۷۹ ص ۱ ستون دوم). صرفنظر از موزیکری در طرح مسئله، در واقع قصد رفقا باز هم با پیش کشیدن مسائل انحرافی و تحریک آمیز، طفره رفتن و امتناع از پاسخ دادن به مسائل اساسی است، که ما در اظهار نظر فوق مطرح ساخته ایم.

هم رفیق آذرنور و هم رفیق بابک امیر خسروی مهر کد ۱۰۲ تا ۱۵ سال در کشورهای سوسیالیستی زندگی کرده اند و در این کشورها تحصیل کرده و آموزش دیده اند و از میهمان نوازی آنان بهره مند شده اند. هر دو پیشان سالها قبل از اقامت در کشورهای سوسیالیستی (و نه شرق آنطوریکه هیات سیاسی میگوید) کمونیست بوده اند و در آن کشورها کمونیست مانده اند و در الجزایر و فرانسه هم کمونیست ماندند، سایر رفقای کمیته مرکزی هم که پس از سالیان بس طولانی اقامت در مهاجرت سوسیالیستی بعد از انقلاب به صفوف مبارزین انقلابی در کشور پیوستند. بهیچوجه طرف صحبت ما نیستند. رفقا بهتر است خلط میحث نکنند.

"هیات سیاسی" در ستایش از این "بعضی اعضا کمیته مرکزی" مینویسد، که این رفقا: "سالها در مهاجرت زندگی کرده اند و در همه این دوران در بطن مبارزه حزب قرار داشته اند و با تمام توان هر یک به نوعی در راه پیشبرد اهداف حزب در زمینه تبلیغ و ترویج کوشیده و در راه تحقق آرمانهای طبقه کارگر و زحمتکشان مبارزه کرده اند." اما این حقیقت را نه درباره امیر خسروی و نه درباره آذرنور نمیتوان گفت. (نامه مردم شماره ۷۹ صفحه ۶ ستون ۲).

اگر حالت کودکانه نمیکرفت ما از فعالیت های خود در سالهای قبل از انقلابیه تفصیل و بیش از

اشاراتی در زیر نویس صفحه ۱۸ صحبت میکردیم. اینرا میگذاریم به وقت دیگر. بویژه آنکه شما رفقای کمیته مرکزی کم و بیشتر از فعالیت های فرد فرد ما آگاهی دارید.

فقط بذکر این حقیقت بسند میکنیم که رفقا آذرنور و بابک امیر خسروی و فرهاد فرجاد با نزدیک شدن انقلاب و تا مین حداقل شرایط مراجعت بشکوره و بویژه پسران تصویب هیات اجرائیه دایر بر مراجعت رهبری بایران، جزو اولین کسانی بودند که همه چیز زندگی خود را گذاشته و بمردم و انقلاب پیوستند. اما این "بعضی از اعضا" کمیته مرکزی "ترجیح دادند که برای ماندن "در بطن مبارزه حزب" صریحاً پیشبرد "اهداف حزب در زمینه تبلیغ و ترویج" و همچنین "تحقق آرمانهای طبقه کارگر و همه زحماتشان ایران" که در نامه مردم باسر بلندی از آن یاد کرده اند، بهمان سیاق چهل ساله، به فعالیت خود در مهاجرت ادامه بدهند و هنوز هم ادامه میدهند و مسلماً اگر انقلاب دیگری هم صورت گیرد، باز هم بروال سابق "تحقق آرمانهای طبقه کارگر و زحماتشان ایران" را در مهاجرت ادامه خواهند داد. اینست فرق اساسی میان ما و "بعضی از اعضا" کمیته مرکزی طرف انتقاد ما.

۳- دفعه یک تفتین

رفقای "هیات سیاسی" با سوء نیت و بقصد تحریک رفقای کمیته مرکزی علیه ما نوشته اند که "در نامه برفقا تک تک افراد کمیته مرکزی را (باستثناء خوش) به انحرافات و آلودگیها متهم" ساخته اند. از آنجائیکه ما دفاع از محتوی "نامه برفقا" را بعهدہ گرفته ایم و بویژه آنکه قصد "هیات سیاسی" از این نوشته و کنایه فعلاً رفقای سه گانه است، لذا برای جلوگیری از سوء تفاهم و بویژه از سوی رفقای شریف کمیته مرکزی توضیحات مختصر زیر را ضروری میدانیم. بدواً جمله ای را که بنحوی این سر هم بندی توأماً سوء نیت را موجب شده است نقل میکنیم: "ما تدوینکنندگان این سند که بخوبی و کاملاً از اوضاع و احوال کمیته مرکزی و ظرفیت و ضعفها و انحرافات و آلودگیهای تک تک افراد و اعضا آن مطلع هستیم و در کنار و در میان آنها زندگی کرده ایم، وظیفه وجدانی خود میدانیم که بشما اعلام کنیم که "انتظار معجزه از این اما مزاد" نداشته باشید. ترکیب غیر متجانس و ناهمگون کمیته مرکزی خارج از کشور، پراکنده جغرافیائی اعضا آن که کار جمعی منظم را از آنان سلب نموده است عدم امکاناته عملی برای فعالیت روز مره حزبی آنان عدم صلاحیت حزبی تعدادی از آنان (که برخی بیش از چهل سالست که از کشور خارج شده و حتی بعد از انقلاب هم تمایل و هوس مراجعت بشکوره از خود نشان ندادند و کاملاً به جوامعی که در آن عمر خود را گذرانده اند جذب و مستحیل شده اند) از جمله عواملی هستند که هر گونه امیدی را سلب مینماید. و وظیفه کارهای جوان و با تجربه حزب را برای بدست گرفتن سرنوشت حزب و چندان مینماید."

هدف از این نوشته نشان دادن وضع عمومی کمیته مرکزی است. اوضاع و احوال آن ظرفیت آن، ضعفهای آن و از جمله انحرافات و آلودگیهای بعضی از آنهاست. از جمله فوق روشن است که قید کلمه "تک تک" فقط به انحرافات و آلودگیها بر نمیگردد. به ظرفیت آنها به ضعف بعضی هم بر نمیگردد. شگرد معمولی "هیات سیاسی" اینست که با انگشت گذاشتن روی چند کلمه، روح جمله و نظریه مطروحه را که همان ناتوانی عمومی کمیته مرکزی حزب توده ایرانست، در سایه قرار بدهد. تا اصل مسئله مطروحه مخدوش بشود. در نامه ما روی این ضعف و ناتوانی عمومی باقیمانده کمیته مرکزی تکیه شده است تا کارهای جوان و با تجربه حزب را متوجه مسئولیت خطیرشان کرده و آنها را برای بدست گرفتن سرنوشت حزب تشویق نماید. اینست روح اصلی جمله و نظریه "رفقای" "هیات سیاسی" یک کلمه در باره این مسئله گریه برای سرنوشت حزب مطلبی نمیکویند و "وارد شدن در اینگونه مسائل را در شان ارگان مرکزی حزب" نمیدانند، ولی برای سوء استفاده از یک کلمه تفتین، قلم زنی میکنند.

برای آشنائی بیشتر با مواضع ما، نامه رو با یک به هیات اجرائیه که بتاريخ ۲۸/۸/۷۸ تنظیم شده است، ضمیمه میکنیم. در این نامه هم ملاحظه میشود که ما در بطن فعال کارهای حزب و مبارزات مردم بودیم و هم بویژه با پیششهادت وی برای انتقال افرادی از رهبری، که خود وی هم داوطلب بود آشنا میشوید. صحبت ها و قرار مدارهائیکه در همین رابطه صورت گرفته است، اهمیت ویژه ای دارد که از نظر رازداری از بیان آن خوددای میشود.

ما در عین اعتقاد راسخ به انحرافات و ضعفهای گاه بس جدی بعضی از اعضا^۱ کمیته مرکزی که همین تهمت زنی ها، پرورنده سازنیها، جعلها و دروغ گفتن ها نمونه های آن هستند، حساب این عده را از حساب رهبران قدیمی حزب نظیر رفقا اردشیر آوانسیان و اکبر شاند رومی که از پیش کسوتان جنبش کمونیستی ایران و از پایه گذاران حزب توده ایران هستند، جدا میدانیم و احترام فوق العاده ای برای آنان قائل هستیم. این مبارزان کهنسال کمیته مرکزی، عمیقاً مورد احترام اند. گردانندگان "هیات سیاسی" و "بعضی اعضا کمیته مرکزی" بیپرده خودشانرا در اعداد این آخرین یادگارهای جنبش کمونیستی و توده ای ایران نیاروند. بجز اینها البته رفقای شریف و مورد احترام دیگری هم هستند که ما برای جلوگیری از سوء تفاهم از ذکر نام آنها خود داری میکنیم. بویژه در میان افراد جوان کمیته مرکزی امیدهای فراوانی میدرخشند. تلاشهای شما برای ایجاد سوء تفاهم میان ما و این عناصر سالم تلاش بیپرده ای است.

۴- استناد به اساسنامه.

اینک به پایان این نوشته که هدف آن بررسی سلسله مقالات نامه مردم بوده است میرسیم، خالی از لطف نخواهد بود که بر مطلبی که در آغاز مقالات نامه مردم آمده است نیز درنگی بنمائیم. "هیات سیاسی" چنین میگوید: "گرچه مضمون و محتوای این جزوات و اوراق که تعداد آنها روز بروز افزایش میابد، تحریف بی پرده تاریخ پر افتخار حزب توده ایران، نفی آشکار اصول مورد پذیرش همه اعضا و همه هواداران حزب و نیز لجن مال کردن نهضت ملی و دموکراتیک خلقهای میهن ما و بدینسان ایجاد نفاق و تفرقه در حزب است، با این وجود هیات سیاسی کمیته مرکزی برای جلوگیری از هرگونه سوء تعبیری پیرامون اظهار نظر آزاد، روی نقض صریح^۲ اساسنامه تکیه کرد." (تکیه از ماست) (نامه مردم شماره ۷۸، صفحه ۳)

تذکره ای چند نکته ضرورت دارد:

اولاً- این سوال اساسی برای چندمین بار مطرح میشود که چرا "هیات سیاسی" که اینهمه صفحات "نامه مردم" را در باره کلی گوئیها سیاه میکند، و حتی ستونهای از نامه مردم را وقف پلمبیک با "اشتباهات" روی الفاظ و اصطلاحات مینماید (که مواردی از آنها در همین نوشته نشان دادیم)، ضرورتی برای اثبات ادعاهای خود که در بالا ردیف کرده نمی بیند و باب یک بحث واقعی در حوزه ها و در میان رفقای حزبی بر سر این مسائل باز نمیکند؟ تا در صورت صحت ترها و نظریات خود، رفقای سه گانه را افشا ننمایند؟ مگر "تحریف بی پروای تاریخ پر افتخار حزب توده ایران" مسئله کوچکی است؟ مگر "لجن مال کردن نهضت ملی و دموکراتیک خلقهای میهن ما" گذشت پذیر است؟

متد ولوژی برخورد لنین در چنین مواردی چه میباشد؟ لنین در مقاله "بحران در حزب" در مواردی که اختلاف نظرهای حیاتی در حزب پیش میآید و بحران حزب را فرا میگیرد، میآموزد که باید تمام اعضا با نهایت خوئندری و حداکثر دقت بمطالعه نکات زیرین بپردازند: ۱- ماهیت اختلاف ۲- رشد مبارزه حزبی. لنین میآموزد هر دوی این نکات ضروری است. زیرا در جریان مبارزه ماهیت اختلاف بسط می یابد و روشنتر میشود. لنین میآموزد برای اینکه تمامی این نکات رسیدگی شود باید اسناد و مدارک دقیق و قابل اعتماد در اختیار داشت. اسنادیکه صحت آنها قابل تکذیب نباشد.

شما این رهنمودهای عمیق لنین را با آنچه که "هیات سیاسی" عمل میکند مقایسه بکنید تا ملاحظه بکنید که چه فاصله زیادی با لنینیسم واقعی دارد. "اسناد" هیات سیاسی گزارشهای ناقصیای است و سپس تحریف و سرهم بندی کردن این گزارشها و یا کلی گوئیها و اتهام زنی هاست.

"هیات سیاسی" میخواهد با اقدامات سرکوترانه و تهمت زدننها و شعار دادننها و عوام فریبیها، از راه خفه کردن و سرپوشر گذاشتن روی مسائل اساسی، بحران را لاپوشانی نماید. شیوه ایکه تازه در صورت موفقیت، جنبه موقتی و صوری خواهد داشت و مسلماً مجدداً و با عمق بیشتری از جای دیگری فوران خواهد کرد. راه حل حزبی و لنینی آنستکه مسائل اساسی مورد اختلاف طبقه بندی شده، اشکال

مناسب سازمانی برای بحث و جمع بندی آنها بوجود بیاید. که در آن همه رفقای صاحب نظر بتوانند آزادانه نظریات خود را مطرح نمایند، تا بر اساس آنها جمع بندی دموکراتیک و واقعی این نظریات در پلنوم وسیعی که بر پایه کمیته تدارک معتبری دعوت خواهد شد به تصویب نهائی برسد. بنظر ما این است تنها راه حل حزبی و واقعی بحران کنونی حزب.

ثانیا - از سوی دیگر چرا لااقل نقل نمی کنند که کجا بطور مشخص و با چه جملات، احکام فوق در نوشته های ما مطرح و منعکس شده است؟

واقعیت اینستکه آنچه که "هیات سیاسی" مطرح میکند عبارتست از ادعاها و احکامی خود ساخته و اساسی محتوا است. والا اگر واقعا خطائی از ما در این رابطه ها سرزده بود تا بحال کتابها نوشته بودند. کفایت بهمین سلسله مقالات نامه مردم نظری بیافکنید که چگونه روی کوبیترین مسئله و حتی نوشتن یا ننوشتن کلمه "رفیق" جلواسمی، ستونها صرف کرده اند. انوقت چنین اشخاص خرد گیر و بهانه جو، چگونه مسائلی نظیر "تحریف تاریخ پرافتخار حزب" و یا "لجن مال کردن نهضت ملی و دموکراتیک خلفهای میهن" سکوت کرده اند؟ آنهم باین بهانه که مبادا "سو" تعبیر شود که "هیات سیاسی" مخالف "اظهار نظر آزاد" در حزب میباشد!!! رفقای "هیات سیاسی" چیزی برای گفتن ندارند. کار آنها تیر انداختن در تاریکی است.

ثالثا - نقش مواد اساسنامه بمنابها تنها پایی استادی "هیات سیاسی" برای تحلیق سه عضو کمیته مرکزی، که بهانه آن در لحظه تحلیق انتشار داخلی جزوه "نامه برفقا" بوده است، چنانچه به تفصیل در نامه توضیحی بیان کرده ایم، در شرایط و اوضاع و احوال کنونی حزب توده ایران؛ نبودن جلسات منظم کمیته مرکزی "فقدان هرگونه مشورت با اعضا" کمیته مرکزی، اساسا عدم فونکسیون کمیته مرکزی بمنابها غالبترین ارکان حزب، ضعف عمومی آن، پراکندگی فلج کننده آن که این شامل "هیات سیاسی" هم میشود، و بویژه وجود يك "هیات سیاسی" که نه تنها قانونیت و مشروعیت آن که حتی وضع عضویت برخی از افراد آن در کمیته مرکزی، شیوه انتخاب غیر دموکراتیک و ضد اساسنامه، آن مورد انتقاد عده قابل توجهی از اعضا و کمیته مرکزی است، و بالاتر از همه سلطه يك مشی غلط و اپورتونیستی و غیر انقلابی، که حتی بنا بگفته ی خود نمایندگان "هیات سیاسی" در جلسه مشترک با ما، اگر دو ماه دیگر دوام میکرد به تلاش حزب میانجامید، همه اینها و مشکلات دیگر وظایف، مسئولیت بزرگی در برابر فرد فرد اعضا، کمیته مرکزی قرار میدهد، که عدول از پاسخگویی باین وظایف و مسئولیت ها را نمیشود صرفا بر اساس يك فرمالیسم تشکیلاتی توجیه نمود و از آن بیانه خالی کرد. و یا بشیوه "هیات سیاسی" بهانه ای برای مجازات های سنگین تشکیلاتی، بقصد انتقام جوئی و خفه کردن مخالفان قرار داد. چنین برخوردها و شیوه هایی با فرمهای لنینی مبارزه داخل حزبی و شیوه لنینی مبارزه با اپورتونیسم و سلطه ی جونا سالام در رهبری مطابقت ندارد. ما نمونه هایی از شیوه کار و مبارزه ی داخل حزبی لنین را در همین نوشته نشان داده ایم.

هیچ ماده ای از اساسنامه، مجازات انتشار داخلی جزوه ایرا از سوی اعضا، کمیته مرکزی (حتی اگر با اعضا هم صورت میگرفت) که محتوای آن بررسی انتقادی از سیاست حزب و ارائه پیشنهادات مشخص اصلاحی و طرح دعوت پلنوم وسیع با شرکت کادرهاست، اخراج از کمیته مرکزی تعیین نکرده است. تقاضای تحلیق اعضا، کمیته مرکزی طبق اساسنامه فقط میتواند بر پایه مستند در صورت فقدان صلاحیت سیاسی باشد و لاغیر.

هنوز هم "هیات سیاسی" پس از گذشت بیش از یکسال، يك جمله در باره نادرست بودن و انحرافی بودن ترزهای اساسی مطرح در جزوه "نامه برفقا" و مغایرت آنها با ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی حزب توده ایران، ننوشته است. حتی برعکس بخشی از ترزهای اساسی آنرا از جمله در باره "محدومیت رژیم ولایت فقیه" و طرح شعار سرنکونی "محدومیت حاکمیت جمهوری اسلامی در کل آن و نفی ترز اساسی" پلنوم هیجدهم در مورد "مبارزه با جناح راست در حاکمیت" پذیرفته و در بیانیه مشترک "منعکس

بهین مناسب نویسنده نام مردم، زندانه و با زیرکی ماده ۵ اساسنامه را بطور کامل نقل میکند، لکن باخر آن جمله "نه اینکه خود سرانه به بخش جزوات و اوراق بپردازد." را اضافه مینماید!!! (نام مردم شماره ۷۸ صفحه ۵ آخر ستون دوم) تا بخواننده چنین القا بکند که این جمله هم بخشی از ماده ۵ اساسنامه میباشد! نویسنده مقاله چون آگاهانه این تقلب را بکار میبرد، برای آنکه جای دبه در آوردن باقی بعائد، مجموعه بند ۵ را با وجود آنکه عیناً (جز جمله اضافی آخر آن) از اساسنامه پیاده کرده است، بصورت نقل قول در داخل گیومه قرار نمیدهد! حال آنکه بلافاصله بعد از آن که تبصره همان ماده ۵ را نقل میکند، آنرا در داخل گیومه قرار میدهد. در همان شماره ۷۸ و تئیکه در صفحه ۴، بند ۴ اساسنامه را میآورد باز در داخل گیومه قرار میدهد. هدف "هیات سیاسی" از این دستکاری و تقلب اینکه بعمل ضد اساسنامه‌ای خود یک شکل و پوشش اساسنامه ای بدهد!

اگر "هیات سیاسی" حسن نیت داشت و از حزبیت واقعی برخوردار و واقعا پاسدار وحدت و یکپارچگی حزب میبود، حد اکثر مجازات انتشار چنین جزوهای، تذکر و انتقادی بیش نبود. که پس از آن توجه اساسی میبایستی معطوف محتویات آن و صرف اتخاذ تدابیر جمعی کمیته مرکزی میشد. این همان شیوه لنینی مقابله با بحران و حل اختلافات داخل حزبی است، که "هیات سیاسی" با این شیوه ها بکلی بیگانه است و از آنها وحشت دارد. راه حل وی توسل به چوب و چماق است.

رفقای "هیات سیاسی" نوشته اند: "بدینشان آنها (منظور رفقای کمیته مرکزی تعلیق شد) است) برای تبریخ خود به ناپسند ترین شیوه مغایر با اخلاق کمونیستی دست میزنند و چنین وانمود میکنند که کار تکثیر این جزوات و اوراق ضد حزبی توسط اعضا حزب بود. ایران صورت گرفته است. و این چیزی جز توهین آشکار به اعضا و هواداران حزب نیست. زیرا براب همگان روشن است که اعضا هواداران حزب ما هرگز به کاری که تنها از عهدۀ دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه برمیآید، دست نمی زنند" (نامه مردم شماره ۷۸)

قتضات درباره صحت و سقم ادعای طرفین را بعهده ی تک تک رفقای حزبی میگذاریم. در ماههای آوریل و مه ۱۹۸۵ که "جزوه نامه برافقا" بطور نسبتاً وسیع در دسترس رفقای حزبی قرار گرفت. همگی شاهد آن بودند که چه کسانی اولین پخش وسیع آنرا صورت دادند.

آیا عمل ناپسند و مغایر با اخلاق کمونیستی "از سوی خود" "هیات سیاسی" نیست که صورت میگیرد که این رفقا را همتراز "دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه" قرار میدهد؟ زیرا چه آنهایکه اغلب از طرفداران خود "هیات سیاسی" بودند؟ و چه آنهایکه جزو مخالفان یا منتقدان "هیات سیاسی" هم بوده باشند؟ بالاخره همگی آنان عضو حزب بود. ایران واحدی هستند. همتراز کردن اینگونه رفقای حزبی با "دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه" آیا یک کار سخیف و نکوهیده نیست؟

ندانم کاریها و ناتوانیهای دردآور شما در مقام رهبری حزب، بطور طبیعی موجب شده است که قاطبه رفقای حزبی در جستجوی حقیقت، نوشته ها و اسناد مختلف را بخوانند. هم اکنون مقالات "نامه مردم" پخش شده است. روی عدم اعتماد عمومی باین رهبری و آشنا شدن با تحریف ها، بهتان های "هیات سیاسی" مرتباً مراجعه کرده و از ما میخواهند تا پاسخ تحریفات و تهمت های "هیات سیاسی" را بدهیم. نوشته های ما را همه رفقا با علاقه و دقت میخوانند و فتوکپی کرده بسایر رفقا و هواداران حزب میدهند و واقعا دست بدست میگردد.

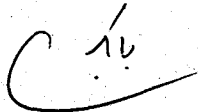
شما از حزب مداری چوب و چماق کشیدن را آموخته اید و با آن خو گرفته اید. خود را شیخ الطایفه و حزب را قبیلۀ خود فرض کرده و گمان می کنید که با اندرزه های تهدید آمیز و بزرگترانه مانند اینکه "اعضا و هواداران حزب ما هرگز بکاری که تنها از عهدۀ دشمنان آگاه و عناصر ناآگاه برمیآید دست نمی زنند" همه رفقا سر جای خود نشسته و "متخلفان" ماستها را کپسه می کنند و از جویندگان راه حقیقت بمنابره "دشمنان آگاه" دوری میجویند! واقعا این "هیات سیاسی" کی خواهد آموخت؟

اما اینکه اسناد ارسالی ما بشما نرسیده است • آنچه میتوانیم بگوئیم اینستکه ما کار خود را بموقع انجام داده ایم • برای اینکه در آینده حرفی در نیاید ، از این پس محمولات را سفارشی دوقبضه میکنیم •

فرهاد فرجاد



بابک امیرخسروی



فریدون آذرنور



توضیحاتی درباره نامهای ضمیمه

در شماره‌های ۷۸ و ۷۹ نامه مردم، در چارچوب کارزار مسموم سازی افکار خوانندگان و رفقای حزبی علیه رفقای سه گانه و خواستماند چنین القا کنند که گویا "بایک" به کار شخصی مشغول بوده و یا مثلاً سؤال می‌کنند "در کدام جلسات پلنومهای متعدد حزب در به پایان دادن باین به اصطلاح "دغل بازبها و تقلب‌کاریها" سخن گفته اند".

بمنتر رسید که به جای توضیحات و شرح فعالیت‌ها، بعضی از نامه‌های "بایک" را که مناسب هلی مختلف به عیات اجرائیه حزب فرستاده شده است ضمیمه بکنیم، که خود به اندازه لازم گویا و نشانگر آستکه، هم ما در بطن فعالیت‌های حزب در رهبری بوده ایم و هم با جریانهای نادرستی که پیش می‌آمده است مبارزه کرده ایم.

ضمیمه اول: "نامه به ه. ۱۰" کمیته مرکزی به تاریخ ۷/۸/۷۵ در باره برنامه سال ۱۳۵۴ است در همان مقدمه نامه عدم رضایت عمیق نویسند، از شیوه کار پلنوم ۱۵ ام که منجر به استعفای وی از کمیته مرکزی میشود منعکس است. در صفحه اول نامه آمده است: "باید صادقانه و با صراحت گفت که بدبختانه هم‌طوریکه مجموعه کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان داد، کمیته مرکزی حزب توده ایران از صورت عالی ترین ارگان (در غیاب کنگره‌ها تشکیل اش فعلا محال است) حزبیه صورت یک جلسه مشورتی و از جهات فرمایشی در آورده شد".

ضمیمه دوم: استعفا نامه ر. "بایک" از کمیته مرکزی است که بدنبال خلافت‌کاریها و شیوه‌های نادرستی است که در پلنوم از سوی هیات اجرائیه وقت صورت می‌گیرد (اکتبر ۱۹۷۵). این استعفا نامه بنسب به دلایلی که در یاد داشت آمده است مسکوت ماند. اهمیت مطالب این استعفا نامه برای

امروز بویژه از اینجهت است که نشان میدهد رفقای سه گانه در هر شرایطی علیه ناسامانیهای حزب مبارزه کرده اند و هرگز بخاطر کرسی و مقام اصولیت را زیر پا نگذاشته اند. در حقیقت همین اجتناب از بندوبست‌ها و داشتن زبان انتقادی، مانع "ترقی" در سلسله مراتب حزبی شده است.

ضمیمه سوم: نامه "بایک" به عیات اجرائیه در ۲/۳/۷۸ است، که در رابطه با حوادث تبریز و انتقاد به موضع نادرستی است که رهبری حزب در درک از این واقعه بزرگ انجام داده است.

ضمیمه چهارم: نامه ر. "بایندر" ۲۸/۸/۷۸ است که در آن هم تحلیلی از اوضاع داخلی شده و بر اساس آن اصرار در دادن شعار سرنگونی رژیم پهلوی بویژه ضرورت انتقال رهبری به ایران تاکید شده است.

ضمیمه پنجم: نامه ر. اسکندری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در اکتبر ۱۹۸۱ - است. ما این نامه را از نظر اشنائی به مواضع آن رفیق و نشان دادن اینکه دو مشی در اشکال مختلفی در رهبری حزب توده ایران بوده است، نمونه آورد ایم.

به هاء اکت مرکزی، کمترین براسه حزب

موضوع: امتدادات، پیشنها ذات اصلاحی - طرح براسه حزب

فشار مرکزی بر اصلاحی، همانطوریکه در پیروم قرار شد، اینک نظریات خود را
 با شرح در اختیار ما میگذاریم. قبل از وارد شدن در موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد
 که تا سافنا در فشارها و اداره کنه همان پیروم شرایط ایجاد نگردد و اجازه نماند
 که هر بر صحتت سمبول را احزاب کارگری، براسه حزب در جنبه کمته مرکزی مورد بحث قرار گیرد و
 اخذ آن بر صحتت کمته مرکزی برسد. در حقیقت نصرت براسه حزب اسکا برین بر صحتت
 پیروم ۱۵ می باشد که با آن ترتیب سطحی گمان بر خورده است. این طرح براسه ای که مدتی پیش
 تا سافنا در دست بخیر شد و بارین ارباب گریه و آنچه که در سه ماه پیش ارائه شد و دیگری که در
 فاصله ترتیب شد فرقیار ما حتی وجود دارد که البته از نظر من تغییرات اسکا دعهی در
 جهت بهبود آن شده است که این دیگری در حقیقتی است. و این امر موضوع بجزو میبایستی
 ممتی برابر صدگری از بحث کن در پیروم می شد. بعضی از اعضا به کمته مرکزی عنایت در صحتت اعلام کردند
 که اصلاح طرح اصلاح شده و با گمانها بنسیده است و لذا نظر دارند. با اینگونه پیش بینی کرد که بعضی
 تغییرات انجام گرفته در فوق بناسه. مستحکم مطالب زیادی داشتیم که در جهت اصلاح و بهبود بیشتر
 براسه میبایست ارائه بدیم و در صحتت وقت قبلا اجازه نماند بود که آنها را در اختیار کمترین
 براسه میگذاریم (در قضا بناسه مشکله و قضا با که هم باید ۴ ساعت در روز برابر تا همین زمان کام
 بکنیم و بعد کار را در سنگین جوی، سیاه را که وقت زیادی می طلبد انجام بدیم از نظر دو برانه). چنانچه
 رقابتیانه سعی از نظریات من در باره براسه نظیر راه اعتدال برود اختلاف صدی بود و لذا
 همه آنها میبایستی در پیروم مطرح می شد و مورد بحث و تصمیم نهائی قرار میگرفت. این صداقت و با صحت
 گفت که در بحث همانطور که محرمه کار پیروم از آغاز تا پایان نشان داد که کمته مرکزی حزب توده ایران
 از صحتت عالی ترین ارگان (در عین حال که تشکر از صحتت می باشد) حزب صحتت بر صحتت
 صحتت و از جهاتی فریاد می در آورده است. و لذا همانطوریکه طرح براسه حزب توسط خود ا
 به شدت بود و تصمیم و نصرت نهائی آنهم سنده همان ها ارائه شد. در امضرت معلوم
 نیست دیگر و اجتناب واقعی به جنبه پیروم کمته مرکزی وجود داشته است؟ در حال حاضر هم

موضوع : انتقادات و پیشنهادات اصلاحی به طرح برنامه حزب .

رفقای گرامی ، پس از سلام ، همانطوریکه در پلنوم قرار شد اینک نظریات خود را با شرح در اختیار رفقا میگذارم . قبل از وارد شدن به موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد که متأسفانه رفقای ۱۰۰ آمادار ه - کنندگان پلنوم شرایطی ایجاد نکردند و اجازه ندادند که بر موازین معمول در احزاب کارگری برنامه حزب در جلسه کمیته مرکزی مورد بحث قرار گیرد و اجزاء آن به تصویب کمیته مرکزی برسد . در حقیقت تصویب برنامه اساسی ترین موضوع پلنوم ۱۵ بوده است که به آن ترتیب سطحی بان برخورد شد . بین طرح برنامه یک مدتی پیش متأسفانه وسیعاً پخش شد و به ایران ارسال گردید و آنچه که دو سه ماه پیش ارائه شد و دیگری که در خود جلسه توزیع شد فرقه‌های فاحشی وجود دارد ، که البته از نظر من تغییرات اساسی و جدی در جهت بهبود آن شده است که مایه دلگرمی و خوشوقتی است ، ولی این موضوع به هیچ وجه نیبایستی علتی برای جلوگیری از بحثان در پلنوم میشد .

بعضی از اعضا کمیته مرکزی علناً در جلسه اعلام کردند که اصلاً طرح اصلاح شده به آنها نرسیده است و لذا نظر دارند . به سادگی میشد پیش‌بینی کرد که بعضی با تغییرات انجام شده موافق نباشند . شخصاً مطالب زیادی داشتیم که در جهت اصلاح و بهبود بیشتر برنامه میخواستیم ارائه بدیم و ضیق وقت قبلاً اجازه نداد به بود که آنها را در اختیار کمیسیون برنامه بگذارم (رفقا نباید مشکلات ما را که هم باید ۹ ساعت در روز برای آن کار بکنیم و بعد کارهای سنگین حزبی و سیاسی را که وقت زیادی میطلبد انجام بدیم از نظر دور بدارند) چنانچه رفقا میدانند بعضی نظریات من در باره برنامه نظیر راه انقلاب مورد اختلاف جدی بود و لذا همه اینها میبایستی در پلنوم طرح میشد و مورد بحث و تصمیم‌نهایی قرار میگرفت .

باید صادقانه و با صراحت گفت که بدبختانه همانطوریکه مجموعه کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان

داد ، کمیته مرکزی حزب توده ایران از صورت‌عالی ترین ارگان (در غیاب کنگره ها که تشکیل اشرافاً محال است) حزب بصورت یک جلسه مشورتی و از جهاتی فرمایشی در آورده شد . لذا همانطوریکه طرح برنامه حزب توسط ه ۱۰ تهیه شده بود ، تصمیم و تصویب نهائی آنهم بعهد ه همان هیات اجرائیه گذاشته شد . در اینصورت معلوم نیست دیگر چه احتیاج واقعی به جلسه پلنوم کمیته مرکزی وجود داشته است ؟ در حال حاضر هم پروسه در کار این خواهد بود که پیشنهادات ما و همه آن رفقاییکه در جلسه اعلان کردند و لسی حتی نتوانند ، در اختیار کمیسیون سه نفری برنامه قرار خواهد گرفت ، اگر آنها با مطالبی موافقت کردند وارد در متن میشوند و اگر از تصویب ه ۱۰ هشت نفری گذشت میشود نظر کمیته مرکزی ۴۵ نفری ولو اینکه ممکن است در نکاتی اکثریت مخالف آن باشد ، و یا برعکس اگر با پیشنهاداتی کمیسیون سه نفری موافق نبود در متن هم قرار نگیرد و لذا تصویب هم نمیشود ولو آنکه اکثریت کمیته مرکزی با آن موافق بوده باشد . بدبختانه شیوه کار غیر عادی و غیر دمکراتیک نه فقط در مورد برنامه بلکه در مسائل مهم دیگر هم معمول شد . لذا اگر من در جلسه پلنوم باین روش کار اعتراض کردم بهمین مناسبت بود است .

ولی از آنجائیکه به بهبود برنامه حزب عمیقاً علاقه مند هستم و پیشنهاد اتم اساساً این نیت تهیه شده اند که برنامه را همگون تر کرده و با سیاست روز حزب هماهنگتر سازند و محتوی طبقاتی و مبارزه - جویانه آن را بالاتر ببرند ، لذا چاره ای جز این ندارم که با وضعی که پیش آمده است نظریاتم و پیشنهاداتم را با توضیحات لازم در اختیار کمیسیون برنامه و ه ۱۰ قرار بدهم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید .
II در باره اصلاحات ارضی چند نکته قابل ذکر است .

اولاً - وقتی از علل و عوامل واقعی سخن میرود که منجر به تغییراتی در کشور شده و سیر تحول جامعه ایران را از نیمه فئودالی به سرمایه داری تسریع کرده است (صفحه ۹) از چهار عامل عمده صحبت

میشود که عبارتند از بحران جامعه، مبارزات وسیع توده ها از حزب توده ایران و جنبش آزادیان و کردستان گرفته تا ملی شدن صنایع نفت و غیره • ترس هیئت حاکمه و امپریالیسم از انفجار انقلابی • تحولات انقلابی جهان که موجب شده اند هیئت حاکمه پس از سالیان دراز مقاومت عنودانه و ادار به فرم شود و از مواضع گذشته عقب نشینی نماید •

تمام این عوامل بجا و درست هستند ولی کافی و کامل نیستند • در اینجا عدتاً و صرفاً به عوامل و محرک روحی و ذهنی توجه شده است • نظیر ترس هیئت حاکمه متاثر مبارزات گذشته • تحولات جهان و بحران • حال اینکه میبایستی به عامل داخلی مادی رشد اجتناب ناپذیر اقتصاد کشور از نیمه فئودالی به سرمایه داری توجه جدی نمود • در حقیقت توسعه اقتصادی کشور بر روال سرمایه داری پایه عینی و مادی چنین فرم اجتناب ناپذیر از نظر تاریخی بوده است •

روابط نیمه فئودالی "ارباب - رعیتی" بتدریج به مانع جدی در مقابل رشد سرمایه داری کشور مبدل شده بود • روابط ارباب - رعیتی توده میلیونی دهقان رعیت را از مدار عمومی اقتصاد سرمایه داری در حال گسترش کشور و جهان خارج نگهداشته بود • لذا توسعه بازار داخلی که مورد علاقه بورژوازی و وابسته ایران و امپریالیسم جهانی بوده بدون در هم شکستن این حصار و بدون آزاد کردن نیروی کار دهقانان بدون بالا بردن نسبی قوه خرید لاقبل بخشی از آنها امکان ناپذیر بود • بنابراین اصل حیات ارضی از این جهات یک ضرورت تاریخی اجتناب ناپذیر بود که حوادث بحرانی سالهای ۴۱ - ۳۹ و اوضاع و احوال جهان و منطقه اجرای آنها تسریع کرد و جلو انداخت و به تزلزلها و مقاومت های داخلی دستگاه حاکمه پایان داد • این مطالب مسلماً برای رفقا از من روشن تر است ولی متأسفانه در برنامه منعکس نشده است • برای جبران آن پیشنهاد من اینست که در صفحه ۹ به آخر بند های الف تا د بند تازه ای به ترتیب زیر اضافه شود:

"اضافه بر عوامل و محرک های فوق الذکر باید تاکید نمود که توسعه و رشد بیشتر سرمایه داری در ایران با وجود و ادامه روابط ارباب - رعیتی در روستاهای ایران ناسازگار بود به همین جهت رشد همه جانبه اقتصاد ایران بستم سرمایه داری پایه مادی و عینی آنها تشکیل میداد • ثانیاً - نکته دیگری که به آن اشاره نشده است اینست که در صحبت از عوامل خارجی نقش امپریالیسم متفوق آمریکا در این مورد از نظر دور داشته شده است • تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد که در کشور وابسته ایران اجرای اصلاحاتی به این اهمیت نمیتوانست بدون ارتباط با سیاست و استراتژی امپریالیسم جهانی بخصوص امپریالیسم متفوق آمریکا نباشد • این سیاست از دو جنبه مطرح بوده از یکطرف محدودتر شدن دائمی بازار جهانی تمایل بگسترش بازارها و در روستا تقویت مینمود • از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا قبیل از همه رقیبان به اهمیت و خطر دهقانان در کشورهای عقب مانده پی برد و از این طریق مشاورین و موسسات وابسته مجاری سیاسی اصلاحات ارضی را به محافل حاکم این کشورها مصرانه توصیه نمود • این سیاست آمریکا بعد از روی کار آمدن کندی تحریک تازه ای یافت • جریان روی کار آمدن دکتر امینی در ایران و غیره شاهد آنست • ذکر عامل امپریالیسم آمریکا در صحبت از فرمهای شاه از آن جهت بخصوص اهمیت دارد که این اقدامات از چارچوب سیاست نو استعماری امپریالیسم خارج نبوده است •

برای پاسخ به این موضوع پیشنهاد زیر را دارم

۱- در بند ج قسمت مربوط به امپریالیسم حذف شود و لذا بند ج بصورت زیر در بیاید :

بند ج - ترس هیئت حاکمه از انفجار انقلابی در جامعه ایران •

۲- سپس بند تازه ای اضافه شود بصورت زیر :

بند ۰۰۰ " فشار امپریالیسم • بخصوص امپریالیسم متفوق آمریکا که دو هدف و سیاست نو استعماری را دنبال میکرد • یک - توسعه بازار سرمایه داری جهانی که روز بروز در حال تنگ تر شدن است • دوم - اجرای اصلاحات هدایت شده از بالا برای مقابله با انقلاب خلقی از پایین و مبارزه با کمونیسم ثالثاً - در صحت از اصلاحات ارضی روی دو نکته مهم لازمست تکیه بشود • به این معنی که روند

پیشرفت اصلاحات بتدریج به قطبی شدن ساکنین روستاها می انجامد و "تعادل موقتی" که در سالها
ی اول اجرای اصلاحات ارضی بوجود آمده بود از بین می رود و تضادهای طبقاتی جدید روستاها را
به میدان مبارزات طبقاتی نوینی سوق می دهد. دیگر آنکه خوش باوریهای اولیه دهقانان جای خود
را به سرخوردگی می دهد و لذا طرح حل بنیادی مسئله ارضی در ایران بار دیگر در دستور روز قرار می
گیرد و انعکاس منطقی پیدا می کند. برای پاسخ به این نکته پیشنهاد زیر را داریم:

۱- به آخر بند ۶ از اصلاحات ارضی صفحه ۱۱ پاراگراف زیر اضافه بشود:
"هم اکنون روند تجربه طبقاتی در روستاهای ایران در جریان است. در کنار خیل میلیونی و دائم-
التزاید دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی و بورژوازی ده و سرمایه داری کشاورزی در رشد و تقویت دائمی
است. دهقانان زحمتکش روستاهای ایران بجای استثمار فئودالی هم اکنون با استثمار نوع سرمایه داری
بمراتب خشن تر و غیر انسانی تر روبرو هستند. همین امر موجب بروز و تشدید تضادهای نوئی در دهات
ایران میشود. "تعادل" موقتی را که بدنبال اصلاحات ارضی بوجود آمده بود بهمیزند و شرایط نویسن
مبارزه آماده میشود."
۲- در صفحه ۱۱ در آخر بند ۷ بجای جمله "علیرغم تحولاتی که روی ۰۰۰ در دستور روز باقی است" جمله
زیر گذاشته شود:

"تجربه اصلاحات ارضی در کشور ما یکبار دیگر با وضوح تمام نشان می دهد که سرمایه داری وابسته ایران
پاسخگو و قادر به حل نیازمندیهای اساسی توده های زحمتکش و فقیر دهقانی نیست و که فقط یک تحول
بنیادی جامعه ما با شرکت وسیع دهقانان و کارگران و سایر زحمتکشان شهر و ده میتواند شرایط لازم را
برای تأمین منافع آنها تأمین نماید."

III- مسئله عادی کردن روابط با کشورهای سوسیالیستی و سیاست خارجی رژیم

تذکر چند نکته در این باره ضرورت دارد:

اولا - قسمتی از مطالب این قسمت بر اساس حوادث و اوضاع و احوال ۱۰ تا ۱۵ سال قبل تهیه شده است
و لذا با تحول حوادث جهان و خاور میانه و ایران دقت و فعالیت خود را تا اندازه زیاد از دست داده
اند.

ثانیا - ذکر این نکته در صفحه ۱۲ بند ۱۰ که "علت دیگر که در این جریان موثر بوده است آنستکه بخش
مهمی بورژوازی ایران که بویژه با تولید داخلی سرو کار دارد تحت فشار ضرورتهای عینی رشد اقتصادی
در توسعه مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی ذینفع است ۰۰۰" و بعداً این جمله که "بالبینکه
امپریالیزم پایگاههای اقتصادی نیرومند در کشور ما در اختیار دارد ۰۰۰ ولی بعلت ضعف خود نتوانسته
است مانع بهبود مناسبات اقتصادی عادی کردن روابط سیاسی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیا-
لیستی گردد" و "وقتیکه دو جمله بالا را در کنار هم قرار بدهیم و این تفاهم کلی را در نظر بگیریم که معمولا
آن بخش از بورژوازی را که با تولید داخلی سرو کار دارد بورژوازی ملی میمانند، این نتیجه حاصل میشود
که:

۱- بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی علیرغم امپریالیزم صورت میگیرد
۲- بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی عمدتاً ناشی از نفوذ و تاثیر بورژوازی ملی
است. چنین استنباطی برای خواننده (بخصوص اکثریت جوان و ناپخته) تقویت میشود وقتیکه در صفحه
۲۰ پاراگراف دوم باین فکر بر میخوریم که میگوید: "قشرهای مختلف بخش بزرگی از بورژوازی ایران با شدت
و ضعف متفاوت بر سر تصرف بازار داخلی ۰۰۰ با سرمایه داری امپریالیستی و عمال آن وارد برخورد و -
تصادم میشوند."

بنظر من مجموعه برخورد هائیکه طی جملات فوق در برنامه مطرح شده اند گنج کننده و از جهات متعددی
نادرست هم میباشند زیرا اولاً - طرح چنین اندیشه ای که بهبود روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی
در آن حد و چهارچوبی که انجام گرفته است و در مقام مقایسه با گسترش پایان روابط همه جانبه

ایران با کشورهای امپریالیستی، علیه غم امپریالیزم بود، است خلاف حقیقت می باشد. بلکه بر عکس عادی شدن روابط ایران با کشورهای سوسیالیستی از چهارچوب استراتژی جهانی و کلی امپریالیزم آمریکا خارج نبوده است. چنانچه تجربه کشورمان نشان می دهد، هرگز روابط اقتصادی، نظامی و فرهنگی ایران با دنیای امپریالیستی بآن حدی که در این دوره گسترش یافته سابقه ندارد.

ثانیاً - باید توجه داشت که در بهبود روابط اقتصادی ایران با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نه فقط آن بخش از بورژوازی که با تولید داخلی سرو کار دارد علاقمند است بلکه بورژوازی بزرگ و بطور کلی دولت و خاندان پهلوی که بزرگترین سرمایه دار کشور می باشد هم علاقمند می باشد. امروز دیگر مثل سابق خشکبار و روده و پنبه نیست که باین کشورها صادر می شود. بخش مهم آنرا محصولات صنعتی نظیر اتومبیل، هیچال، محصولات پترو شیمی و امثالهم تشکیل می دهد که در آنها اغلب خاندان پهلوی و سرمایه داران بزرگ حتی سرمایه های خارجی آویخته با آنها شرکت دارند. این امر همانطوریکه بد رستی در برنامه ذکر شده است برای محصولات ایران بازار بدون رقابت بوجود می آورد. اضافه بر آن، از آنجهت هم مورد علاقه دولت ایران است که چون پایاپای عمل می شود، موجب می شود که قسمتی از واردات ضروری ایران تامین گردد و منجر به ذخیره ارزی می شود و دست دولت را در سفارشیهای هنگت اسلحه و سرمایه گذاریهای خارجی بازتر میکند. لذا کلاً مجموعه بورژوازی ایران از نظر اقتصادی علاقه به حفظ و توسعه محدود و حساب شده روابط اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی دارد.

ثالثاً - بهبود روابط اقتصادی و سیاسی ایران با کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی بمعنی تغییر جهت سیاست اقتصاد و دولت ایران نیست. اگر چنین بود حق آن بود که با تمام نیرو از آن پشتیبانی بشود اینجا هم مسئله همان مسئله طبقاتی است و لذا برخورد هم باید برخورد طبقاتی باشد. سیاست دولت ایران همانطوریکه بد رستی در برنامه روی آن تاکید شده است همانا بر پایه وابستگی به امپریالیسم آمریکا و انگلستان سیر می کند. غیر از اینهم نمی تواند باشد. اساس سیاست رژیم حاکم فعلی نسبت به اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی را دشمنی و کینه طبقاتی به کمونیسم و سوسیالیسم تشکیل می دهد. این سیاست طولی مدت و استراتژیک دولت ایرانست که انعکاسی از ماهیت و منافع طبقات حاکمه فعلی می باشد و کاملاً با سیاست و استراتژی امپریالیسم هم آهنگ است. عادی شدن و بهبود روابط یک امر موقتی و گذرا تاکتیکی و ناپایدار است. تا وقتی که تغییرات جدی در ترکیب دستگاه حاکمه رخ ندهد، تصور و انتظار یک تغییر اساسی در سیاست دولت ایران نسبت به شوروی خیالی باقی و خوشباوری است.

رابعاً - تاکید این نکته در برنامه، که استعمار نو می کوشد در ایران نوعی "کپرادور جدید" در مقیاس وسیع بوجود آورد، و سرمایه صنعتی و مالی و بانکی سریعاً توسعه یافته، گرایشهای انحصاری پیدا می کند و به اشکال مختلف با سرمایه داری انحصاری امپریالیستی درهم می آمیزد و سرمایه داری خصوصاً صنایع سرمایه داری دولتی اختلاط پیدا می کند (صفحه ۱۹ و ۲۰) کاملاً درست است و یک روند واقعی کشور ما می باشد. در جریان تکامل این روند، این بورژوازی ملی است که بتدریج به زائد بورژوازی بزرگ وابسته تبدیل می شود و هرگونه استقلال و شخصیت خود را از دست می دهد و دائماً تضعیف می شود. لذا جستجوی بورژوازی ملی در شرایط امروز ایران آنهم به امید آنکه معجزه سیاسی واجتماعی بکند، کار عبثی است.

خامساً - لازم به تاکید است که علیه غم اعتقاد راسخ به مطالب فوق الذکر و در مورد وابستگی بورژوازی ایران با هزاران رشته به امپریالیسم و ضعف فوق العاده بورژوازی ملی از نظر اقتصادی و سیاسی مخطا خواهد بود اگر ما این وابستگی را بصورت جامد و قشری و مکانیکی آن در نظر بگیریم. در دنیایی که سیستم امپریالیسم جهانی غرق در تضاد و مشکلات عظیم است و کلاً تضعیف می شود حتی در داخل یک سیستم امپریالیستی تضاد فراوانی وجود دارد و وجود اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در تشدید این تضادها و ایجاد جو سیاسی و اقتصادی و نظامی دائماً شرایط تازه ای را فراهم میکند.

تصور اینکه دولتهاهی نظیر ایران بصورت مهرب عمل نکنند، يك بلاهت سیاسی و سكتاریسم كامل خواهد بود. در شرایط ضعف عمومی امپریالیسم و بخصوص با تقویت بنیه اقتصادی و مالی بورژوازی ایران که بتدریج می خواهد نقش "مینی امپریالیسم" را در منطقه بازی کند، پیدایش برخورد و تصادم و حتی تضاد كاملاً طبیعی است. بنظر من اشتباه فقط در آن است که اولاً - این برخورد و تصادم و تضاد را خاص بخش معینی از بورژوازی بکنیم (بخصوص جملات چنین استنباطی را بدهد که منظور بورژوازی ملی است) ثانیاً به آن محتوی ضد امپریالیستی واقعی بدهیم. لذا از آن مستقیم و یا غیر مستقیم این استنباط به دست بیاید که گویا در داخل همین دستگاه حاکمه الانهای ملی و ضد امپریالیستی عمل می کند (بخصوص اگر طرح قبلی را در نظر بگیریم که در چندین جا از دو گرایش در دستگاه حاکمه صحبت میکرد با وجود اینکه این جملات در طرح اخیر حذف شده اند ولی هنوز زمینه فکری آن از بین نرفته است).

من برای پاسخ به نکات فوق و همگون کردن این قسمتاز برنامه با قسمتهاي دیگر و اجتناب از هر گونه سوءتفاهم بکسانیکه در خارج از دستوری ما برنامه را مطالعه میکنند سه پیشنهاد زیرین را دارم:

۱- در صفحه ۱۲ بند ۱۰ بجای جمله "با اینکه امپریالیستها پایگاههای اقتصادی نیرومندی ۰۰۰ و دیگر کشورهای سوسیالیستی گردند" جمله زیرین گذاشته شود:

"ولی وجود و توسعه دائم التزاید پایگاههای نیرومند اقتصادی امپریالیستی در کشور ما و سیاست دولت وابسته ایران در جهت تشدید و تسریع روند در هم آمیختگی اقتصاد ایران با انحصارات جهانی و - سازمانهای چند ملیتی و سیاست نظامی گریزناگسیخته و تجاوز کارانه دولت ایران و ایفا نقش زائد ارم در منطقه، مشابه جریان مخالف در جهت توسعه روابط دوستانه با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی عمل میکند و آنها در چهار وقفه و رکود میسازد."

۲- در صفحه ۲۰ آخرین پاراگراف بند ۳۶ بجای جمله "از سوی دیگر قشرهای مختلف ۰۰۰ الی آخر پاراگراف" جمله زیر گذاشته شود "از سوی دیگر قشرهای مختلف از بورژوازی ایران با شدت و ضعف متفاوت بر سر تصرف بازار داخلی هر سر مواضعا صرفه تر بسود خویش از یکطرف و مجموعه بورژوازی و دولت ایران بر سر چانه زدن برای تخصیص بیشتر از سهمیه ایکه انحصارات جهانی و سازمانهای چند ملیتی از ثروتهای ملی کشور ما به چپاول میبرند از طرف دیگر، گاه و بیگاه با سرمایه داری امپریالیستی برخورد و تصادم در میگیرد. این برخورد و تصادمات متناسب با تحول بنیه اقتصادی بورژوازی ایران متناسب با تحولات وضع جهان و ایران، متاثر از روند در هم آمیختگی بورژوازی ایران با انحصارات بین المللی میتواند با قوت و ضعف متفاوتی بروز بکند. روشن است که چون بورژوازی ایران در مجموع خود و دولت ایران با هزاران رشته به امپریالیزم جهانی مربوط میشود و از انقلاب هراسان است، لذا میکوشد تا اختلافات و تصادمات را از طریق سازش حل کند و قادر نیست که از خود قاطعیت و پیگیری نشان بدهد."

III - درباره بخش دولتی و خصوصی اقتصاد

در صفحه ۲۱ بند ۹ از دو گرایش سخن میرود. گرایش مردم و گرایش سرمایه داران بزرگو در این میان دولت است که بعضی نوسانات دارد ولی بطور کلی از دعاوی سبطه جویانه سرمایه داران بزرگ حمایت میکند مردم ایران هم (که دقیقاً معلوم نیست کجا و کد امطبقات) از بخش دولتی و تسلط آن بر بخش خصوصی حمایت میکنند. با خواندن این پاراگراف به ترتیبی که تنظیم شده است، چنین استنباطی دست میدهد که گویا دولت در مسئله بخش عمومی و خصوصی موضع بیطرفی دارد که تحت فشار این یا آن گرایش به این یا آن جهت از دو گروه متضاد و متخاصم (مردم و سرمایه داران بزرگ) تمایل پیدا میکند و یا - میتواند پیدا بکند. در صورتیکه بررسی این موضوع بدون يك برخورد و تحلیل طبقاتی غیر ممکن است. لنین می آموزد که در مسئله سرمایه داری دولتی باید دید کد امطبقه یا طبقات پشت سر آن قرار دارد و کد امطبقه یا طبقات از آن بهره مند میشود. در اینجا باید قبل از همه به این سؤال پاسخ داد. دولت که دولت. دولت کد امطبقه یا طبقات میباشد. اگر این تعریف درست است که "سرمایه داری

دولتی در کشورهای عقب مانده بشکل خاصی از شیوه تولید سرمایه داری است و که این سیاست اقتصادی آگاهانه از جانب محافل حاکمه این کشورها انتخاب شده است تا بهد استفاد و حد اکثر از منابع و ثروت‌های ملی تاهملت در جهت توسعه سرمایه داری و دستگاه دولتی و امکانات آنرا بطور مستقیم و موثر در عملیات کسازفرمائی و سرمایه گذاری بکار ببندد از " در آنصورت کاملاً طبیعی خواهد بود که دولت سرمایه داران بزرگه بخش دولتی را در جهت رشد و تقویت همه جانبه بخش خصوصی بکار ببندد از و هدایت نماید و از دعاوی سيطرة جویانه آنها حمایت بکند . اگر زیربنای اقتصادی ایران عمدتاً بر مبنای سرمایه داری استواراست و دولت با تمام نیرو برای گسترش آن تا اقصی نقاط کشور میکوشد و در آنصورت چطور میتوان انتظار داشت که دولت سرمایه داران در جهت تضعیف بخش خصوصی بر بیاید ؟ مگر اینکه ادعا بشود که دولت در ماوراءطبقا استقرار دارد و یا لاقلاً نسبت به آنها بیطرف است . نکته دیگری که باید تاکید بشود این است که از نظر مردم ایران و بطور دقیقتر از نظر طبقات زحمتکش ایران مسئله عمده این نیست که کدام بخش (دولتی یا خصوصی) درصد بیشتری از تولیدات ناخالص ملی را در اختیار دارد ، و یا اینکه کارگر و زحمتکش ایرانی توسط مدیر کل منتصب از طرف وزیر صنایع استثمار میشود و یا توسط مدیر کل منتصب از جانب رضائیهها و ثابت پاسال ها مسئله عمده و اساسی از نظر زحمتکشان ایران دید ستاوردن قدرت حاکمه و بکار انداختن اقتصاد کشور در جهت تامین احتیاجات مادی و معنوی خلق میباشد .

برنامه حزب ما باید برنامه تجهیز کننده باشد و برخورد ها و تحلیل‌های ما باید از دیدگاه طبقاتی باشد . در هر مسئله اقتصادی و اجتماعی و سیاسی باید به این نتیجه خواننده را رساند که باید مشکل شد و مبارزه کرد و حکومت را بدست گرفت . من برای پاسخ به مجموعه نکاتی که فوقاً ذکر کرد پیشنهاد میکنم که پاراگراف ۹ از صفحه ۱۲ حذف شده و بجای آن پاراگراف زیر جانشین بشود :

" در صنایع ایران در بخش خصوصی و دولتی وجود دارد . در مجموعه حیات اقتصادی ایران بود در عرصه های مختلف آن (مانند صنایع بانکداری ، بازرگانی ، خدمات ، حمل و نقل و کشاورزی و غیره) دولت نقش بزرگی ایفا کرده که باز هسقط و دامنه بیشتری یافته است . ولی از آنجائیکه دستگاه دولتی نمایند سرمایه داری وابسته و زمینداران بزرگسپا باشد ، دائماً از دعاوی سيطرة جویانه آنها حمایت مینماید و سیاست خصوصی کردن بخش‌های مهمی از موسسات و کارخانجات دولتی و تقویت روز افزون بخش خصوصی را بانحاط مختلف تعقیب میکند .

با وجود آنکه پایه های مادی بخش دولتی از راه ثروت‌های تاهلی و مالیات‌های غیر مستقیم کبار سنگین آن به دوش توده های زحمتکش قرار نارد تامین میگردد و دولتها ی سوسیالیستی برای تقویت بنیه اقتصاد ملی ایران بتوسعه و تقویت بخش دولتی ککهای ذیقیمی کرده اند معضداً بعلمت‌های طبقاتی ضد خلقی دولت ایران . بخش دولتی بجای خدمت به مردم و اکثر زحمتکشان شهر و ده ، قبل از همه و کلاً در خدمت طبقات استثمارگر سرمایه دار و زمین داران بزرگ قرار دارد .

مردم ایران که بحق خواستار تقویت همه جانبه بخش دولتی و هدایت آن در جهت تقویت مالم اقتصاد ی بهبود شرایط مادی و معنوی زحمتکشان شهرو ده هستند ، بیش از پیش باید این اعتقاد میرسند که راه رسیدن به هدف‌های فوق جز با واژگون کردن رژیم وابسته کمونی و تغییر بنیاد ی در ترکیب طبقات حاکم بنفع طبقات زحمتکش امکان ناپذیر میباشد .

چنانچه ملاحظه میشود در این طرح پیشنهادی روی جنبه طبقاتی دولت تکیه شده و علت حمایت او از دعاوی سيطرة جویانه سرمایه داران بزرگه همین مسئله مربوط شده است . ثانیاً بعضاد بین شرکت مردم در تقویت بخش دولتی و توزیع غیر عادلانه ثروت‌های مولده اشاره شده است . و بالاخره نتیجه گیری اینست که جز با واژگون کردن رژیم کمونی و تغییر بنیاد ی در ترکیب طبقات حاکم نمیتوان خواست‌های واقعی مردم را در هدایت بخش دولتی در جهت منافع مردم عملی نمود .

IV مسئله راه انقلاب

با وجود آنکه در بند ۳ از صفحه ۲۳ مطالب درستی‌های آمده است معذالک موضوع کلیدی راه انقلاب ایران همانطور در ابهامانده و در شکل حاضر گمراهنکننده است. با تمام کوششی که برای فهم موضوع رفقا میکنم، صادقانه باید اظهار بکنم که علت اینهمه لجاجت رفقا را در طرح و دفاع از یک‌تزنادرست نمی‌دانم موقمی بود (تا همین دو سال پیش) که رفقای ده‌اوم شعار سرنگونی را مطرح نیکردند و از حملات مستقیم و مستمر (آنچنانکه در حال حاضر میشود) نسبت به شاه خود داری‌مینمودند (البته نه آن خود داریها و نه علل تغییر مشی هیچوقت بطور قانع‌کننده و سریعی توضیح داده نشدند بهر حال چون موضوع اصلی بحث مانیست از وارد شدن در آن خود داری‌میشود) بهر حال آنچه منظوم میباشد اینستکه آنوقت نوعی هم آهنگی بین راه مسالمت‌آمیز و آن طرح قبلی برنامه و آن شعار های دیگر رهبری نظیر عمده کردن مبارزه برای تامین آزادیهای دیمکراتیک در ایران، طرح مسئله علنی شدن حزب توده ایران و غیره وجود داشته است.

ولی حالا که در طرح برنامه اخیر حزب و در بالای همان صفحه ۲۳ بند ۱ اعلام میشود که "شرط ضرور تحول انقلابی در ایران در مرحله کنونی واژگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی و شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن به حاکمیت سرمایه داران بزرگ و زمینداران بزرگ است." و در صفحه ۱۵ ماده ۱۸ قید شده است که "قدرت دولتی در کشور ما عملاً بصورت سلطنت مطلقه و تمرکز قوای سه‌گانه در دست شاه اعمال میگردد و سیاست ضد دیمکراتیک رژیم بصورت حکومت پلیسی (تسلط ساواک) تبدیل ارتشیه افزایشی برای سرکوب جنبش خلق و سلب آزادی اجتماعات و احزاب ملی و - دیمکراتیک و ایجاد حزب ارتجاعی واحد دولتی ۰۰۰۰ و غیره" - حالا که در گزارش سیاسی ده‌اوم به پلنوم ۱۵ یکقدم به پیش برداشته شده و اظهار میشود که "خصالت اساسی این مرحله جدید در سیاست داخلی رژیم گام برداری در راه فاشیستی کردن حیات اجتماعی کشور تحت‌الوای آنتی کونیسم و آنتی سوریسیسم است و مظاهر اصلی این سیاست عبارتند از: توسل به اصل فاشیستی پیشوایی بمنظور تحکیم و بسط دیکتاتوری فردی شاه در کلیه امور کشور ۰۰۰ اجباراً عموم مردم به عضویت در حزب واحد مورد فرمان شاه" و در جای دیگر "واکثرفشاه در برابر این اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی گام گذاری به مرحله جدیدی از سیاست ضد دیمکراتیک با استفاده از اسلوبهای آشکارا فاشیستی است" و در جای دیگر "بدیگر سخن سراسر جامعه ما رفته رفته بصورت سرباز خانهای در میاید که پذیرش اجباری نظام شاهنشاهی شرط زنده ماندن و زندگی کردن در آن اعلام میشود" - آنوقت این سؤال که در پلنوم ۱۵ هم مطرح کردم، طرح میشود که این رژیم فاشیستی و مطلقه را با کدام ابزار و وسایل و امکانات مسالمت‌آمیز میخواهیم از میان برداریم؟ احزاب کونیست نظیر فرانسه و ایتالیا و انگلستان و غیره که راه مسالمت‌آمیز را انتخاب کرده‌اند، در کشورهایی فعالیت میکنند که قانونی وجود دارد و اصول دیمکراتیک رعایت میشود و به رای عمومی احترام گذاشته میشود. تازه حتی از همین مالک هم اگر روزی زحمتکشان اکثریت آراء را در انتخابات بدست آورند، برای آنکه نمایندگان خلق بتوانند داخل مجلس شده و دولت خلقی را انتخاب بکنند، باید میلیونها کارگر با تظاهرات خیابانی خود مجلس را محافظت کرده آخرین مقاومت بورژوازی را خنثی نمایند. حتی خالصترین راه مسالمت‌آمیز اشکالی از قهر را به همراه خواهد داشت. تازه برای رسیدن بهمین پیروزی، دهها سال مبارزات علنی و تودهای و طبقاتی زحمتکشان ضروری بوده است. و شرط لازم همه آنها وجود شرایط دیمکراتیک در کشور میباشد. البته من راه مسالمت‌آمیز را محدود به مبارزه پارلمانی نمیکنم. راه مسالمت‌آمیز وسیعتر و جامعتر است ولی آنچه که در این راه انقلاب انکار ناپذیر است و صفت مشخصه آن است، همان وجود امکانات دیمکراتیک برای فعالیت مردم و اعمال قدرت توده‌هاست.

بنظر میرسد که در عین حال اختلافی هم در مفهوم راه مسالمت‌آمیز و قهر آمیز وجود دارد. در آخرین طرح برنامه که در پلنوم توزیع شد، قید شده است که "۰۰۰ بر حسب شرایط تاریخی، از دوراه یعنی مسالمت‌آمیز و یا راه غیر مسالمت‌آمیز (یا بعبارت دیگر غیر مسلحانه و مسلحانه) انجام گیرد." - در

طرحی که در فوریه ۱۹۷۵ به اعضاء پلنوم ارسال شده است، همین مطلب فوق تکرار میشود و اضافه بر آن در صفحه ۲۴ قید شده است که "حزب توده ایران ۱۰۰۰ بر آنست که هر شیوه‌های اعم از مسالمت آمیز و یا قهر آمیز (مسلحانه) که بتواند ۱۰۰۰ الی آخر " . باین ترتیب از مطالعه آنها واسناد دیگر حزبی روشن میشود که در نظر رفقای هه‌انفاهیم غیر مسالمت آمیز، قهر آمیز و مسلحانه یکی است و در بین آنها هم عملیات مسلحانه چه بصورت قیام مسلحانه و یا جنگهای تودهای چریکی صفت مشخصه است و راه مسالمت آمیز هم همه راههای دیگری است که مسلحانه نباشد .

اگر استنباط من درست باشد در آنصورت در سیستم فکری رفقا پرتغال فاشیستی سالازار که در آن ارتش عامل اسلحه - شرکت اصلی و تعیین کننده داشت همانقدر راه مسالمت آمیز بود ماست که بحکومت رسیدن مثلا آئنده در شیلی . حال آنکه بعقیده من پرتغال یکی از اشکال قهر آمیز انقلابی است و هر راه قهر آمیز (که مفهوم بسیار وسیعتر و متنوع تری را بیان میکند) لازم نیست که بشکل مبارزات مسلحانه (قیامها جنگ تود های) باشد .

نکته دیگری که لازم تذکر است اینست که در برنامه ذکر شده است (صفحه ۲۴) که " بهمین جهت حزب توده ایران هیچیک از دوره را از پیش مطلق نمیسازد و بر آنست که هر شیوه‌های اعم از مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز که بتواند در شرایط مشخص راه پیروزی خلق را باز کند مورد پشتیبانی او قرار گیرد، سودمند است " . در اینجا موضوع بترتیبی مطرح شده است که گویای مسئله ثنوریک مجرد مطرح استو یا ما در خلا زندگی میکنیم ، و لذا چنین جواب کلی و تا اندازهای سر بهوا داده میشود و در پاسخگویی مستقیم طفره میرویم . حزب ما که مردم را بیمارزه میطلبد و خواهان سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی است ، در شرایط و در کشوری قرار دارد که فاشیسم حکومت میکند و هر گونه آزادی از مرد سلب شده است، از چه راه میخواهد بههدف خود برسد ؟ و چگونه میتواند آنرا عملی بکند ؟ سوال اینست و از جواب صریح و روشن نشود روی برگرداند . اینکه اگر شرایط و اوضاع و احوال روزی عوض بشود ما راه انقلاب را تغییر میدهیم و بنا آن متناسب خواهیم کرد مورد قبول همه است و لسی امروز و با این شرایط چه میکنیم ؟ نظر من اینست که رفقا لااقل باید با اضافه کردن جمله زیر در - برنامه موافقت کنند تا راه هر سو تعبیر و تفسیری تا اندازه زیادی بسته شود .

بآخر پاراگراف اول از صفحه ۲۴ (قبل از بند ۴) پاراگراف زیر اضافه بشود :

" معهدا لازم بتاکید است که تا وقتیکه شرایط فعلی اختناق و ترور فاشیستی حکمفرما است ، تا وقتیکه از هر گونه فعالیت دمکراتیک احزاب ، سندیکا ها و سازمانها تودهای جبر جلو گیری میشود و کوچکترین اعتراض یا گلوله و زندان پاسخ داده میشود و اعمال قهر دستور روز دستگاه حاکمه است در چنین صورتی یعنی در شرایطی که رژیم راه هر گونه تغییر مسالمت آمیز را بسته است و روشن است که تحول بنیادی جامعه ما که شرط ضرور آن در مرحله کنونی و ازگون کردن رژیم پوسیده سلطنتی ، شکستن دستگاه دولتی ارتجاعی و پایان دادن بحاکمیت سرمایه داران و زمینداران بزرگ است ، بدون اعمال قهر توده ها امکان پذیر نخواهد بود . "

اینها بود نکات اساسی انتقاد من بطرح برنامه و مقارن پیشنهادات کوچکی هه بود که روی طرح برنامه بعمل آمد و در جلسه در اختیار رفیق جواد قرار دادم . تقریبا همه این پیشنهادات هم به آن رفیق داده شده اند و اینجا با توضیح علل آنها تکرار میشود . مطلب دیگری هم در مسئله ملی تهیه کرده بودم که فعلا از طرح آن خودداری میکنم . همانطوریکه در آغاز عرض کردم ، نظریات اصلاحی صرفا و بقصد بهبود برنامه با توجه بانچه که معمولا در خارج از مهاجرت سوسیالیستی مورد علاقه و توجه است تهیه شده اند . رجاء واثق دارم که اگر این اصلاحات در برنامه بیایند ، انقلابیون بیشتری به حزب توده ایران جلب خواهند شد .

با درود های یقیقانه

بابک

یادداشت درباره استعفانامه‌ها

این استعفانامه بلافاصله بعد از پلنوم پانزدهم، در اوایل اوت ۱۹۷۵ تهیه شد و در اکتبر همان سال از طریق دبیر اول حزب (ره اسکندری) به هیات اجرایی ارسال گردید. هدف نهایی انتشار آن بود تا بدان وسیله رفقای حزبی را متوجه وضع نامسا من داخلی رهبری بنمایم تا این امید که رفقای حزبی در فکر راه و چاره بیافتند و قدم در راه نجات حزب بگذارند. در مسافرت رفقا اسکندری و قدوه به پاریس که بدنیال تلفن رفیق کیانوری صورت گرفت، رفقا مصرانه از من خواستند که از تعقیب استعفا و پیرو عینی کردن آن در خارج خودداری نمایم. رفقای حزبی نزدیک دیگری هم مرا به انصراف از آن تشویق نمودند. نگرانی رفقا این بود که انتشار آن پس از تصویب برنامه جدید حزب و در جو شدید ضد تودهای آنروزها صدمات جبران ناپذیری بزند. طبرغم امتناع و میل باطنی تکمیل کردم و از تعقیب آن منصرف شدم و قرار شد که مسکوت بماند. متأسفانه گذشت بیش از ده سال نشان داد که ضعف‌های اصلی مندرج در این استعفانامه چه صدماتی به حزب توده ایران وارد ساخته. این استعفانامه نشان میدهد که بسیاری از مسائل و مشکلات بنیادی امروزی رهبری ریشه‌های تاریخی دارد. منتهی اینک به ابتدال کشیده شده است. باشد که انتشار عینی آن بعد از دهسال بتواند در مبارزه عمومی ما بساری احیا و سالم سازی نهایی حزب توده‌های ما نقش آگاه‌گرانه‌ای داشته باشد.

بابک

به هیات اجرایی کتبه مرکزی حزب توده ایران

بدینرسید با اطلاع رفقا سرسام که از تاریخ ایشاد این نامه از عصریت خرد مصران
مشاوریت مرکزی حزب توده ایران استعفا میدهم. خواهش من برای آگاهی رفقای حزبی اطلاع
نیرا در کتبه از سه دلیل شروع در مردم بعد فاصله به از دریافت این نامه بیجا برسانید.

اطلاع میدهد

« بدین وسیله استعفا می‌خورد از کتبه مرکزی حزب توده ایران مصران مشا در اطلاع
رفقای حزبی سرسام. دلایل این استعفا در نامه جداگانه‌ای به کتبه مرکزی تر فرست
داد شده است. بابک امیر خسروی اکتبر ۱۹۷۵ »

انید دلایل آن. بتر از همه دوست اطمینان بهم که با نظر یکبار بار رفقا نامه
تاکید کرد. از من همیشه کوشش کردم که در اعمال و کردار خود صادق باشم. ایمانم که صرف کتبه
مرکزی را ترک میکنم در حقیقت بنا به سبب صداقت با حزب در جهان ام است که عمر میکنم.
این تصمیم در حقیقت بنا به یکی از اشغال در ظاهر مبارزات داخل حزبی، مبارزه علیه بنده دست
تقصیر اشغال اصلیت حزبی و اساساً از طرف ۱۰۵ آغاز کرده‌ام که در پلنوم ۱۱۸ صورت گرفت.

به هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

بدینوسیله با اطلاع رفقا میرسانم که از تاریخ انشاء این نامه از عضویت خود بعنوان مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران استعفا میدهم. خواهشمندم برای آگاهی رفقای حزبی اطلاعیه زیر را در یکی از اولین شماره های مردم بلافاصله بعد از دریافت این نامه بچاپ برسانید.

اطلاعیه

"بدینوسیله استعفای خود را از کمیته مرکزی حزب توده ایران بعنوان مشاور با اطلاع رفقای حزبی می-رسانم. دلایل این استعفا در نامه جداگانه ای به ه.د.ا. کمیته مرکزی توضیح داده شده است.
بابک امیر خسروی - اکتبر ۱۹۷۵"

اینک دلایل آن. قبل از همه لازمست اطمینان بدهم که همانطوریکه بارها رفقا تأیید و تأکید کرده اند، من همیشه کوشش کرده ام که در اعمال و کردار خود صادق بمانم. الانهم که صفوف کمیته مرکزی را ترک میکنم در حقیقت بمناسبت صداقت با حزب و وجدان ام هست که عمل میکنم.

این تصمیم در حقیقت بمثابه یکی از اشکال و مظاهر مبارزات داخل حزبی، مبارزه علیه بند و بست و نقض آشکار اصولیت حزبی و اساسنامه از طرف ه.د.ا. اتخاذ کرده ام که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفت.

لازمست يك نکته دیگر را هم تذکر بدهم که با وجود آنکه تصمیم من مبنی بر کناره گیری از ترکیب کمیته مرکزی بصورت انعکاس قطعی نسبت بان اعمال و شیوه های نادرست تشکیلاتی که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفته میباشد. ولی روشن است که انباشت تجربیات تلخ و رنج آور ۱۹ سال شرکت و فعالیت من در پلنومهای کمیته مرکزی (از پلنوم چهارم به بعد) زیربنای چنین تصمیمی را تشکیل میدهد. متأسفانه نداشتن وقت کافی در حال حاضر امکان پرداختن بآنها را نمیدهد.

از آنجائیکه ه.د.ا. فعلی همان ه.د.ا. است که اعمال و رفتار آن در این نامه مورد ایزاد و انتقاد است. و با در نظر گرفتن این واقعیت که تصور تشکیل پلنوم دیگری از جانب همین ه.د.ا. تا وقتیکه حادثه فوقالعاده و غیر مترقبه ای پیش نیاید خیال خامی بیش نیست، لذا سالهای درازی همان شیوه های کار تحمیل شده به پلنوم ۱۱۵ به تمام حزب توسعه داده خواهد شد، در چنین صورتی برای من راهی جز همین فریاد و اعتراض باقی نمانده است. مسئولیت اینکار و این تصمیم و عواقب ناشی از آن (هرچه که

باشد که پیش بینی اشرفلا ممکن نیست) بعهد ه.د.ا. رفقای از ه.د.ا. است که در تحمیل نظریات و شیوه های نادرست و غیر حزبی لجوجانه اصرار و رزیده و خیال میکردند که بر قبرستان ها حکومت میکنند

همانطوریکه فوقاً ذکر شد، البته پلنومهای گذشته ملو از حوادث نومید کننده و یاس آورید. کافیت

پلنوم وحدت (وحدت حزب و فرقه، دعواهای جلسه)، پلنوم نهم (اختلاف حزب و فرقه)، پلنوم دهم

(مسئله رفیق رادمنش در ارتباط با جاسوسی پسران یزدی) پلنوم ۱۱۱ ام (حوادثی که در اطراف اخراج

قاسمی و فروتن پیش آمد)، پلنوم ۱۱۴ ام (مسئله رفیق رادمنش در ارتباط با جاسوسی شهرپاری) را

بخاطر آوریم. طبیعی است که کناره گیری امروزی من از ترکیب کمیته مرکزی بدون شك متأثر از همین نوع

تجربیات و مشاهدات حوادث پلنومهای گذشته بوده است. ولی آنچه که مرا نکمیداشت از جمله این

نکته بود که در گذشته لااقل صورت ظاهر لگالیته حزبی حتی المقدور حفظ میشد.

پلنوم ۱۵ از این جهات پایان پایانها بود. خلاصه آنکه ه.د.ا. يك سری تصمیمات گرفته بود که اساس

آنها بر پایه کتا رآدن و مصالحه سه نفری رفقا اسکندری، کیانوری و غلام یحیی بود که اسم آنها کیانوری

"سازش اصولی" گذاشت! اعضا ه.د.ا. هم عملاً جبهه واحدی در برابر بقیه اعضا کمیته مرکزی تشکیل

داده بودند و برای حفظ این "هدردی و وحدت" زیر هر عمل و مانور غلط و غیر تشکیلاتی و مغفایر

اصول و اساسنامه حزبی صحنه گذاشتند تا این "سازشهای اصولی" جامه عمل بپوشد. بعضی از رفقای

ه.د.ا. که معمولاً از پرچانه ترین افراد کمیته مرکزی هم هستند تقریباً صحبتی در طول پلنوم ننمودند و

اگر مطلبی هم می‌گفتند فقط برای دفاع و توجیه این بی قاعده گپها و نقض اصولیت‌های حزبی بوده است. کار آنها فقط دست بلند کردن و صحنه گذاشتن و تاملین اکثریت بود. بعضی از این رفقا در خارج از جلسه و بعد از پلنوم بما می‌گفتند که مخالف بوده اند. ولی معلوم نیست که چه تعهداتی وجه حسابهای یک عضو کمیته مرکزی را مجبور کرده بود که در جلسه پلنوم علیرغم عقیده و وجدان خود رای بد دهد و چنین سنت شومی را سبب گردد.

با وجود آنکه در آغاز کار پلنوم اعضا کمیته مرکزی از خود مقاومت جدی در برابر تحمیلات ه.ا.۰ نشان دادند، متأسفانه ضعف عمومی عده ای از افراد کمیته مرکزی و "ناعلاجی" عده دیگر از آنها یک حق رای داشتند و در پلنومهای گذشته هم همین مناسبات ضرر زدند و شرایط لازم را برای تحمیل نظریات هر کس و هر گروهی که قوی بود فراهم آوردند. کار را بد آنجا کشاند که مقاومتها بتدریج تقلیل یافت و در آخر کار به تسلیم انجامید.

اینکه لازمست جریان وقایح پلنوم را آنطوریکه اتفاق افتادند و بر اساس اطلاعاتی که من دارم به ترتیب وقوع آنها تجزیه و تحلیل بکنم تا صحت احکام بالا روشن گردد. (۱)

پلنوم کار خود را با مسئله بابا زاده آغاز کرد. ه.ا.۰ رفیق بابا زاده را بر اساس راهنامه‌های اداره کارگزینی راه آهن آذربایجان شوروی مطرح شده بود به پلنوم دعوت نکرده بود. و از پلنوم میخواست که با ما موریت بدهند که باین اتهام رسیدگی بکنند و جریان را به پلنوم آیند. گزارش بد ه.ا.۰ در مقابل سو-ال من که ه.ا.۰ در چه تاریخی از مضمون نامه اداره کارگزینی با خبر شد. است، معلوم شد که لااقل هفت ماه میگذرد. باین ترتیب روشن شد که مسئله رسیدگی بهانه است و نخواستند بابا زاده در این پلنوم شرکت بکند. این مطلب از توضیح عجیب و در عین حال خطرناک (از نظر نحوه برخورد به مسائل و شیوه ایجاد شبهه و ترس) رفیق کیانوری آشکار شد. کیانوری در توضیح اینکه چرا بابا زاده را دعوت نکرده ایم گفت که "اخیراً در غرب انستیتوی تشکیل شده است که کارش تبلیغات ضد شوروی و حزب تودا ایران است. این انستیتو از جمله بنگاه انتشاراتی بنام مزدک دارد که در رأس آن شاکری قرار دارد. فرد اخیر تصمیم گرفته است که مسافرتی بایرمنستان و آذربایجان شوروی بکند و مدارک علیه حزب توده و شوروی جمع آوری بکند. از آنجائیکه در این پلنوم مسائل بسیار مهمی مطرح خواهد شد!! اگر شاکری در باکو بابا زاده را ببیند و از جریانات پلنوم با خبر بشود آنها را در غرب منتشر خواهد کرد!!" در ضمن بگویم که این انستیتوی نامرئی از آن نوع اختراعات فکری کیانوری است که بطور معمول در مباحثات در موارد لازم برای پیشبرد نظرش پرتاب میکند. بهر حال با این توضیح و استدلال روشن شد که تصمیم اصلی ه.ا.۰ این بوده است که بابا زاده را به پلنوم دعوت نکنند و پیشنهاد ه.ا.۰ برای رسیدگی بآن کلاه شرعی بوده است. عکس العمل ما هم در پلنوم قبل از همه باین مناسبت بود که دیدیم ه.ا.۰ صادقانه عمل نمیکنند. چیزی بما میگوید. ولی نیت دیگری دارد. مسئله مبارزه با فساد در رهبری حزب چیزی نیست که از این پلنوم به پلنوم دیگری موکول بشود. اگر رفقای ه.ا.۰ نسبت بعمل بابا زاده حساسیت واقعی و جدی داشتند، در همین فرصت هفت ماهه میبایستی بعنوان ضروری ترین کارها بآن رسیدگی میکردند و جریان را به پلنوم گزارش میدادند و مسلماً در صورت صحت اتهام نه فقط میبایستی او را از کمیته مرکزی اخراج نمود بلکه چنین فردی شایستگی عضویت در حزب را هم نداشت.

از طرف دیگر عکس العمل ما برای مقابله با زورگویی، تحمیل نظریات و علیه نقض اساسنامه حزب از طرف ه.ا.۰ بود. زیرا این شتری است که با شکل مختلفه میتواند در خانه هر کسی بخوابد. ایراد اصلی که اعضا پلنوم با تفاق آراء (بجز رفیق لاهوردی که ایشان متأسفانه از طرف دانشیان نمایندگی داشت که در غیاب او خلا ه.ا.۰ را پر بکند) این بود که بر اساس نص صریح اساسنامه و سنن

(۱) این نامه را در اصل برای رفیق طبری که در پلنوم نبود تهیه کرده بودم. با وجود آنکه بعلت رعایت حال مزاجی اش از ارسال آن صرف نظر کردم و برابر ه.ا.۰ میفرستم، ولی تغییری در فرم آن ندادم. زیرا از یکطرف وقت زیادی ندارم، ثانیاً هنوز هم امیدوارم که او بتواند از آن با خبر بشود.

پلنومهای حزب توده ایران، ه. ۱۰۰ حق ندارد که يك عضو کمیته مرکزی را بجلسه پلنوم دعوت نکند. تبصره دوازدهم اساسنامه تاکید میکند که "در جلسه ای که رفتار و فعالیت وی (منظور عضو حزب است) رسیدگی میشود شرکت کند". طبعی است که اجرای این ماده بطریق اولی در مورد اعضا کمیته مرکزی لازم الاجراست. رفیق اردشیر بسابقه امر در مورد کشاورز اشاره کرد که در پلنوم ششم که وضع او رسیدگی میشد ه. ۱۰۰ وقت او را به پلنوم دعوت نکرده بود. پلنوم ه. ۱۰۰ را مجبور کرد که او را بجلسه بیاورد و سپس موضوع او در حضور خودش رسیدگی شد. در موارد دیگر هم بهمین ترتیب عمل شده است. در پلنوم ۱۲ ام که موضوع اخراج قاسمی و فروتن و تعلیق سخاوی مطرح بود آنها حضور داشتند و در موقع رای گیری حدنصاب را با در نظر گرفتن آراء آنها تعیین شد و خود آنها در رای شرکت کردند. در پلنومهای ۱۰ و ۱۲ که موضوع جاسوسی یزدیها و شهریار ی مطرح بود که بهراتب خطر سیاسی آنها بیشتر بود مانع آن نشد که رفیق زادمنش در جلسات و بحثها شرکت فعال داشته باشد. بنا بر این این سیاست يك بام و دو هوا چه معنی داشت که ه. ۱۰۰ تا حد انقطاع پلنوم روی آن اصرار ورزید؟

در جریان بحث صحبت از این بیان آمد که ه. ۱۰۰ میتواند بر اساس تبصره اول ماده ۸ اساسنامه او را از عضویت کمیته مرکزی معلق سازد. رئیس جلسه (رفیق اسکندری) که بر اساس موضع گیریهای ناطقین متوجه شده بود که اکثریت پلنوم با نظر ه. ۱۰۰ مخالف است از این فکر استفاده کرده و وقت بسیار خوب ما پیشنهاد خود ما را عرض میکنیم و پیشنهاد تعلیق را میآوریم. (البته احتیاجی هم با ستفسار از رفقای ه. ۱۰۰ که گوش تا گوش نشسته اند وجود نداشت زیرا مثل تن واحد عمل میکردند). در مقابل اعتراض ما که در جلسه پلنوم دیگر ه. ۱۰۰ وجود خارجی ندارد، این مانور هم بناچار خنثی شد. رفقای ه. ۱۰۰ در يك ناعلاجی و ندانم کاری عجیبی گیر کرده بودند. زیرا "شکست" آنها در آغاز جلسه طرحهای بعدی آنها را که مهمتر بودند بخطر میانداخت. چون مرال مقاومت اعضا کمیته مرکزی را بالا میبرد و وانگهی رای بابازاده هم مهم بود. بعلمت عدم شرکت رفقا طبری و غلام یحیی وضع ه. ۱۰۰ از نظر تعداد آراء بسیار متزلزل بود و واقعاً بموئی بسته بود. رای گیری بعدی نشان داد که ه. ۱۰۰ در اقلیت قرار دارد. در مقابل چنین وضع پریشان رفیق ۰۰۰۰ به دادشان رسید و نجاتشان داد. با توجه باینکه ۰۰۰۰۰ بخوبی میدانست که کاری که میکند بر خلاف نص صریح اساسنامه است. شخصاً برای کار او توضیحی جز جنبه ساز-شکارانه عملش ندارد. البته پیشنهاد... چیزی جز تکرار پیشنهاد آخری رفیق ایرج یعنی همان تبصره ماده ۸ اساسنامه درباره تعلیق بابازاده و دادن ماموریت به ه. ۱۰۰ برای رسیدگی بکار او نبود. منتهی این بار همانرا بعنوان عضو کمیته مرکزی مطرح میکرد و باین بهانه برای ه. ۱۰۰ می پیوست و همین کافی برای کسب اکثریت بود.

این پیشنهاد بدلائل زیر مغایر اساسنامه بود:

اولا- قبل از همه حتی اگر این پیشنهاد نص صریح اساسنامه هم بود میبایستی بابازاده در جلسه حضور میداشت و در رای گیری شرکت میکرد. همانطوریکه قبلاً ذکر شد بهمان ترتیبی که در مورد کشاورز و قاسمی و فروتن و غیره عملی کردید در مورد بابازاده هم میبایستی رعایت میشد. زیرا تا وقتی که تصمیمی طبق موازین اساسنامه درباره يك فرد کمیته مرکزی اتخاذ نشده باشد از نظر حقوقی هیچگونه تفاوتی بین آن فرد و دیگر اعضا کمیته مرکزی وجود ندارد. حساسیت جلسه باین مسئله از آنجهت بود که عدم رعایت این اصل اساسی میتواند موجب سوء استفاده های جدی و سنگینی باشد. آنهم در رهبری حزب ما که اختلافات سنتی وجود دارد که بارها در قطعنامه ها ذکر آن شده است.

ثانیا - تعلیق فقط از حقوق ه. ۱۰۰ است. در اساسنامه چنین حقی به کمیته مرکزی داده نشده است. ه. ۱۰۰ هم مسئله تعلیق را در فاصله دو اجلاس به پشت سر هم پلنوم کمیته مرکزی میتواند اجرا کند و موظف است مراتب را به نخستین اجلاس کمیته مرکزی برای اتخاذ تصمیم نهائی گزارش نماید. بنا بر این پیشنهاد يك نقض اصولی و آشکار اساسنامه حزبی بود. بنا بر اینچون تعلیق از حقوق کمیته مرکزی نمیشد، لذا محتوی تشکیلاتی تصمیم پلنوم لخراج موقت و مشروط بابازاده است که میبایستی با دسوم آراء انجام

میزرفت . در حقیقت هم پیشنهاد ... بر اساس تبصره ماده ۸ تنظیم شده بود و ماده ۸ مربوط به اخراج اعضا کمیته مرکزی می باشد که در آن حداقل دو سوم رای قید شده است . این مطلب بد زستی از جانب آذر نور تذکر داده شد . ولی نه برای این تذکر و نه برای تذکرات دیگر گوش شنوائی وجود نداشت . هـ ۱۰۱ یک رای کم داشت و با این تغییر موضع ... کار را تمام شده دید و با عجله آنرا پذیرفت و به رای گذشت و با ۸ رای در مقابل ۷ رای " برنده " شد .

آنوقت این هشلهف و نقض ابتدائی ترین موازین اساسنامه و زورچیان را رفقا " سطح عالی اصولیت ، قاطعیت " می نامند و در اطلاعیه خود بنام " روح وحدت و یکپارچگی که در تمام مدت تشکیل پلنوم حکمفرما بود " بخورد افراد حزبی و زحمتکشان کشور بدبخت ما می دهند . تازه میخواهند ما همان صحنه بگذاریم و باین ترتیب سند بی غیرتی و بی حمیتی خود را امضا کنیم .

مطلب دوم پلنوم موضوع احقاق حق رفیق مریم فیروز بود . ظاهر مطلب البته ساده و موجه است . در پلنوم پنجم بد نبال اختلافات سنتی عده ای از اعضا کمیته مرکزی (که اکثریت را هم بد نبال خود کشاندند) این موضوع را که مریم فیروز در کنفرانسوم سابقه حزبی کافی برای انتخاب شدن به عضویت مشاور کمیته مرکزی نداشته است ، بهانه قرار دادند و باین ترتیب با یک یا دو رای اضافی او را از ترکیب کمیته مرکزی کنار گذاشتند . ما همانوقت باین مسئله اعتراض کردیم و بخاطر دارم که موقع رای گیری جلسه را ترک گفتیم . همه میدانیم که اینکار بهانه بود و بقصد انتقام جوئی و دهن کجی به کیانوری انجام گرفت . والا خود مریم طرف مستقیم حمله نبود . اتهامات مسخره و ناروائی که عده ای به او بعنوان دختر فرمانفرما جاسوس انگلستان میزدند ، باز هم برای کوییدن و مبارزه با کیانوری بود . رفقا پرووکاسیونهای مستمر روستا و کشاورز ضحیره را حتما بخاطر دارند . تا همین چندی پیش که بین رفقا کیانوری و دانشیان را " آشتی " نداده بودند ، دانشیان از همین نوع اتهامات با ایشان وارد میساخت . حالا بعد از ۱۸ سال زنجیر عدالت بحرکت در آمده است . رفقا باین فکر افتاده اند که حقی از رفیقی ضایع شده است و باید جبران بشود و آورنده پیشنهاد آنهم همین افرادی می شوند که تا دیروز خصومت داشتند ؛ و این باز با تفاق آراء تأیید میشود (جز رفیق بقراطی که ساز تنها میزد و مختصر اعتراضی کرد و رای متمنع داد . از بین ۶ نفر افراد کمیته مرکزی حاضر در پلنوم ۱۱۵م که در پلنوم پنجم حق رای داشتند چهار نفر مخالف و دو نفر موافق مریمهاری داده بودند) .

واقعیات تلخ و رنج آور آستکه اینکار همه از جهت احقاق حق یک رفیق که تمام زندگی مادی و معنوی خود را در راه حزب فدا کرده است انجام میگیرد . و یا بمناسبت احقاق حق از یک رفیق کفریانی تنگ نظریها و حسابگریهای حقیرانه قرار داشته است انجام میگیرد . زیرا نه در این ۱۸ سال فاکت تازه ای بدست آمده است و نه رفقا در سن و سالی هستند که احيانا وجدانشان تغییر پذیر باشد . در حقیقت از رفیق کیانوری است که " احقاق حق " میشود . برای جلب سمپاتی و دلجوئی از ایشان و نشان دادن " نرمش " ، " گذشت متقابل " و بالاخره تأمین شرایط همان " سازش اصولی " کذائی است که اینکار هم صورت میگیرد . بنابراین چون صداقت در آن نیست از نظر من محکوم است ، ولو آنکه کار نیکوئی انجام گرفت .

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

بعد از این مقدمات (باضافه مسئله رفیق علوی) پلنوم وارد کارهای اصلی خود شد . موضع گیریها و مانورهای هیئت اجرائیه بخصوص دبیران در مسئله بازار آزاد نهی تشنج و دودستگی بین افراد هـ ۱۰۱ از یکطرف (که رویهم ۷ رای داشتند) و بقیه افراد کمیته مرکزی (که بکلی افراد نا-همگون و حتی متضاد ی را تشکیل میدادند و رویهم ۸ رای داشتند) بوجود آورده بود . لذا اقدامات و پیشنهادات نامفهوم هـ ۱۰۰ در موضوع تحول و یا تقویت رهبری که بصورت کثورتاسیون ۲۱ نفر منعکس میشد و لجاجت هـ ۱۰۰ در تحمیل نظریاتشان ، موجب مقاومت افراد کمیته مرکزی گردید . در مجموعه رفتار و نظریات رفقا هـ ۱۰۰ در این مورد است که جوهر و اساس این " سازش اصولی " کسه

من آنرا در پلنوم يك معامله غير اصولی خواندم آشكار ميشود . اينك توضيح و تحليل جريان :
هيئت اجرائيه بطور رسمی ولی در حقيقت رفقا اسکندری ، کيانوری و دانشيان بطور عملي بمروى يك
ليست ۱۵ نفری توافقی بر اساس حق و توكرد^۵ بودند . باين معنى كه اگر با يكی از نامزد ها مخالفت ميشد
و چانه زدن با بجائى نميرسيد از ليست خارج ميشد^۶ است .
اساس اين " سازش اصولی " و يا معامله گری غير اصولی را وضعيت ۶ نفری كه قبلا به عنوان " مدعو "

به پلنوم معرفی شده بودند بخوشی فاش ميكند . در حقيقت اينها رفقایى بودند كه بعلت مخالفت رفيق
دانشيان با بعضی از آنها و در نتيجه كروكشى رفقای ديگر در باره بقيه باين حالت مضحك به پلنوم معرفی
شدند . آنطور كه رفقای هـ ۱۰ . ميكفتند عدم حضور غلام يحيى در جلسه ۳ ژوئيه موجب اين بلا تكليفی شده -
است و تصور ميشد كه ايشان به پلنوم بيايند و همانجا حضوراً اين مسئله را حل و فصل بكنند كه بيمارى
اجازه حرکت نداد . داستان خندان و گريان اين رفقا بهمين جا خاتمه نيافت . شب همانروز كه به
عنوان مدعو به جلسه معرفی شدند ، رفقا با غلام يحيى تلفناتاً تماس گرفتند و بالاخره موافقاً ايشان را گرفتند
و فرداى آنروز رئيس جلسه اعلام كرد كه مدعوين را هم به ليست نامزد هاى كميته مركزى اضافه بكنيم . بدين
ترتيب اين عده هم افتخار عضویت مشاور كميته مركزى را پيدا كردند ! مطالب آنقدر روشن و عريان بود كه
فقط با پوزخند روبرو شد . حتى يك نفر هم احتياجی نديد كه سوال بكنند پس چه معجزه اى رخ داد كه رفقا
شب خوابيدند و صبح اول وقت به چنين توافقی رسيدند . عملاً ديده شد كه عضویت و عدم عضویت ۶ نفر
در كميته مركزى بستگی به نظر موافق و يا مخالف يك نفر پيدا كرد . اگر اعضا^۷ هـ ۱۰ همگى واقعا معتقد بودند
كه اين عده بصورت مدعو در پلنوم شركت بكنند پس چطور باين سادگی عقيد خود شانرا عوض كردند ! در
حقيقت معلوم ميشود كه موضوع كرو و كروكشى در كار بود^۸ است . اگر تو با الف و ب موافقت نكنى منم با ج
و د ال موافقت نخواهم كرد و بر عكس و والسلام .

همين " مبنی - ليست " شش نفری و نحوه حل آن نمونه كاری بود كه در تنظيم ساير نامزد ها انجام
گرفته بود . با وجود آنكه بيش از ۱۷ سال از وحدت حزب و فرقا ميگذرد ولی هر بار كه آزمایشى بعمل می -
آيد سطحی بودن و مصلحتی بودن آن چشم ميخورد . در حقيقت اين وحدت سازمانی حزب و فرقه از
پايه خراب بود و از همان آغاز سست می بود . و بر مبنای سازش و آجيل دادن و آجيل گرفتن بنا شده
بود . و بهمين علت هم در طول زمان هرگز بهبودی نيافت و از مراحل بحرانی سختی گذشت و بنظر من
هرگز هم در مهاجرت سوسياليستی بهبودی نخواهد يافت . لذا شيوه هاى اعمال شده در كنفرانس وحدت
در پلنومهاى بعدی بقوت خود باقى ماند . وقتی كميته ۱۲ پلنوم ۱۲ بعمل آمد حتما ميبايستى
در كنار كاندید از حزب ، كاندیدی هم از فرقه اضافه بشود و تعيين آنها البته با نظر رفيق غلام بود . حالا
آن فرد صلاحيت لازم را دارد يا ندارد بهمان اندازه مربوط به كميته مركزى ميدهد كه آوردن آن رفيق و رفقای
ديگرش قبلا بعنوان مشاور كميته مركزى (۱) بهمين ترتيب هم وقتی مشاور به هـ ۱۰ انتخاب شد باز هم يكی
از حزبى ها و ديگرى از فرقه بود و قس عليهذا .

بر همين روال تدارك كاندید هاى براى برگذارى در پلنوم ۱۱ هم بر اساس چانه زدنهای طولانى د و دبیر
و غلام يحيى صورت گرفت . لذا مهر و نشان خود را گذاشت . از هشت نفر عضو اصلی چهار نفر از رفقای
حزبى و چهار نفر از رفقای فرقى و از ۱۳ نفر عضو مشاور هشت نفر از رفقای حزبى و پنج نفر از رفقای فرقى

(۱) يكبار ديگر لازم بتذكر است كه اشاره با افراد صرفا از نظر اصولی است و در چهار چوب انقضا - به
شيوه كار مسلط در كميته مركزى است . والا منظورم بهبوديه اين نيست كه اگر كادری از افراد سابق حزب
بود حتما خوست و اگر كادری از افراد سابق فرقه بود حتما بد است . از روى تمام صداقت ميگويم كه بنظر
من در بين كاد رهاى با ريشه فرقى افراى بعراتب انقلابی تر و سالم و صالح تر از عده ۱۴ از رفقای كميته مركزى
ما هستند كه ريشه حزبى دارند . انتقاد من از فرقه هم باين مناسبت نيست كه خصوصى در كار است . بلكه در همان
چهار چوب اصول و بعلت معايب جدی سازمانی است كه در فرقه وجود دارد و با رها توسط عده از كاد رهاى
مسئول آن و از طرف رهبرى حزب بيان شده است .

مورد موافقت قرار گرفت و به پلنوم ۱۱۵م پیشنهاد شد .

اقدامات بعدی ۱۰۰ . و بخصوص دبیران از نظر زیر پا گذاشتن موازین حزبی و اساسنامه و بی‌اعتنایی به نظریات افراد کمیته مرکزی و کاریکاتوریزه کردن پلنوم در تاریخ ۱۸ ساله فعالیت کمیته مرکزی در مهاجرت بی‌سابقه بود .

اولین سوال توأم با تحجب افراد پلنوم این بود که چرا ماده ۲۷ اساسنامه اصلا مورد توجه قرار نگرفت است . ماده ۲۷ اساسنامه صراحت دارد که " هرگاه بحلی جای يك و یا چند نفر از افراد کمیته مرکزی خالی بماند کمیته مرکزی میتواند با اکثریتو ثلث آراء از بین مشاورین عد خود را تکمیل کند . در موارد فوق‌العاده و یا در صورتیکه ضرورت ایجاد کند کمیته مرکزی میتواند از بین سایر اعضاء حزب نیز افرادی را بصورت کمیته مرکزی برگمارد نماید " این ماده از چند جهت صراحت دارد .

اولا - موضوع تکمیل يك یا چند نفر است . یعنی محدودیت عدد در صورتیکه همانطوریکه بد رستی رفیق آذرنور تذکر داد بیشتر از ۱۰۰ درصد تعداد افراد پلنوم کمیته مرکزی افزایش می‌یابد و این کاملاً غیر عادی است .

ثانیا - ماده ۲۷ صراحت دارد که جای این يك یا چند نفر باید از بین مشاورین تکمیل بشود و بعد اگر ضرورت داشت افرادی از خارج برگمارد بشوند . در حالیکه از بین ۹-۸ نفر مشاورین موجود که بعضی - ها ۲۶ سال است که چنین موقعیتی را داشتند حتی یک نفر برای پر کردن جاهای خالی اعضا کمیته مرکزی پیشنهاد نشده بود . در عرض افرادی پیشنهاد شده بودند که اسم عد ای از آنها برای اولین بار بگوش اعضا کمیته مرکزی میرسید .

مسئله روشن بود . همانطوریکه در پلنوم گفته " گناه " اکثریت این رفقا این بود که در مدت فعالیت خود در پلنوم بطور نسبی شخصیت و استقلال رای از خود نشان دادند . و این آنچیزی است که مطلوب عد ای نیست . و چون تصمیم بر اساس " سازش اصولی " بود ، است ، کافی بود که یکی او مهره های حساس و تصمیم گیرند ، با فردی موافق نباشد تا از لیست خارج بشود . وضع عد ای از مشاورین فرقه ای از این بابت روشن تر بود . بجز یکی دو نفر از مجموعه تمام رفقاییکه بعد از کنفرانس وحدت از جانب فرقه به کمیته مرکزی برگمارد شدند ، بتدریج که موقعیت خود را تثبیت شده دیدند همگی به مخالفت با شیوه های کار تشکیلاتی غلام بحیی و راه فئودال مابانه رهبری او در فرقه برخاستند . بزرگترین دعوی افشاگرانه در باره فقدان دموکراسی حزبی و مضحکه و ساختگی بودن آنچه را که انتخابات و نظام انتظامات فرقی می‌نمایند از جانب همین رفقا مطرح شد . هنوز فریاد رفیق فقید پیشنهادی در پشت تریبون پلنوم در گوشم طنین انداز است . در مقابل " توضیحات " غلام بحیی مبنی بر انتخابات و تصمیمات دموکراتیک ، پیشنهادی برای نشان دادن فرمایشی و ساختگی بودن آنها اعلام کرد که شما اتومبیل فرقه را زیر پای من بگذارید و ۴۸ ساعت هم نگذارید که غلام باین و آن تلفن بکند تا من حکم اعدام او را از ۹۵٪ خوزه های فرقه برای شما بیاورم . آنوقت نه رفیق دانشیان و نه فردی از طرفداران ایشان جرأت نکرد کلمه ای در رد آن بگوید . زیرا کمتر کسی باندازه پیشنهادی که سالها عضو ه ۱۰۰ فرقه و مسئول مهمترین واحد آن (پاکو) بود از ته و توی دستکارهای انتخاباتی آگاه بود . خود او که سالها باتفاق آراء ، به در کمیته پاکو انتخاب شده بود همچون زبان بناتقاد گشود و مورد غضب غلام بحیی قرار گرفت باتفاق آراء از مسئولیت خود عزل شد ! البته مسئله نبودن دموکراسی و تسلط شیوه مطلق العنانی در گزارشات متعدد افراد رهبری و حتی گزارش کمیسیون بهرومی کمیته مرکزی آمد . است و موضوعی نیست که براحرفقای ۱۰۵۰ معلوم نباشد . هیچکس باندازه همین رفقا اسکندری و کیانوری در این باره در گذشته داد سخن نداده اند . نه فقط مرحوم پیشنهادی ، بلکه حتی رفیق آذرنور که وقتی معاون صدر فرقه بود ، الان مورد غضب است و از تمام مسئولیت های فرقی برکنار است . سرنوشت عد ای از افراد مشاور کمیته مرکزی از فرقه همه بهتر از آنها نیست .

اعضا مشاور کمیته مرکزی همحلت ابراز استقلال رای و موضع گیری های سیاسی و حزبی مورد کم لطفی هستند و اعتماد کافی بآنها نیست. اینست راز زیر یا گذاشتن اساسنامه حزب در آنچه که مربوط بافرااد مشاور است. بهمین علت تمام افراد کمیته مرکزی که در این باره صحبت کردند روی این نکته که حتما بر اساس ماده ۲۷ اساسنامه قبل از همه باید جاهای خالی را در بین مشاورین موجود پر کرد اصرار داشتند و معتقد بودند که افراد خارج از پلنوم قبلاً بعنوان مشاور انتخاب بشوند و در مرحله بعدی و پس از شناسائی در صورت احتیاج به عنوان اعضا اصلی برکمارد شوند.

ولی افراد ه. ۱۰ که جنبه واحدی تشکیل داده بودند کوششان باین چیزها واستدالات بد هکار نبود. فقط چون روشن بود که د. سوم آرا را نخواهند آورد دست بیک مانور زدند " ماده ای آوردند که مسئله مشاورین به ه. ۱۰ آیند مکرول بشود و حق آنها داشته باشد که بر اساس اتفاق نظر افرادی از مشاورین موجود را به عنوان اعضا اصلی انتخاب نماید. البته در خارج از جلسه بجان تک تک رفقا افتادند و با استدلال و نصیحت موافقت رفقا را جلب کردند. البته اینجا هم مثل هر مورد دیگر که کار بغرنج میشد رفیق ایرج را بجلو میانداختند و از ریش سفیدی و محبوبیت ایشان براه اقتاع رفقای مخالف حداکثر استفاده را میکردند.

نکته مهم دیگری که بر خلاف اصول احزاب کارگی و سنت همیشگی پلنومهای کمیته مرکزی حزب بود - موضع اصرار ه. ۱۰ در مسئله رای گیری بود. ه. ۱۰ میخواست که بهمه این ۲۱ نفر افراد رنگارنگ یک جا رای بدیم و آنهم علنی!! همگی اعضا کمیته مرکزی (جز ه. ۱۰ و همان یکنفر دیگر) با آن مخالفترکند و تقاضای رای مخفی میکردند. ولی بتدریج که بخشهای داخل و خارج جلسه پیشمیرفت مقابلهت های اولیه اعضا کمیته مرکزی تقلیل می یافت و در آخر به تسلیم کامل انجامید. تا اینکه بالاخره به قطعنامه ای که تقاضای برکماری ۲۱ نفر را می نمود و در عین حال به ه. ۱۰ آیند ماموریت میداد که موضوع مشاورین فعلی را بررسی مجد دکرده و در صورت اتفاق آرا تعدادی از آنها را به عضویت اصلی برکمارد یکجا بطور علنی و با بلند کردن دست رای دادند (جز آذرنور و من).

علت اصرار ه. ۱۰ برای رای علنی این بود که اطمینان داشت در صورت رای مخفی بیش از چند نفر انتخاب نخواهند شد. بخصوص نامزد های غلام یحیی رای نخواهند آورد و عملا پایه های " سازش اصولی " همانطوریکه در آغاز جلسه گفتند بهم میریخت. متاسفانه برای رفقا مهم این نبود که اساسنامه و سنت رعایت میشود یا نه؟ برای رفقا مهم این بود که نقشه ای که طرح کردند به نتیجه برسد. در حقیقت ه. ۱۰ با مجموعه اعمال و رفتار خود هر گونه لگالیت حزبی را زیر پا گذاشت. خود اساسنامه را پایمال کرد و پلنوم را هم شریک خود ساخت. در آن صورت چنین کمیته مرکزی و ه. ۱۰ چگونه اعتبار آنها دارد که ازکادرها و افراد حزبی رعایت اصول و حزینیت و مراعات اساسنامه و نظامنامه را داشته باشد؟

وقتی بدقت به آن بخش از قطعنامه که موضوع مشاورین را مطرح میکند توجه بکنیم ملاحظه میشود که در نوع خود عجیب و از همه غیر اصولی تر است. توجه بکنید: کمیته مرکزی سابق (۲۰ نفر عضو اصلی و مشاور حاضر در جلسه) که دارد در داخل یک کمیته مرکزی بمراتب بزرگتری حل میشود (تقریباً ۴۵ نفر عضو اصلی و مشاور) به ه. ۱۰ ای که از داخل کمیته مرکزی بزرگتر انتخاب خواهد شد (که در موقع تصویب قطعنامه اصولاً معلوم نبود افراد و ترکیب آن چگونه خواهد بود) ماموریت میدهد که مسئله مشاورین کمیته مرکزی سابق را حل بکنند!! یعنی احياناً چند نفر را به ترکیب افراد اصلی اضافه نمایند. افراد جدید کمیته مرکزی اصلاً از تصمیم کمیته مرکزی سابق خبر ندارد و در جریان هم گذاشته نمیشوند! بنظر من این چنین وضع غیر عادی ناشی از آنستکه کمیته مرکزی حزب فونکسیون واقعی خود را بمثابة عالی ترین ارگان در غیاب کنکره سوم (کنکرها یکه بیست سال است که تشکیل نشد و بد بختانه هیچگونه پرسپکتیوی هم برای تشکیل آن چشم نیخورد) از دست داده است و در این پلنوم پانزد هم آخرین ضربه برای کم اعتبار کردن آن فرود آمد و بصورت یک جلسه فرمایشی و مشورتی بی وزنی در آمد.

از آنجائیکه این قسمت از قطعنامه در باره مشاورین کمیته مرکزی مستقیماً و صرفاً بمن و یکی د و نفر دیگر از رفقا مربوط میشود که اعضا پلنوم هم اصولاً بر سر آن اصرار ورزیدند، لازم میدانم با اطلاع رفقا برسانم که در این مدتیکه از پلنوم گذشته است من بتمام جریانات پلنوم فکر میکردم و آنچه را که گذشت تحلیل و ارزیابی کرده ام و باین نتیجه قطعی رسیدم، شرکت من در این بازی لازمه اش سکوت در برابر آنچه که در پلنوم گذشت میباشد. زیرا لازمه اش در درجه اول قبول این قطعنامه هائی است که در آن شرایط غیرعادی و مغایر اساسنامه گذشته اند، میباشد و عملاً صحت گذاشتن بتمام اعمال و ترتیبات ناشایست و غیر اصولی خواهد بود که در پلنوم ۱۱۵ صورت گرفت. از نظر فردی هم يك سقوط اخلاقی و خطی بطلان کشیدن به سنی سال زندگی و مبارزه کمونیستی است. باین مناسبت من باین همد و دعوت بسکوت با استعفای خود پاسخ قطعی میدهم.

نکته بسیار مهمی که در مسئله تحول (۱) در رهبری و شرکت دادن کادرهای فعال و جوان حزب بخصوص در ارتباط با ادامه گری و احیای سازمان های حزبی در ایران در حاشیه ماند مسئله واحد ها و کادرهای حزب در غرب بود. که در تمام مدت ۱۸ سال اخیر که فعالیت رهبری حزب در خارج از کشور متمرکز شده است بکلی از نظر دور مانده است. و تصور هم نمیرود که تا وقتیکه این در بر این پاشنه میگردد تغییری در آن حاصل نشود. ایراد و اصرار من در پلنوم این بود که میبایست در درجه اول از ایران و غرب (و با توجه بوضع سازمان حزب در ایران و شرایط فاشیستی فعلاً بطور عمده از غرب عده قابل توجهی از کادرهاییکه در طول این مدت آزمایش داده اند به کمیته مرکزی بیاوریم و کار حزب را بدست آنهائی بسپاریم که واقعا کار حزبی میکنند و بار اصلی را بدوش می کشند و میتوانند در احیای سازمانهای حزبی در غرب و ایران و سازمان دادن مبارزات انقلابی زحمتکشان کشور ما نقش اصلی و واقعی را بعهده بگیرند. رفقاییکه در سخت ترین شرایط حزب در غرب استوار ماندند و از حزب دفاع کردند و ایمان خود را نباختند پیش از هرکس دیگری شایستگی آنرا دارند که در رهبری حزب هم مستقیماً شرکت داشته باشند.

با وجود آنکه از نظر مصلحت سیاسی سالهاست که سازمانهای حزبی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی منحل شده اند و با توجه باینکه با خیانت شهریاری ضربات مهلکی به تنه سازمانهای حزبی در ایران وارد شده است، در حقیقت تنها غرب است که بعنوان واحد حزبی عرض اندام میکند. معذراً رفقا ترجیح میدهند عده ای را از کشورهای سوسیالیستی که بین آنها چندین نفر رفیق پابسن (هفتاد سال و حتی بیشتر) را به کمیته مرکزی برگمارند ولی کادرهای جوان و فعال و با ارزش ما را در غرب به رهبری راه ندهند.

با وجود آنکه "استدلالات" متعددی میشود که این رفتار را توجیه بکنند (مثلاً آنکه اگر رفقای غرب به پلنوم بیایند و از وضع اقتضاح آمیز آن با خبر بشوند فرار خواهند کرد. و یا عده ای اظهار نگرانی میکنند که قبول اینکار دادن کارت سفید به فلانی خواهد بود که هرکس را که دلش خواست به کمیته مرکزی بیاورد و غیره و غیره) ولی واقعیت آنستکه در بین گردانندگان ده ۱۰ نوجو عدم اعتماد نسبت به کسانی که در غرب هستند و از "دسترسی" آنها خارج اند وجود دارد. فاکت اینستکه با وجود اینهمه انتخابات و برگماری تاکنون یکنفر از خارج از کشورهای سوسیالیستی به ترکیب کمیته مرکزی آورده نشده است. مواردی چندی هم که پیش آمد يك نوع زرنگی و حسابگری در آن نهفته بود. باین معنی که از بین رفقاییکه زندانی میشدند عده ای را برگماری میکردند، ولی از نظر رعایت "امنیت" آنها اعلام نمیکردند. تا اگر نظیر روزبه و حکمت جو شهید میشدند با عنوان کمیته مرکزی آنها در اطراف آن تبلیغات میشد تا بصدق من آنم که رستم سبهدار بود گفته شود که اعضا کمیته مرکزی حزب بود. را در زندانهای شاه می کشند.

(۱) البته اطلاق کلمه تحول بآن چیستی که در پلنوم ۱۱۵ گذشت فقط استهزا معنی کلمه

تحول میباشد.

والبتہ اگر مثل متقی خیانت میکردند روی آن سرپوش میگذاشتند و زیر سیبلی در میگردند .
 رفقا ! اینها حقایق بسیار تلخی هستند که مسلما خوش آیند خیلی ها نخواهد بود . ولی خودتان
 بهتر از هر کس میدانید که عین واقعیت است . آشکار کردن خاور و آبا جز بهد فہلی تبلیغاتسی
 است ؟ حالا اگر این رفیق را بہمین مناسبت بکشند چه کسی مسؤل آنست ؟
 آن یکی د و نفری کہ ہدہ دادہ شدہ است کہ احیانا از بین کادر ہای مخفی ایران و غرب در آیندہ
 برکھاری شوند خیلی بودار است . در حقیقت نتیجہ اولیہ آن محروم کردن عدہ ای از بہترین کادر ہای ما
 در غرب است کہ خواهی نخواہی در طول سالیان دراز مبارزہ بعنوان تودہ ای شناختہ شدہ اند . تازہ
 با یکی د و نفر چہ دردی دوا خواهد شد ؟

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

کار بعدی پلنوم طبعاً در همان جہتی ادامہ پیدا کرد کہ آغاز شدہ بود . یعنی در جہت تبدیل
 کمیتہ مرکزی بہ یک مجلس فرمایشی کہ کارش تأیید و تصویب و صحہ گذاشتن بہ تسمیعات و قطعنامہ ہا و
 کارہای ہ ۱۰ بود . نمونہ برجستہ آن بحث در اطراف برنامہ و اساسنامہ جدید حزب بود . در این بارہ
 من نظریات انتقادی خودم را بعد از پلنوم مشروحاً توضیح دادہ ام (نامہ مورخہ ۷/۸/۷۵) و در
 اینجا فقط قسمتی از آنرا کہ مربوط بہ شیوہ کار و برخورد ہ ۱۰ نسبت بآن میباشد نقل میکنم :
 " قبل از وارد شدن در موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد کہ متأسفانہ رفقای ہ ۱۰ و ادارہ
 کنندگان پلنوم شرایطی ایجاد نکردند و اجازہ ندادند کہ بر موازین معمول در احزاب کارگی ، برنامہ حزب
 در جلسہ کمیتہ مرکزی مورد بحث قرار بگیرد و اجزای آن بہ تصویب کمیتہ مرکزی برسند . در حقیقت تصویب
 برنامہ حزب اساسی ترین موضوع پلنوم ۱۵ ام بودہ است کہ با آن ترتیب سطحی بآن برخورد شد . بیسن
 ضرح برنامہ ایکہ مدتی پیش متأسفانہ وسیعاً پخش شد و بایران ارسال گردید و آنچه کہ دوسہ ماہ پیش
 ارائه شد و دیگری کہ در خود جلسہ توزیع شد ، فرقی فاحشی وجود دارد . کہ البتہ در نظر من تغییرات
 اساسی و جدی در جہت بہبود آن شدہ است کہ مایہ دلگرمی و خوشوقتی است . ولی این موضوع بہیچوجہ
 نمایستی علنی برای جلوگیری از بحث آن در پلنوم میشد . بعضی از اعضا کمیتہ مرکزی علناً در جلسہ
 اعلام کردند کہ اصلاً طرح اصلاح شدہ بآنها نرسیدہ است و لذا نظر دارند . بسادگی میشد پیش بینی
 کرد کہ بعضی با تغییرات انجام شدہ موافق نباشند . شخصاً مطالب زیادی داشتم کہ در جہت اصلاح
 و بہبود بیشتر برنامہ میخواستم ارائه بدہم و ضیق وقت قبلاً اجازہ ندادہ بود کہ آنها را در اختیار کمیسیون
 برنامہ بگذارم . چنانچہ رفقا میدانند بعضی از نظریات من در بارہ برنامہ نظیر راہ انقلاب مورد اختلاف
 جدی بود و لذا ہمہ اینها میبایستی در پلنوم مطرح میشد و مورد بحث و تصمیم نہائی قرار میگرفت . باید
 صادقانہ و با صراحت گفت کہ بدبختانہ همانطوریکہ مجموعہ کار پلنوم از آغاز تا پایان نشان داد کمیتہ مرکزی
 حزب تودہ ایران از صورت عالی ترین ارگان (در غیاب کنگرہ کہ تشکیل آن فعلاً محال است) بصورت یک
 جلسہ مشورتی و از جہاتی فرمایشی در آوردہ شد . و لذا همانطوریکہ طرح برنامہ حزب توسط ہ ۱۰ تہیہ
 شدہ بود ، تصویب نہائی آنہم بعمدہ همان ہ ۱۰ گذاشتہ شد . در اینصورت معلوم نیست دیگر چہ
 احتیاجی واقعی بجلسہ پلنوم کمیتہ مرکز وجود داشته است ؟"

تصویب اساسنامہ جدید ہم نمونہ فاحشی از برخورد ہای صوری و مکانیکی و تشریفاتی ہ ۱۰ و پلنوم
 کہ عاجزانہ آنرا دنبال میکرد بود . در اساسنامہ از انتخابی بودن ارگانها ، تشکیل کنفرانسها ، کمیتہ ہا
 سازمانہای محل کار ، بخش و شہر و ولایت و کمیسیون نظارت و غیرہ و غیرہ صحبت میروید . همانطوریکہ در
 پلنوم گفتیم ، حتی یک واحد حزبی نمیتوان اسم برد کہ اصول این اساسنامہ قابل انطباق با آن باشد .
 سازمان حزبی در کشورہای سوسیالیستی وجود ندارد . در غرب و ایران ہم شرایط مبارزہ طوری است کہ
 اصلاً تشکیل سازمانی بر مبنی این اساسنامہ امکان ندارد . قسمت مربوط بہ کمیتہ مرکزی ہم کہ همانطوریکہ
 در این نامہ توضیح دادہ شدہ است عملاً بہیچوجہ رعایت نمیشود . این اساسنامہ اصلاً بدون توجہ و ارتباط
 با واقعیت حزب ما تنظیم شدہ است . در حقیقت اساسنامہ حزب تودہ ایران برای شرایط علنی است .

اساسنامه حزب که ساختمان حزب را ترسیم میکند، شکل و عمل سازمانی حزب را مشخص میکند باید معرفت
خصوصیات زمانی حزب باشد. اساسنامه حزب در شرایط فاشیستی باید خصوصیات سازمانی این شرایط
را منعکس بکند. اساسنامه قبل از همه چیز باید قابل عمل باشد. لذا پیشنهاد من این بود که آئین-
نامه های خاصی که جای اساسنامه را بگیرد، برای شرایط مختلف سازمانهای حزبی در ایران و غرب و
کمیته مرکزی تهیه بشود و هرکدام از آنها بر همان اساس کارهای خود را تنظیم بکنند. جوابی که از طرف
نمایند ه. ۱۰ داده شد (رفیق جدوت) این بود که "حزب نمیشود که بدون اساسنامه باشد!" یعنی
برای خالی نبودن عریضه! هالا این اساسنامه حتی يك ماده اش هم قابل اجرا نباشد مهم نیست. مهم
آنستکه ما هم اساسنامه داریم.

آخرین آکت پلنوم انتخاب ه. ۱۰ جدید بود. تا آنجا که بخاطر دارم این اولین باری بود که ه. ۱۰
با بلند کردن دست انتخاب شد. استدلال رئیس جلسه در مقابل افرادی که بر اساس سنت انتخابات
قبلی و بند الف از ماده ۹ اساسنامه کدائی تقاضای رای مخفی داشتند، این بود که "برای اینکه در
این کار هم اتفاق نظر باشد رفقا رای علنی بدهند." و بعضی از رفقای کمیته مرکزی هم وقتی که از نظر
خود عدول کردند، به همین پیام رئیس جلسه استناد نمودند.

البته این مطلب اهمیت خاصی نداشت و تردیدی نیست که همین ه. ۱۰ دوباره انتخاب میشد و احتمالاً
بعضی نظیر غلام یحیی آرا کتری میآورد. ذکر این آخرین آکت از آن جهت مهم است که نشاندهنده
ادامه يك سیاست معینی از اول تا آخر جلسه از طرف ه. ۱۰ بود. در عین حال استدلال رئیس جلسه که
دبیر اول حزب هم میباشد از این جهت جالب است که تأیید میکند که در صورت مخفی بودن انتخابات
نتایج آرا "طور دیگری خواهد بود. یعنی عده ای از افراد کمیته مرکزی وقتی رای علنی میدهند همیشه
عقیده خود را ابراز نمیکنند. لذا تحمیل شیوه انتخابات علنی در حقیقت اعمال فشار روی افراد کمیته
مرکزی است. و این يك واقعیت دردناکی است که همگی بدان واقفیم و در حقیقت برای اثبات آن احتیاج
چندانی به اظهار نظر رفیق ایرج نبود.

در همان روزهای اول که مسئله کثورتاسیون (برگماری) مطرح بود یکی از رفقای مهم کمیته مرکزی
میگفت که من بهر قطعنامه ای که از طرف آنها (منظور ه. ۱۰ بود) بیاید رای خواهم داد و صریحاً
میگفت که تو خوشبختانه وضع دیگری داری و رفقای بغرب و از دسترسی اینها خارج شده ای. مسن
زندگی ام دست اینهاست و هر روز بازی تازه ای در میآورند. بخاطر دارم که در پلنوم ۱۲ پیرمرد مرحوم
رفیق حکیمی که به قاسمی و فروتن ارادت وافری داشت و همیشه چون کوشش نمی شنید در جلسات پلنوم
بدست قاسمی نگاه میکرد و رای میداد و چه شوخی های طعنه آمیزی بین ماها بهمین مناسبت برقرار بود.
وقتی که همراه با بقیه باخارج آنها رای داد من تعجب کردم و علت را پرسیدم. جوابش این بود که "ما
انداخته اید در دهن این اژدها (منظور رفیق دانشیان بود) چه خاکی بسر بکنم. اگر در لهستان
مانده بودم رای نمیدادم" نمونه ها بسیار است و خود شما رفقا بخوبی از این وضع آگاه هستید و بهمین
علت هم در مسئله برگماری وجه در انتخابات ه. ۱۰ مانع رای گیری مخفی شدید.

وقتی که انسان تمام آنچه را که در پلنوم گذشته است در نظر میگیرد و آنوقت اطلاعیه دبیر خانه را
میخواند و گفتارهای بيك ایران را با این مناسبت گوش میکند نمیتواند از طغیان و عصیان روحی باز بماند
همانطوریکه در آغاز نغمه این همه دستکاریها و بی قانونی و لگد مال کردن اساسنامه و سنن حزب را بنام
"سطح عالی اصولیت، قاطعیت، وحدت نظر" معرفی میکنند و میگویند که "مقام ارجمندی را در تاریخ
حزب ما احراز خواهد کرد! و از "روح وحدت، یکپارچگی که در تمام مدت تشکیل پلنوم حکمفرما بود و
اتفاق نظر کامل در تصمیمات بود" سخن میگویند.

استعفای من از کمیته مرکزی در عین حال بیان خارجی این طغیان و اعتراض روحی باینهمه جعل و
کذب رهبری در مقابل افکار عمومی و انقلابیون کشور است.
رفقای ه. ۱۰! همانطوریکه در آغاز این نامه نغمه کفتم اتخاذ این تصمیم بسادگی انجام نکرفته است.

بعد از پایان پلنوم یکماه و نیم مستمراً روی این مسئله فکر کردم. بخصوص از تصمیم عجولانه میخواستیم اجتناب بکنیم. زیرا عصبانیت ناشی از وضع جلسه ممکن بود در تصمیم من تاثیر آنی داشته باشد. همانطوریکه در این نامه توضیح داده شد و برای رفقای ه.ا.و. کمیته مرکزی هم که شاهد عینی بوده اند، روشن است که من با بسیاری از حوادثی که در کمیته مرکزی و پلنومهای گذشته اتفاق افتاده بود موافق نبودم و دانشمورد و خورد بوده ام. لحظات فراوانی پیش آمده بود که ناامیدی و یاس من از رهبری به نهایت خود رسیده بود و لذا بارها فکرکناره گیری برایم مطرح شده بود. آنچه چیزی که پیشتر از همه مرا از توسل به تصمیم فوری و تنها مانع میبود وعده ای از رفقا ما را از عواقب آن میترساندند از جمله این بود که در صورت کناره گیری جای ما را افراد نابابی پر خواهند کرد. حلا دیگر این مسئله مطرح نیست. در کنار چند نفر رفقای نسبتاً سالم و با ارزش، باندازه کافی از همه نوع افرادی که از آمدن آنها ما را میترساندند، به کمیته وارد کرده اند. بنابراین مصلحت اندیشی از این نوع دیگر معنی ندارد.

از طرف دیگر امید من این بود که در مقابل بن بست ترکیب کمیته مرکزی موجود و تضعیف و اضمحلال تدریجی آن بعلمت مرگ عده ای و کهنولت فوق العاده رفقای دیگر، مسئله تقویت و تحول رهبری با وارد کردن خون تازه و جوان جبران بشود و اینکار همانطوریکه در بالا تذکر دادم جزئیات وارد کردن تعداد نسبتاً وسیعی از کادرهای جوان حزب در غرب و اطراف ایران و ایران امکان ناپذیر بود. تصور باطل من این بود که رفقا باین نتیجه از لحاظ صلاح نهضت خواهند رسید و باید برسند. و لذا وظیفه خود میدانستم که در حل این مسئله در داخل کمیته مرکزی کمک موثری بکنم. بهمین علت علیرغم اینهمه نامالایمات و حوادث غیر قابل تحمل در پلنومهای گذشته، وضع را تحمل میکردم و این سبب های ترش را قورت میدادم. زیرا بخیر و صلاح حزب توده ایران (نه حسن و حسین) عمیقاً علاقه مند بودم. ولی تجربه پلنوم پانزدهم نشان داد که رفقا در این فکرها نیستند و با اصلاً قادر نیستند و اصرار دارند که کمیته مرکزی یک واحد مهاجرت سوسیالیستی بماند. حال آنکه عمیقاً معتقدم که چنین کمیته مرکزی هرگز نخواهد توانست بوظایف خود که تجدید سازمان واحد های حزبی در ایران است و در سازمان دادن انقلاب ایران نقش لازم را ایفا بکند. تصور اینکه جنبشی را بشود از پنج هزار کیلومتری رهبری کرد و آنهم بدست کسانی که بین ۲۵ تا ۳۰ سال است که از وطن خود دور هستند، یک خود-فریبی و خیال واهی است. پلنوم پانزدهم این آخرین امید مرا به یاس تبدیل کرد.

مسلماً ما پلنوم دیگری آنهم باین زودیها نخواهیم دید. مگر آنکه فرد مهمی از رهبری را بخواهند دراز بکنند و یا خدای نکرده بخواهند به جریان دیگری نظیر شهریاری رسیدگی نمایند. ه.ا.و. با مجموعه رفتار خود عملاً کمیته مرکزی را منحل کرده است و بجای آن مجمعی مشورتی بوجود آورده است که همانطوریکه بدستی آذر اوغلو مطرح کرد به جلسه فعالین تبدیل شده است. بنابراین این شرکت در چنین جلساتی اگر هدفهای حسابگرانه و استفاده از عنوان و یا باری بهر جهت نباشد بچه درد میخورد؟

منصفانه باید گفت که تازه در این پلنومها مگر چقدر مسائل اساسی نهضت و انقلاب ایران مطرح می- شده است؟ اگر پلنوم وسیع چهارم را که یک واقعه استثنائی و تک در تاریخ حزب ما بود کنار بگذاریم در حقیقت هر بار که پلنوم دعوت شده است عمدتاً یا برای رسیدگی به افتتاحات افراد رهبری و یا برای حل موقتی تضادها و اختلافات سنتی عده دیگر بوده است. اکثریت اعضا کمیته مرکزی هم یا محلل، یا تماشاگر و یا آلت فعل بوده اند. حتی در همان پلنوم وسیع چهارم هم ۱۴ نفر عضو با ۱۴ نفر مقوم متفاوت بجلسه آمدند و هرکس هر چه به قلم اش میآید برای کویدن و رسواکردن طرف مقابل بکار برد. ذکر آنهمه اتهامات در این نامه مایه شرم است. فقط کافیتس به قطعنامه پلنوم در این باره که از طرف کادرها مطرح و به تصویب پلنوم رسید اشاره بکنم. در قطعنامه در اشاره باین نکته که رفقای کمیته مرکزی "در مبارزات خود شیوه های بکلی غیر اصولی و ناسالم بکار میبرند". این شیوه ها را "تسمت زنی، پهرنده سازی، سوء ظن بیجا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با کلکتیو تک روی، خشونت، لجاجت، کین توزی،"

منتهی خصوصیت استثنائی این پلنوم و شرایط تاریخی دوره بعد از شکست ۲۸ مرداد موجب شد که برای اولین بار و فقط همان یکبار کادرها توانستند نقش اساسی در آن ایفا بکنند و یک جمع بندی انتقادی و بنیادی از گذشته حزب و رهبری بنمایند. ولی اشتباه اساسی کادرها که ناشی از صداقت و سادگی و خوشبایوری آنها بود (حد و تشکیل کنکره سوم حد اکثر تا دو سال دیگر. فعلا ۱۸ سال از آن میگذرد) بآنجا کشید که کار خود را بهمان تحلیل ها و بررسی ها و قطعنامه ها محدود کردند و نتایج تشکیلاتی نگرفتند و بهمین مناسبت کمیته مرکزی دست نخورد ماند و ه.ا. ۱۰٪ از بین همان افرادی انتخاب شد. کادر پلنوم بآن ترتیب فوق الذکر محکوم شد. بود ند. بهمین مناسبت ه.ا. ۱۰٪ منتخب پلنوم از پخش همه قطعنامه های پلنوم جلوگیری کرد و با این عمل خود نشان داد که بآن قطعنامه ها نه از روی عقیده بلکه بطور مصلحتی رای داده بود.

در پلنوم ششم مسئله اخراج کشاورز مطرح بود. پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت حل موضوع "وحدت" حزب و فرقه در مرکز فعالیت قرار گرفته که درباره بعضی خصوصیات و نحوه اجرای آن در این نامه اشاره کرد مولی حدیث آن در حقیقت خیلی مفصل و از حوصله این نامه خارج است. پلنومهای نسیم تا یازدهم اوج اختلافات رهبری حزب (بخصوص بوروی موقت) با رهبری فرقه و بطور اخص با شیوه های غیر اصولی و غیر تشکیلاتی دانشیان بود. در این دوران بود که دانشیان و رهبری فرقه انواع اتهامات را به رهبری حزب وارد نمودند و کمیته مرکزی را متهم میکرد که چهار بار سازمان فرقه را در ایران به پلیس لو داده است!!! اختلافات بجائی رسیده بود که بوروی موقت تصمیم به برکنار نمودن غلام یحیی از صدارت فرقه نمود. ولی چون پشت ایشان به کوه اُحد بود و در داخل کمیته مرکزی اختلافات و تشنجات در پلنومهای ۱۰ و ۱۱ باوج خود رسیده بود، کار سرانجام به "صلح" موقت کشید و دود آن بچشم آن رفقای رفت که در این جنگ زرگری وسیله و سپر بلا شد. بود ند.

در پلنوم دهم مسئله راد منشر در ارتباط با جاسوسی پسران یزدی مطرح بود و اثری اصلی جلسه مصروف آن شد. همان اختلافات سنتی و کوه بینی ها و ضعف عمومی کمیته مرکزی و بعضی عوامل ناشی از شرایط مهاجرت سوسیالیستی موجب شدند که راد منشر علیرغم مسئولیت سنگین اش، در همان موضع دبیر اولی (تحت نام صدر بوروی کمیته مرکزی) بماند و ده سال بعد افتضاح خانمان برانداز شهریاری بوجود آید.

در پلنوم یازدهم مسئله اخراج قاسمی و فروتن و تعلیق سخائی مطرح بود. در همین پلنوم بود که عده ای از بهترین مهره های رهبری به مجرد اطلاع از نظر در عرض چند ساعت ۱۸۰ درجه تغییر عقیده دادند و باکشانند اکثریت پلنوم بدنبال خود تنگ ابدی بردامن کمیته مرکزی نهادند. در پلنوم چهاردهم مسئله جاسوسی شهریاری و کنار گذاشتن راد منشر از دبیر اولی کار اصلی ما بود. آیا لازم است درباره این تراژدی خاطر رفا را با یادآوری مجدد آنچه که گذشت آزرده بکنم؟ با آنچه در این نامه نسبتا مفصل گذشت روشن میشود که تصمیم من مبنی بر استعفا از ترکیب کمیته مرکزی بمناسبت "رنجش" از کسی و یا ارکانی نیست، بلکه یک عمل سیاسی و موضع گیری سیاسی میباشد. و در چهارچوب مبارزات داخل حزبی است. بهیچوجه معتقد نیستم که حزب توده ایران ملک مطلق کسی و یا گروهی باشد که از آنها برنجم و کناره گیری بکنم. حزب توده ایران تعلق بهمه ما دارد و هرکس متناسب با کار و فعالیت مثبت و مفید خود در آن سهم دارد. آن رفا و مبارزینی نظیر تیزابی ها که در شرایط خفقان اور ایران مبارزه میکنند بمراتب ارزش حزبی و تعلقشان به حزبسیامک ها، و ارطان ها، داداش تقی زاده ها بیشتر از ۹۰٪ اعضا کمیته مرکزی ماست که عالی ترین مقامات حزبی را اشغال کرده اند و کاری جز "زندگی" کردن در غربت ندارند.

بهمین مناسبت هم کناره گیری من از کمیته مرکزی به معنی کناره گیری از حزب نمیشود. بهیچوجه موجب آن نخواهد شد که کوچکترین قصوری در کارهای حزبی و ماموریت های حزبی من رخ بدهد. فعالیتها و ماموریت های من در افشا رژیم، مبارزه برای واژگون کردن سلطنت پوسید و ولی سمج پهلوی، در دفاع

از زندانیان سیاسی و مبارزین داخل کشور و کوشش در تجدید سازمانهای حزبی در ایران و در غرب
مثل سابق ادامه خواهد یافت. مگر اینکه رفقا نخواهند و یا عملاً سنگ بیاورند.

بابك

۲/۳/۷۸

به ه. ا. کیتیه مرکزی حزب توده ایران

رفقای گرامی! پس از سلام و اعلامیه ه. ا. در باره حوادث و حرکت بی سابقه و پر شور مردم تبریز حاوی نکاتی است که بنظر من از نظر تحلیل واقعه و موضع گیری حزب نادرست و مضر میباشد که مسئله اگر سریعاً اصلاح نشود و در ادامه آن سرسختی بکار برود ه. دود آن بچشم همگی فرو خواهد رفت. به همین مناسبت کوشش میکنم در این اولین فرصت ممکن نظر خودم را در باره آن و بعضی مسائل که به آن مربوط میشود ذیلاً مطرح نمایم. البته زودتر از این و همان اولین روز اطلاع تلفناً عدم موافقت خود را به رفیق کیانوری اطلاع داده ام که به آن در همین نامه اشاره خواهم کرد.

در اعلامیه حزبچنین میخوانیم: "در جریان اخیر حوادث رژیم بنا بشیوه همیشگی خود ه. با دستزدن به یکسلسله خرابکاری دست چاقو کشان و اوباشان ساواک در تقلات ه. این بر سر است آد میکشانه خود را توجیه کند و کسانیرا که با استفاده از حقوق حقه قانونی خود در نهایت نظم دست به تظاهرات زده بودند مورد آزار و اهانت و تعقیب قرار بدهند".

اگر اعلامیه حزب را مبنای توضیح واقعه قرار بدیم معنی اثر این میشود که رژیم دست خود و عملش بر حزب شده ساخته رستاخیز و صدها شعب بانگهای خصوصی و دولتی و داخلی و خارجی و دیگر مراکز دولتی و مرکز جوانان حزب رستاخیز را به آتش کشیده و با خاک یکسره کرده است تا تظاهرات مردم را که مثل بچه آدم در نهایت نظم دست به تظاهرات زده بودند به خاک و خون میکشد!

شهاد غوق العاده دقیق و جالبی که از قلم راجع به وقایع آنجا رسیده است و بزود یاز طرف کیتیه حقوق بشر در پاریس منتشر خواهد شد (که سریعاً برایتان خواهد فرستاد) بخوبی نشان میدهد که آنجا تیکر رژیم بهانه تراهی میکند و از حدود یکی دو تا سنگ انداختن و شیشه شکستن و دوا لگد انداختن تجاوز نمیکند. اینکه جریان تبریز چگونه آغاز شده و به هیجان عمومی و قهر بیسابقه لی - مبدل شده است و کاری نیست که از پاریس برلین آنها بر اساس اطلاعات خبر گزارها روزنامه های رسمی و نیمه رسمی و امثالهم تعیین نمود. لازمه آن بودن در محل و شرکت وسیع در جریان و داشتن شبکه منظم اطلاعاتی است. ولی مطالعه مجموع اطلاعاتی شواهد موجود و برخورد منطقی به آنچه که گذشته است تردیدی نمیتواند باقی بگذارد که بخش عمده این تهاجمات و خرابکاریها و اعمال قهر ناشی از توده های شرکت کنند و نیروهای رهبری کنند و حوادث بوده است.

قصد من در این نامه چندان این نیست که آیا این کارها که شده است درست بوده است یا نه؟ زیرا نیکخواهها وارد شدن و توسعه آن در یکلمیکی بیافتم که ممکن است باصل مسئله مورد انتقاد من سایه بیاندازد. ممکنست حق حزب و رهبری است که بدلالی (که البته همیشه باید منطقی و عینی باشد تا حد اقل اعضاء حزب و اشخاص بی غرض خارج را بتواند قانع سازد) مخالف عمل و یا سیاستی باشد و آنرا آشکارا بگوید. اما اینکه کاری را که عمدتاً و اساساً شرکت کنندگان در این تظاهرات انجام داده اند (که بعقیدت دادن صدها شهید و صدها زخمی تمام شده است) ، بعنوان کار ساواک و چاقو کشان و اوباشان قلمداد کردن و اساساً یک تحلیل و توضیح وارفته از واقعه بزرگی دادن و چه نسبتی با موضع گیری یک حزب در باره این مسئله دارد؟

رفقا خواسته اند و اصرار کرده اند که این اعلامیه را تکثیر کرده و وسیعاً به ایران برسانیم. لابد این کار را از همه جا هم خواستماند. اگر خدای نکرده این اعلامیه بدست مردم دادند و تبریز برسد بدستان هزاران نفری برسد که خشم انقلابی هدایت نشده و سازمان نیافته و عقده های گره خورده خود را در حمله کردن و ویران ساختن موسسات عالی و مرکز حزب واحد - سبیل سیتم - نشان داده اند آنوقت این عده چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد و چه پاسی به آنها دست خواهد داد و وقتی ببینند که حزب توده ایران آنها را (بدون آنکه خواسته باشد) اوباشان و چاقو کشان ساواک قلمداد کرده است؟ استنباط من اینست که رفقا این واقعه عظیم را با قالب های تنگ از پیش ساخته و بطور ذهنی ارزیابی کرده و فرمول وارشان پرداخته اند. حال آنکه رهبری حزب ما میبایستی -

الانهای تازه ای را که در ماهها پیش از مبارزات سرد چشم میخورد و در واقع تبریز به اوج خود نزدیک شده است بررسی میکردند و از آن نتایج لازم و عملی را برای رهبری مبارزات توده ای آینده بدست می آوردند. بنظر من عامل تازه و قابل توجه آنست که مردم په تنگ آمدن ترس را کنار گذاشته و به حمله پرداخته اند. مردم دیگر از رژیم و پلیس آن وحشتند آرند و حتی از مرگ هم نمیترسند و برای دادن قربانی و بقول لنین برای آنکه در راه انقلاب جان خود را فدا میکنند آماده فداکاریهای بزرگ و جان بسر کف هستند. این یک وضعیت تازه و بکلی امید بخشی است. (در گزارش مربوط به وقایع قم آمده است که

از جیب یکی از شهدا وصیت نامه او را پیدا کرد ماند) تحلیل حزب ما در باره این وضع جدید چیست؟ شعارهای ما چه میباشد؟ سازمان حزب ما در ایران چه باید بکند؟ این شور و هیجان چگونه باید رهبری شود و کانالیزه گردد؟ (گو اینکه وقتی انسان در نظر میگیرد که تمام این کارها از فاصله پنج هزار کیلو متری باید انجام شود. از طرح سوال خود پشیمان میشود و مایوس میگردد.)

اگر به اعلامیه بزرگ دریم. بنظر من در اینگونه موارد که حزب اطلاعات لازم و کافی ندارد بهتر است از موضع گیری صریح خود دراز بکشد. اگر همان اعلامیه بدون حمله مورد ایراد منتشر میشد چه عیبی داشت؟ مثلاً اعلامیه خمینی در باره حوادث تبریز در همین چهار رچوب است. در حالیکه همین خمینی در توضیح حوادث قم صریحاً از تحریکات ساواک سخن میراند و بحساب ساواک میگذارد.

البته کوچکترین ضرر کار رفا به ماها میرسد. که وظیفه دفاع از مواضع حزب را در برابر دیگران و تحریکات مخالفین بعهده داریم. من روزیکه از متن اعلامیه خبر شدم. به رفیق کیانوری تلفن کردم تا بدانم آیا چنین موضع گیری بر اساس اطلاعات دستاورد و موقف داخلی است. و اگر آری چگونه

است؟ تا ما بتوانیم در مقابل سوالات مردم توضیح بدهیم. من بایشان اطلاع دادم که سازمانهای وابسته به مسلمانان و کثرت حقوق بهر که ارتباطات منظمی با ایران دارند تمام این عملیات و خرابکاریها و غیره را بحساب خودهای شرکت کنند گذاشته و از افتخارات آنها اعلام میکنند. خواستم بدانم که تکلیف ما در برابر سوالات و احیاناً اعتراضات آنها چه باید باشد. متأسفانه رفیق

کیانوری (که رفاقی ه ۱۰ رفتار و شیوه برخوردش را به انتقاد و انتقاد کننده آشنا هستند) ابتدا با کلی گوئی و سپس بمصداق همین هسته هست. اینکه شیوسا و شما یکی نیستی غیره پرداخته که عملاً به بیفایده بودن ادامه صحبتی بردم با خفت و خواری و یلدنیا تاسف از سر نوشت حزبی مان بخانه برگشتم. من بایشان عاجزانه گفتم که منظور من خرده گیری و یا تعقیب شیوه خاص (آنطوریکه رفیق کیانوری میخواست نمود سازد) نییاست. ما میخواهیم از سیاست نوشته های رهبری دفاع بکنیم و برای آن گاهی لازم داریم از شما استدلال و پیمان بخواهیم زیرا هیچ چیز بانداوه اینکه یک مبارز حزبی نتواند منطقی از سیاست رهبری حزب خود دفاع نماید و بجای استدلال دست بمسقطه بزند و ببرد. دروغ بگوید و وجود ندارد.

از آنجائیکه اینگونه شیوه ها و عکس العمل رفیق کیانوری مطرح شد. لازم میدانم مسئله دیگری را که مربوط به همین اواخر است مطرح نمایم که بدست مورد اعتراض من میباشد.

در شماره ۹ سال ۱۳۵۶ مجله دنیا در صفحه ۲۷ در مقاله رفیق کیانوری. بعد از توضیح حملات و اباشان و چاقو کشان و بنام "کارگران شاهپرست" در کاروانسرا سنگی اینچنین میسنوسند: "اینست شیوه جدید دیگری که رژیم برای مقابله با مبارزان راه آزادی برگزیده است. اسداختن اباشان و چاقو کشان حرفه ای دارو دسته شعبانی مخ بجان آنان... سپس در پاراگراف بعدی چنین آمده است:

"رژیم میکوشد این شیوه را نه تنها در داخل ایران بلکه در سراسر جهان بکار بندد. حملات اباشان رنگارنگ با نامهای گوناگون و گاه با ماسک سرخ هواداری چین و روسیا با ماسک پاکارانه هواداران مذهبی به گروههای دانشجویان مبارز ضد رژیم در پاریس، رم، برلن غربی، ماینتس را باید جزئی از همین نقشه کل دانست همه جاسامورین و خود فروختگان دست به هجوم فاشیستی

پاریس ۵ رم ۵ برلن غربی و ماینتس درست چهار محلی است که در ماههای اخیر رفقای ما از طرف گروههای مختلف مائوئیستی مورد حمله قرار گرفته اند و بر عکس از این شهرها گروههای مذهبی به ما حمله نکرده و برخوردی نداشته اند. بر عکس حتی در همین پاریس آنها بطور سدی از ما پشتیبانی میکردند. و در بزرگترین جلسه عمومی پاریس که به این مناسبت تشکیل شده بود نقش موثری در محکوم کردن مائوئیستها بازی کردند. بنی صدر که رهبر آنهاست در مقابل همه خطاب به من گفت که اگر بار دیگری میز شما حمله کردند. آنوقت با ما طرفهستند و خود من پشت میز حزب توده ایستاده و نشریات شما را میفروشم!

من از رفقای ه.ا. سوال میکنم که تکلیف ما را در مقابل چنین نوشته های بدون احساس مسئولیت روشن نمایند. به ما بیاورند که در مقابل سوال یکمذهبی که چرا چنین دروغ بزرگی را نوشته اید چه باید بگوئیم و چگونه از نویسنده آن سطور که در مقام بسیار عالی رهبری قرار دارد. دفاع نمائیم. ما یکی از افراد جوان کمیته حزبی پاریس را که برای کاری بملاقات ر. کیانوری فرا خوانده شده بود مامور کردیم که توجه ایشان را بموضوع جلب نماید تا شاید تذکیب یا اصلاحی بعدی بیاید.

طبق توضیح این رفیق. در بادی امر رفیق کیانوری تصور اینرا داشته است که موضوع مطروحه در مقاله مربوط به ایرانست (بعد که جمله را خوانده اند و خارج از ایران بودن آن جای تردیدی نگذاشته است. گفته اند که گزارشی داشته ایم که در آمریکا چنین کاری شده است! آنوقت رفیق ما توجه داده است که در مقاله اصلا صحبتی از آمریکا در میان نیست و وقتی دیگر راهی برای توجیه نمانده است. توصیه کرده اند که یکجوری توجیه بکنید. مثلا در پاریس نبوده ولی در یکی از این شهرها بوده است! در این مورد و در یکی دو مورد دیگر بحث که دیگر جایی برای استدلال نبوده است رفیق کیانوری صریحا آموخته است که سفسطه بکنیم. همانطوریکه مثلا رفیق ف بعنوان نمونه میکند. درست است که در موارد استثنائی و حالات ناگهانی ممکن است آدم اجبارا سفسطه بکند. اما در چنین مواردی چرا نباید شهامت آنرا داشت و گفته که اشتباهی رخ داده است. و آنرا با توضیحی در شماره بعدی اصلاح نمود؟ چرا غلطکاریها و اشتباهات رفقا را ما باید مجبور باشیم با سفسطه توضیح بدهیم. بطور کلی در مقالاتی که ترفیق کیانوری. اتهامات ساواکی. عامل امپریالیزم و سیا به سازمانها و افرادی که با ما مخالف هستند. فراوان دیده میشود و بحق و با نهایت تأسف باید گفت که رفیق کیانوری یکی از بانیان و مروجین این شیوه نادرست مبارزه با مخالفین سیاسی است.

ضرر بزرگ آن خراب کردن و یا دفرمس کردن افراد جوان کادرهای حزبی است که بدبختانه در فعالیتهای روزمره و تبلیغاتی خود همین شیوه را تکرار میکنند. ایراد اساسی ما به این شیوه آن است که اساسا مبارزه ایدئولوژیک را با مخالفین با شیوه های مستدل و عقبمانده تهمت زدن آنها. لکه دار ساختن ها جانشین میسازد و از اینراه بحیثیت و اعتبار حزبها بعنوان حزب مارکسیستی - لطمه های جدی وارد میسازد.

رفقای گرامی ه.ا. آیا باین تذکرات و انتقادات من که تماما صادقانه و در راه خیر و صلاح حزب است توجه خواهد شد؟ آیا ه.ا. ما در شرایط کنونی در وضعی هست که بتواند کمی در اصلاح سبک و بهبود کار در این جهاتی که مطرح کرد نماید؟ شخصا امید چندانی ندارم. ولی وظیفه حزبی و وجدانی من نوشتن و تذکر دادن آنهاست. بامید پاسخ روشن کننده شما.

با سلام های رفیقانه
بابک

اینکه که کشور ما یک حالت انقلابی را میگذراند و میروند که طومار رژیم خودکامگی و استبدادی محمد رضا شاه را در هم پیچند، از آنجائیکه در حال حاضر ه. ا. تنها آرگان نیست که بطور دسته جمعی در باره سیاست و تاکتیک حزب بحث میکند و تصمیم میگیرد، لذا فکر کردم که نظریات خود را در باره سیاست حزب بطور چکیده بیان کنم و اگر رفقا ضرورتی دیدند، آماده ام که حضورا در باره آنها تبادل نظر نمایم. بخصوص از این جهت که اگر نادرستی در ارزیابیهایم وجود دارد، توضیح بدهند. آنچه که در ایران میگذرد و خطوط اصلی واقعیت‌هایمینی که مبنای فکر منست میشود بترتیب زیر خلاصه نمود:

۱- از اوایل سال ۱۳۵۵، تقریباً هیزمان با نامه ۲۴۰ صفحه‌ای حاج سید جواد یکه بدنبال آن سیل نامه نگاریها و مخالفت‌های نهان و آشکار آغازید، با تشکیل کانون نویسندگان و جلسات شعر و سخنرانیها بر ضد سانسور و برای آزادی و گرد هم آئیهای دیگر، و اما بطور اخص از قیام پر شور و غضب آلود مردم قهرمان تبریز، مبارزات مردم ایران کیفیت نوینی بخود گرفت که در تاریخ چهل ساله اخیر کشور ما از جهت شرکت وسیع توده‌های مردم در یک مبارزه سیاسی ضد رژیم بی نظیر بوده است.

۲- از خصوصیات عمده جنبش انقلابی قبل از همه میتوان نکات زیرین را شمرد:

- * جنبه وسیع توده‌ای آن، شرکت دهها و دهها هزار نفر در تظاهرات خیابانی مساجد و غیره
- * آمادگی مردم به بالاترین فداکاریها و نثار جان خود، فقدان ترس از مرگ در راه آزادی و استقلال ایران.
- * لنین در آموزشهای متعدد خود روی این مسئله تکیه میکند و انجام انقلاب را بدون چنین آمادگی روحی غیر ممکن می‌شمرد.
- * پیگیری و دامنه دار بودن آن. اینکه نزدیک به یک سال است که مردم در شهرهای مختلف ایران بپا خاسته اند و علیرغم کشتار وحشیانه رژیم، مردم از پا نی افتند.
- * جنبه های رزم آور، نهاجی و حماسه آفرینی آن که بدست خود مردم صورت میگیرد. مردم ابتکار عملیات را بدست خود دارند و از "رهبران" خود جلوتر هستند و از جهات زیادی "رهبران" خود را بدنبال حوادث میکشاندند و دائما در ریشه دار کردن جنبش ضد رژیمی و جلوگیری از سازش رهبران معتدل و سازشکار خود جلوگیری مینمایند.
- * سیمای مهم دیگر این جنبش جنبه آشکارا ضد شاه و ضد دودمان پهلوی است. در خیابانها و در مساجد و دانشگاهها فریاد مرگ بر شاه، مرگ بر دودمان پهلوی، مرگ بر استعمار طین افکن است.

۳- رهبری عملی جنبش عمدتاً بدست محافل مذهبی است. هرگز در تاریخ معاصر ایران بخصوص از جنبش مشروطیت باینطرف، محافل مذهبی تا این حد و باین وسعت موفق نشده بودند خود را قائم مقام رهبری یک حرکت ضد استبدادی و ضد استعماری قرار بدهند. بخصوص اگر ما آن بخش از محافل مذهبی را دیکال را در نظر بگیریم که بدور آیت الله خمینی جمع شده و هرگونه سازش با رژیم را تحریم کرده و مردم را به قیام مسلحانه و ارتش را به نافرمانی دعوت میکنند و عملاً شمار جمهوری میدهند. علل آنرا میتوان در عوامل زیرین جستجو نمود:

- * درست است که رژیم در سالهای بعد از کودتا ضربات چندی به قدرت محافل مذهبی نظیر تصرف بخشی از زمینهای وقف و خارج ساختن سازمانهای اوقاف از دست آنان و سپردن نشان بدست ساواکیهای معروف نظیر آموزشها دست زد، خمینی را تبعید نمود، و عدم ای از آیت الله های مبارز را کشت و بزند ان افکند و با کنترل پلیسی دامنه فعالیت و ارتباط آنها را با مردم مذهبی محدود نمود.
- اما نه خواست و نه توانست به ساختار مذهب صدمات مهلک بزند (نظیر آنچه که به حزب ما و یا حتی به جنبه ملی وارد نمود) و نه از امکانات مالی و انانرا محروم سازد (خمس و زکات مهمترین منبع درآمد آنها) بعکس چون اقدامات رژیم علیه مذهبیون ناقص و محدود بود، انانرا تحریک نمود و به عکس العمل و انتقامجویی واداشت. یکی از عمده ترین و عامل عدم ناسازگاری خمینی را باید در این

حس انتقامجویی جستجو نمود .

■ بنا بر این از جهات زیادی میتوان گفت که سازمانهای خاصه ذی دست نخورده ماند . "حزب" مذ هب در تمام دوران حکومت کودتا حالت نیمه علنی خود را از دست نداد . رهبری متمرکز "حزب" در قم و رهبری عالی آن در نجف بخصوص این آخری لحظه ای از فعالیت باز نایستاد . شبکه "حزبی" از طریق فعالین آنها (آخوندها و طلبه ها) بطور مستمر ارتباط خود را "توده حزبی" حفظ کردند و سینه به سینه مطالب را به هم میرساندند و باین ترتیب تشکیلات آنها دست نخورده ماند . مساجد محل کفرانسهایی عمومی و مناسبترین شکل ارتباط آنها با توده های وسیع بود . آنها همیشه با استعاره و تفسیر آیات قرآن پیامهای خود را به توده ها میرساندند . سخنرانیهای مذ هبی دکتر شریعتی از این بابت بسیار آموزنده است . این تنها مذ هبیون بودند که حق تظاهرات خیابانی و تشکیل دهنده استرالیونهارا در روزهای بزرگ عزاداری داشتند .

■ همین امکانات فعالیت علنی و کم خطر ، همین نوعی مصونیت از حمله های دشمن ، موجب میشود که نیروهای دیگر و حتی عناصر مترقی و غیر مذ هبی هم به این جمع ممکن ترین وسیله مبارزه با رژیم استبدادی بپیوندند و آرزوها و تمایلات خود را برای آزادی ، زندگی بهتر و برچیدن سلسله دودمان پهلوی از طریق شعارهای مذ هبی و مذ هب ، جامه عمل بپوشانند . همین این کار را در سالهای نهضت در ۴۲-۱۳۳۹ گروه جزئی و دیگر مارکسیستها در داخل سازمانهای جبهه ملی انجام میدادند . ولی عقیم ماندن نیروهای جبهه ملی در آنزمان و سازشکاری و اضحلال عملی آن ، موجب شد که اینبار این نیروها به حرکات مذ هبی روی آور شوند . هم اکنون مذ هب به عامل مقاومت ملی ، معاندت با شاه و استبداد و به سمبل آزادی و استقلال مبدل شده است . بهمین جهت خود نماییهای نظیر چادر سر کردن دختران دانشگاهی ، کشش بی سابقه جوانان به مذ هب را موجب میشود . امخاص زیادی از طریق تظاهرات مذ هبی خود را از رژیم متمایز میکنند .

عامل مهم و تاسف آور دیگری که موجب شده است رهبری جنبش دست محافل مذ هبی بیافتد ضعف نسبتاً فوق العاده تشکیلات حزب ماست . با وجود آنکه پیشرفت سازمانهای ما در داخل از کشور در یکی دو سال اخیر چشم گیر است ، معضداً در مقایسه با وسعت حرکات توده ای و شدت وحدت تظاهرات خیابانی ، هنوز فوق العاده حقیر بنظر میرسد . بخصوص فقدان تشکیلات ما در میان کارگران که تعداد آن به مرز ۵ میلیون رسیده است ، بطور آشکاری بچشم میخورد و بهمین علت طبقه کارگر نمیتواند رنگ و نشان خود را روی حوادث بگذارد . بهمین علت نیروهای عمده شرکت کنند در تظاهرات یکسال اخیر را بورژوازی کوچک و متوسط ، دانشجویان ، طلبه ها ، معلمین ، کارمندان دولت ، پیشه وران ، بازاریان کاسبکاران ، محصلین ، که به آنها بیکاران و اقشار مارژینال شهرها ، دورمگرد ها و امثالهم پیوسته اند تشکیل میدهند . شرکت کارگران در این حرکات نه به مثابه طبقه ، بلکه بطور انفرادی آنهاست در مساجد و غیره صورت میگیرد (قیام تبریز یک حالت استثنائی بود) . امواج اعتراضی که در چند سال اخیر کارگران ایران را به سطح اولیه حرکات اجتماعی آورده بود ، هم اکنون بطور تعجب آوری فروکش نمایی کرده است . از دهقانان و شرکت آنها در جنبش که متأسفانه اصلاً صحبتی هم در میان نیست .

در اینجا نوعی هماهنگی (هارمونی) بین رهبری شوندگان و رهبری کنندگان از نقطه نظر ایدئولوژی و چهار چوب شعارهای سیاسی و اجتماعی نتیجه گیری میشود . شاید این از جمله دلایلی باشد که چون کارگران در این مبارزه فعلی انعکاسی از مسائل مبتلی به خود را نمی بینند . فقدان سازمانهای حزبی طبقه کارگر در میان آنها که بتواند آگاهی طبقاتی آنها را تا آنجائی بالا ببرد که بتوانند رابطه منطقی و ضروری را که میان شعارهای سیاسی عمومی (آزادی و استقلال) و مطالبات طبقاتی آنها وجود دارد ببینند و به مأموریت تاریخی خود واقف گردند . باین وضع نسبتاً منفصل طبقه کارگر ایران کمک مینماید .

۴- هم اکنون باقیماندگان جبهه ملی با تاخیر و خجالت زده وارد میدان شده است و چند روزی است

که تشکیل خود را اعلام نموده است. اما بین آنها یگانگی نیست. معجون هیشلمی است از تانانسیها و تمایلات مختلف. اضافه بر آن بین جناح مذہبی جنبه ملی (بازرگان) و جناح سنجایی و فروهر بختیار وجود دارد. حتی بین خود جنبه ملی ها اختلاف، هست. شاهپور بختیار ضد مذہبی و سنجایی مذہبی است. دارو فروهر تربیت و شیوه های مبارزاتی خاصی دارد که با شیوه های مستسی جنبه ملی نمیخواند. آنها عدتا از اسم مصدق و احترام اجتماعی او بهره گیری میکنند که بنوبه خود کم اهمیت نباشد. امتیاز آنها آشنائی بر موز سیاست و تجربه عملی است. حال آنکه مذہبیون هرگز در ایران حکومت نداشته اند و اساساً موقعیت آنها چنین کاری را ایجاب نمیکند. اینجاست که عملاً جنبه ملی شانس موفقیت دارد و بنظر میرسد که محافل امپریالیستی هم باین نیرو بیشتر تمکین بدهد تا به مذہبیون رادیکال و از نظر سیاسی و فکری ناسازگار و انعطاف ناپذیر (سبیل این جهت آیت الله خمینی در حال حاضر است).

۵- تلاشهای اخیر شاه و حکومت گوش فرمان شریف امامی همانطوریکه شاه در کتاب خود "ماوریت من به وطن" گفته است، خم کردن سر در موقع طوفان است که خطر بگذرد. ماهیت استبدادی و ارتجاعی و کینه اش به کمونیسم و هر حرکت شرقی چیزی نیست که بشود عوض نمود و تغییرش داد. اینها مانور موزیانه است که به قصد شکستن جنبه مقاومت و کاهش شور و هیجان توده هاست. قصد آنها ایجاد اختلاف بین احزاب اپوزیسیون و کشاندن بخشی از آنها بطرف سازش با رژیم میباشد. البته نباید از نظر دور داشت که این مانورها نتیجه ضعف رژیم و دستاچگی اش و ترس از جنبش مردم است. البته پیش بینی اینکه مانورهای رژیم تا چه حد اثر منفی خود را روی جنبش بگذارد و یا اینسکه نیروهای اپوزیسیون به چه نحوی به مبارزات خود ادامه خواهند داد و این نبرد تاریخی در وضع و لحظه و مرحله فعلی به کجا خواهد انجامید و کار بسیار مشکلی است. ولی به نظر من حکومت شریف امامی و چهار چوب اقدامات او چیزی نیست که بتواند تعادلی میان یورش توده ها و ضعف نسبی رژیم بوجود بیاورد. اگر رهبران جنبش به آرمانهای خلق و اینهمه خونهای ریخته شده خیانت نکنند و آبرو و حیثیت اجتماعی خود را برای همیشه بر باد ندهند، (که احتمال دارد لااقل بخش رادیکال اپوزیسیون در چنین وضعی بماند) مسئله دولت شریف امامی خواهد افتاد. آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد و نیافتادن به این دام دشمن است. بنابراین با اتخاذ یک روش تبلیغاتی تهاجمی و تجویز مردم برای مبارزات انقلابی وقت مناسبی است که میشود امتیازات جدی تری از رژیم گرفت. که باید گرفت. جنبه ما جنبه رد نیست و بلکه جنبه تهاجمی بمنظور تسخیر سنگرهای جدیدتر برای حملات تازه تر و تصرف سنگرهای دیگری است که لااقل تا سرنوشتی رژیم استبدادی شاه و برکناری شخص شاه و این سبیل و مظهر استبداد و خیانت باید ادامه داشته باشد.

۶- یکی از خصوصیات منفی این جریان اپوزیسیون غیر توده ای، همان جنبه آنتی کمونیسم و ضدیست و مخالفت با حزب توده ایران میباشد. کافی است به اعلامیه های خمینی و دیگر محافل مذہبی و همچنین به پلانفرم و اصول سه گانه جنبه ملی توجه بشود. و اگر باین زمینه فکری و خصومت شاه و رژیم ایران را اضافه بکنیم و ضعف سازمانی و تبلیغاتی خود ما را هم به آن اضافه بکنیم و دورنمای تاصف آوری در مقابل ماست که باید با تمام نیرو فکری چاره اندیشی افتاد، که در حقیقت موضوع و هدف اصلی این نامه است و این مقدمه (که متأسفانه طولانی شد) بهمین قصد نوشته شده است.

فکر میکنم موضوع حزب ما را لااقل میشود از دو جهت مورد بررسی قرار داد:

- * اولاً از جهت تاکتیک مبارزاتی و سیاسی اش.
- * ثانیاً از جهت سازمانی. در حقیقت این هر دو بهم مربوط بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند و در هم متقابلاً تاثیر خواهند گذاشت.

تاکتیک سیاسی و مبارزاتی حزب ما را میتوان صرفاً بر اساس شرایط عینی مبارزاتی و ذهنی (وضع و نیروی حزب) تعیین کرد. شرایط عینی از آنچه در بالا گفته شد بدست می آید: توده های شهری

(عندتا خرد بوزروای و روشنفکران و بازاربان و افسار مارزینال جامعه) در یک مضاف رو در رو با رژیم قرار گرفته اند که بان زحمتکشان و کارگران در شهرها می پیوندند و بدون آنکه رنگ و نشان خود را بجای بگذارند. رهبری این جنبش در دست مراجع مذهبی است که در عین طرح شعارها برای آزادی و از چهارچوب تنگ مذهب خارج نشده اند. آنچه که در این جنبش از نظر تعیین تاکتیک و شعارهای ما بطور اخص قابل توجه است و جلو بودن توده ها از رهبران خود و ضعف نسبی رهبری است. رهبری جنبش در خارج از شعارهای کلی برای آزادی کوچکترین برنامہ و نقشه ای ندارد. اگر چنین وضعی برای مراحل اولیه این جنبش طبیعی و متناسب بود و حالا دیگر از این مرحله گذشتیم. بر افتادن رژیم استبدادی در دستور روز است. بنابر این طرح و برنامه اپوزیسیون برای فـردای دیکتاتوری ضروری است تا توده ها را به مبارزه بکشاند. شعار حکومت اسلامی و شعار ناخپوم و از نظر عملی غیر ممکن و برای زمان ما یک شعار بدوی و از کار افتاده است. اصول سه گانه جبهه ملی هم فوق العاده کلی است. مردم و مبارزین و طرفداران ما میخواهند بدانند که سیاست و نقشه و هدف حزب در برابر وضع سیاسی بحرانی کنونی و روند انقلابی که همگی شاهد آن هستیم چه میباشد. رژیم استبدادی را چگونه و از چه راهی میشود و باید واژگون ساخت و چه چیزی را میشود جایگزین آن نمود. بطور کلی تمام شعارها و مبارزات و مطالباتی که در ایران میگردد تا ماضی از مسلمانان و جبهه ملی و حزب ما از چهارچوب بوزروا - دمکراتیک خارج نیست. یعنی پایه های اقتصادی آن بوزروائی و دمکراسی خواسته شده هم دمکراسی بوزروائی است. منتهی هدفهای اقتصاد بوزروائی آن انعکاس خواستهای منافع بوزروائی ملی است (بوزروائی کوچک و متوسط وابسته به بازار داخلی و با تالیات و احساسات وطنی). بهمین علل علیه بوزروائی بزرگ و انحصاری داخلی و هم علیه انحصارات خارجی میباشد. دمکراسی و آنهم دمکراسی بوزروائی است. شعار آزادی های مندرج در قانون اساسی و منشور حل متفق چیزی جز آن نمیباشد. مبارزات دمکراتیک کنونی که علیه استبداد سلطنتی و اتوکراسی متوجه استبداد حقیقت حل تضاد جامعه نسبتا کمترده سرمایه داری ایرانست که بین زیر بنای تولید "آزاد" سرمایه داری (که معمولا موسسات و تشکیلات اداری و دولتی "آزاد" را بهمراه دارد) با روینای استبداد مطلق العنانی سلطنتی وجود دارد که مربوط به دوران ارباب-رعیتی و قرون وسطائی است. بهمین مناسبت حزب ما نسبت به هدفهای اقتصادی و سیاسی این جنبش شدیداً علاقمند است. . . .

اما شعارهای حزب ما چه میباشد؟ اگر اسناد رسمی حزب را پایه قرار بدیم و عبارت است از تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری برای واژگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی است. ما دوران طو- لانی روی اصل تشکیل جبهه تنها و تنها برای واژگون ساختن رژیم استبدادی سلطنتی تکیه کردیم و آمادگی همکاری را با هر سازمان و نیرو و عنصری که صرفاً روی سرنگونی رژیم استبدادی موافق باشد اعلام نمودیم. اینکه دولت و یا قدرتی که بعد از سرنگونی سرکار خواهد آمد و چه چهارچوب کلی و حداقل را باید دنبال کند مطرح نکردیم و عاوداً از طرح آن برای توسعه جبهه خودداری نمودیم. چنین روشی شاید برای آغاز کار درست می بود. هدف آنروز توجه عموم و تجویز آنها به مبارزه ضد استبدادی بود. الحقی که شعار و توجه اساسی ما به مسئله که از یک تحلیل درست از وضع کشور و جهان ناشی میشد خیلی بوقع بود و اعتبار سیاسی قابل توجهی را بهمراه آورد. حزب ما از نظر طرح شعار واژگون ساختن رژیم استبدادی همون مبارزه کنونی بود. ولی بعلمت ضعف سازمانی ما و رهبری جنبش بدست دیگران افتاد که البته مسئله اساسی نباید تلقی بشود. زیرا زبردستی ما حزب ما همان بود که با نیروی بسیار ضعیف آنچنان شعاری را مطرح ساخت که رهنمون همگان گردیدند. کاریکه به تنهایی ما هرگز باجرای آن قادر نبودیم. بهر حال بنظر من از همان آغاز ما میسایستی شعارهای کلی را که بعداً در پیام کمیته مرکزی به مردم ایران مطرح ساختیم و طرح میکردیم. یعنی واژگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی برای تأمین آزادی و استقلال ایران. البته من از همان آغاز چنین نظری داشتم و کوتاهی و تقصیر از منست که همانوقع طرح نکردم فقط در بعضی از نامه های

اشاره کلی کردم و گذشتم. فعلا هم طرح آن فایده ای ندارد چون از هر جهت مربوط بگذشته است.

اما آنچه بنظر من برای همین حالا مهم است و کهنه بودن همین شعار بهبود یافته است. ما هنوز روی جنبه رژیم استبدادی سلطنتی تکیه میکنیم. حال آنکه بنظر من وقت آن است که رژیم استبداد سلطنتی را با سلطنت محمد رضا شاه یکی ببینیم و یکی بکنیم. شعار و تبلیغات کنونی ما باید آن باشد که تا محمد رضا سلطنت میکند و هرگز استبداد از بین نخواهد رفت. محمد رضا شاه محمد علی شاه دوران مشروطیت است. واقعا هم همینطور است. تصور اینکه محمد رضا شاه شاه مشروطه بشود یک خُشباوری کوه کانه است.

روند دمکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون راه خود را باز کرده است و نیروهای وسیع و قوی وجود دارند که آنرا خواهی نخواهی علی خواهند کرد. وظیفه حزب طبقه کارگر بجلو راندن و ریشه دار کردن این روند است. محمد رضا شاه و سبیل ارتجاع و دشمن شماره یک حزب توده ایران است. این دشمن ضربه دیده و گویج شده را که هنوز هم از امکانات فراوان داخلی و خارجی برخوردار است باید با تمام قوا کوبید و مردم را برای چنین مبارزه ای تشویق و تحریک نمود. شعار ما باید برکناری محمد رضا از سلطنت و تشکیل حکومت موقت و انجام یک فرآیند برای تعیین تکلیف سلطنت باشد.

با برکناری محمد رضا از سلطنت و تحت فشار توده های مردم از خارج و حتی همین مجلس فرمایشی مجبور میشود تشکیل یک دولت موقت را از همین نیروهای اپوزیسیون فعلی بپذیرد و چنین دولتی با انحلال مجلس فرمایشی و سازمان دادن یک فرآیندوم و کار را فیصله میدهد. این در صورتی است که روند پروسه انقلابی کنونی اشکال دیگر و امکانات بهتری را بوجود نیآورد.

رفقا در حال حاضر ما همانقدر از نظر نیرو ضعیف هستیم که در آغاز مبارزه برای جنبه ضد دیکتاتوری بودیم. صحت شعار ما همه گیر شد. امروز هم صحت شعار ما میتواند همه گیر باشد. حتی در صورت عدم موفقیت کامل و مردم و زحمتکشان ایران ببینند که حزب ما رادیکالترین شعارهای ممکن روز را میداد. طرح این شعارها هنوز طرح شعارهای استراتژیک حزب نیست. اما به محدودیت شعار تاکتیکی کنونی حزب هم (که دیگر بنظر من کهنه شده است) نی باشد. اگر شعار تاکتیکی کنونی ما در برابر حوادثی که در مقابل چشم ما میگردد جنبه "پاسیف" دارد و شعار پیشنهادی بالا به آن یک محتوی اکتیف میدهد و تجهیز کننده و مشخص است که موفقیت در آن کار نهضت را برای اجرائی شعار استراتژیک ما که در برنامه حزب مطرح شده است آسان خواهد ساخت.

حزب ما در حال حاضر ضعیف تر از آنستکه بتواند این جنبش را زیر رهبری تشکیلاتی خود بیاورد. و اگر چنین می بود هدفهای استراتژیکی ما علی میشد. یعنی به این حرکت بورژوا - دموکراتیک ما محتوای دیگری میدادیم و کادر آنرا عوض میکردیم تا حدیک انقلاب دموکراتیک - ملی مندرجه در برنامه حزب ارتقاء میدادیم. از آنجائیکه هیچ سازمان سیاسی موثر دیگری در ایران وجود ندارد که بتوانند وظیفه تاریخی حزب طبقه کارگر را ایفا نماید، بنابراین حرکت انقلابی فعلی در یکی از درجات انقلاب بورژوا - دموکراتیک متوقف خواهد شد. لذا نقش حزب ما در شرایط فعلی ایران میتواند این باشد که با فشار از خارج و با طرح شعارهای رادیکال و تقویت بخش رادیکال جنبه مخالفین رژیم، دست آورد های روند انقلابی کنونی را به نهایت ظرفیت دموکراتیک خود بکشاند و احیانا بتواند هژمونی فکری را بهمان ترتیبی که در مسئله جنبه ضد دیکتاتوری بدست آورد، بدست آورد.

طبیعی است که مشکل عمده مبارزات کنونی در وضع فعلی ایران میتواند عددا مبارزات سیاسی باشد مانند اعتصابات و اعتصابات عمومی، تظاهرات خیابانی، بایکوتها و میتینگها و مونستراسیونها و امثالهم. زیرا تا وقتیکه در داخل ارتش تزلزل جدی حاصل نشود آنها هم بخش کوچکی از آن عملا بطرف مردم روی بیاورند. و آشکارا از تیراندازی ب مردم خودداری بکنند، ما توجه بقدرت سازمانهای نظامی کشور و

انواع تسلیحات مدین ضد چریکی و بخصوص فقدان تسلیحات کافی و عالی در دست مردم توسل به عملیات مسلحانه بی ثمر و ماجراجویی خواهد بود. بدون شك اگر مبارزات سیاسی هم آهنگ باشد و بخصوص بكار كردن هم بگشد، میتواند در فاصله کوتاهی رژیم را بزانو در بیاورد. حزب ما هم اکنون باید به بتوسعه این اشکال مبارزه كك بنماید و بدون اینکه اشکال مبارزاتی دیگر را که بخصوص از طرف محافل مذهبی و خرده بورژوازی رادیکال و روشنفکران انقلابی انجام میگردد مخطئه نماید. حزب ما تا آنجا که حد اکثر امکانات و اجازه میدهد باید برای تجهیز کارگران و تبلیغ و تهییج کارگران اقدامات مشخصی را در داخل کشور تدارك به بیند.

اما درباره مسائل سازمانی و تشکیلاتی - اسفناك ترین جنبه کار از نظر طبقه کارگر و حزب آن ضعف نسبی فوق العاده سازمانهای حزب در کشور و عدم حضور رهبری در میدان مبارزه است. حتی يك نمونه حزب جدی را نمیتوان سراغ داشت که در مدت یک ربع قرن رهبری آن بطور کامل در هزاران فرسنگ دور از میدان مبارزه قرار گرفته باشد و در تمام این مدت کوچکترین کوششی برای انتقال حتی بخشی از رهبری و یا افرادی از رهبری بایران ننموده باشد. حتی یکبار در تمام این پلنومها چنین مسئلهای در دستور روز قرار نگرفته است که هیچ، رفقای کمیته مرکزی کوشش کرده اند که اینرا "طبیعی جلوه داده و حتی با وضع حزب بلشویك و غیره هم مقایسه بکنند" (به مقالات مجله دنیا مراجعه شود). اگر در همان سالهای ۳۹-۴۲ عده ای از رهبری بایران منتقل شده بودند، هم اکنون در این لحظات بحرانی چه نقشی که بازی نمیکردند - نتیجه چنین وضعی این شده است که یا دهسال کار حزب بدست شیادی نظیر شهریاری بیافتد و یا دست جوانان با ارزش و گمنامی قرار بگیرد که برای خود هیچ میسویی برای احیاء حزب نمیتوانند قائل بشوند و یا بدست جوانانی بیافتد که رهبری آشنائی بسیار محدود و جزئی با آنها دارند و مردم ایران هم آنها را نمیشناسند.

رفقا میدانم که بیان این حقیقت تلخ برای همه ما ناگوار و ناخوش آیند است ولی وقت آن رسیده است که با جسارت با آن روبرو شویم و راه حلی بجوئیم - چون اگر این فرصت فعلی هم از دست برود دیگر باید ۲۰-۱۵ سال دیگر هم صبر کرد که عمر هیچکدام از ما کفایت نخواهد داد.

من اینجا قصد خرده گیری و ایرادگیری ندارم. با وجود آنکه هیچوقت در ارگانهای تصمیم گیرنده رهبری نبوده ام و شرکت منم در پلنومها تئیکه اغلب یا برای بررسی خیانت یزدیها، شهریاریها تلف شده یا برای رسیدگی به وضع قاسمیها و یا دعوای پایانی ناپذیر حزب و فرقه صرف شده است، مجال آن را نمیداد که اصلاً به مسائل اساسی بپردازیم تا منم در کادر محدود خود مشارکتی داشته باشم. معذرا خود را در این مسئولیت شريك میدانم. بنظر من راهی جز راه "بسط رهبری" استقرار نهاد در کشور وجود ندارد. طبیعی است که همه افراد رهبری نمیتوانند بایران مراجعت کنند و اصلاً مراجعت همه آنها صلاح نیست. اما لااقل میشود چند نفر از آنها را که نسبتاً جوان باشند (بین ۴۵ تا ۶۵) و تجربه کار تشکیلاتی داشته باشند باید برای این کار آماده نمود. ۱۰۰ حزب برای اینکار باید سریعاً دست بکار شود. وضع ایران از حالا تا چند ماه دیگر روشن تر خواهد شد و با احتمال زیادی در جهت بهبودی به پیش خواهد رفت و شرایط مساعدی برای مراجعت عده قابل توجهی بوجود خواهد آمد.

بعقیده من لازمست

۱ - همه رفقای حزبی و سماتیرانها را در غرب موظف کرد که حتی تحصیلات خود را کنار گذاشته و بایران برگردند - هرکس از این تصمیم (بدون عذر موجه قابل پذیرش برای رهبری) سر به پیچد بلاد رنگ به سماتیران ببدل بشود. برای اجرای عملی آن در هر کشوریك رفیق حزبی مسئول اینکار باشد و تمام فعالیت حزبی خود را در این راه متمرکز سازد. در اولین فرصت جلسهای از این رفقا با شرکت افراد مسئول ۱۰۰ تشکیل بشود تا جهات مختلفه اجرای این تصمیم بررسی بشود. تصور بکنید که اگر ما بتوانیم از اینراه صد نفر حزبی و طرفدار از حالا تا ششماه دیگر بایران بفرستیم تا چه حد میتواند در پیشرفت کار عمومی ما موثر باشد.

چنین کاری ممکن نیست مگر با تبدیل آن به مهمترین و حادترین وظیفه سازمانهای حزبی ما در غرب و با ایجاد سازمان خاص اینکار. این عمل باید در کمال سرپوشی و بی سروصدا انجام بگیرد.

۲- باید با امکاناتیکه در ایران داریم و به کمک و تشویق سازمانهای موجود نظیر کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و یا کمیته دفاع از زندانیان سیاسی و غیره مسئله کارزار وسیع‌تری عفو عمومی و آزادی زندانیان سیاسی و تامین مراجعت همه تبعیدیها و مهاجرین سیاسی بایران بوجود آورد. بدنبال آن چنین کمیته‌هایی در غرب و شرق تشکیل بشود که کارزار بین‌المللی را راه بیناندازد.

۳- فوراً با اعضا کمیته مرکزی تماس گرفته بشود تا لااقل ۶-۳ نفر داوطلب پیدا بشود که در اولین فرصت ممکن حاضر باشند حداقل ریسک را پذیرفته و بطور مخفی و یا نیه علنی (برحسب شرایطی که پیش خواهد آمد) بایران بروند. اگر بشود چنین داوطلبانی را پیدا نمود، اقدام آنها حتی اگر مدتی بزندان هم بیافتد، تاثیر تبلیغاتی بزرگی بنفع حزب ما خواهد داشت و سد را خواهد شکست. و اگر قرار باشد ریسک نباشد کاری از پیش نمیرود.

۴- با توجه باینکه هم اکنون ۱۴ حزب و برویتی ۱۷ حزب و جمعیت علنی شده‌اند و عدم حضور علنی حزب ما در ایران بشدت احساس میشود و اساساً مشکلاتیکه همکاری سایر نیروها را با حزب ما وجود دارد. این ضرورت را ایجاد میکند که نوعی حزب و یا جمعیتی علنی بوجود بیاید که بتواند این خلأ را پر بکند. برای اینکار هم با رفقای ما در ایران و دوستان ما بلافاصله باید وارد صحبت شد. و تا دیر نشده است آنرا علنی نمود. هم‌اکنون افراد و شخصیت‌های متعددی در اروپا هستند و می‌ایند و می‌روند. بنظر من بعضی از رفقا نظیر ایرج که شخصیت اجتماعی شناخته شده در ایرانست باید بخش عمده وقت خود را در غرب بگذرانند و بهمین کارها و تبلیغات حزبی به پردازد. کشور ما در جوش و خروش هست و اشکال سازمانی و شیوه علنی تبلیغاتی ما هم باید متناسب باشد و از دینامیسم بیشتری برخوردار بشود. اگر اشکالات مال در اجرای عملی اینکار هست، ارزش آن دارد که قسمتی را رفقا بعهده بگیرند و قسمت دیگر را ما میتوانیم بعهده بگیریم. ملاحظات "امنیتی" و غیره بنظر من فانتزی است. تازه اگر ریسک کوچکی هم باشد. بچه علت نباید با جان خرید. رفیق ایرج میتواند براحتی پاسپورت کوبانی بدست بیاورد و کاملاً علنی باشد. اگر در فرانسه برایش اشکالی باشد میتواند در جای دیگری مستقر بشود. رفقا اگر با اصل آن موافق باشند. من میتوانم سریعاً اقدام بکنم و از رفقای حزب کمونیست کمک بگیرم. رفقای گرامی اینها بود آنچه که مربوط بارزیابی من از اوضاع فعلی است، و بخشی از افکار و گرفتاریهای فکری منست که تا آنجائیکه میشد در یک نامه نوشت، متعکس کردم. قصد اصلی من مشارکت محدود در بحث هائیتست که تصور میکنم خود رفقا بآن مشغول هستند. امیدوارم که بتواند تا حدی مفید واقع گردد.

با دودهای رفیقانه بابک

متأسفانه کمی فرصت امکان نداد که این نامه را پاکت‌نویسی بکنم لذا خط خوردگی و غلط زیادست و خوانا هم نیست. خلاصه ببخشید.

اکتبر ۱۹۸۱

من ۵ بعنوان يك كميونست ۵ وظيفه خود ميدانم كه اين نامه را براي شما بنويسم ۵ و جسدان كميونستی من ۵ بعنوان مبارزی پير كه بيش از ۵۲ سال از عمر خود را پوسر مبارزه در راه نيل بسه آرمانهای فنا ناپذير ماركسيسم - لينينيسم و پيروزی انقلاب پرولتاریای در ايران نهاده است ۵ مرا به نوشتن اين نامه و اميد دارد ۵

چنانكه ميدانيد اكنون دو سال از بازگشت من از ايران ميگذرد و در اين مدت به دليل مخالفتم با خط سياسی ای كه حزب توده ايران آنرا رهبری ميكرد ۵ در سكوت به "تعميد سياسی" خود كردن نهاده ام ۵ تنها به اين اميد كه فشار حوادث رهبری حزب را به اصلاح خط مشی خود وادارد ۵ خط مشی نادرستی كه حزب ما از زمان بازگشت خود به ايران بر پايه تحلیلی غير واقع بينانه و در نتيجه از نظر تشوريك بی پايه و اساس ۵ در پيش گرفت ۵ من از سون ديگر اميدوار بودم كه در گردهم آبی كميته مرکزی حزب سر انجام فرصت آن يابم تا عقیده خود را در برابر كميته مرکزی حزبم شرح دهم و آنرا توسط آنان باجرا ۵ در آورم ۵ اما در مارس ۱۹۸۱ ۵ برگزارای گردهم آبی اعضای دست چين شده حزب ۵ يا باصلاح "پلنوم" كميته مرکزی حزب توده ايران كه بدون دعوت قبلی و در غياب ۴۰٪ از اعضای آن برگزار شد (و از جمله نويستنده اين نامه كه در كنگره دوم حزب انتخاب شده بود) همراه با پي گیری و ادامه سيستماتيک همان خط سياسی كه توسط رهبری جديد اعمال ميشه به اميدواريهای من پايان داد و مرا بر آن داشت كه نتيجه گيريهای شخصی خود را به نظر شما برسانم :

۱- انقلاب فوریه ۱۹۷۹ ايران كه اكثريت مطلق مردم در آن شركت داشتند ۵ به سبب خصلت مردمی و تركيب طبقاتی خود از ماهيتی ضد امپريالستی و دمكراتيک بهره مند بود ۵

۲- پيروزی انقلاب بر رژيم موروثی سلطنتی و استبدادی و امپريالستی شاه ۵ بجای آنكه تحت رهبری طبقه كارگر و حزب آن قرار گيرد ۵ بدست مجموعه مذهبی ای برهبری خمینی افتاد ۵

۳- هسته رهبری اين حزب خمینی گرا ۵ با وجود اختلافات و ناهمگونی های دورنی كه همه در زير پوشش اسلام پنهان شده بود ۵ اما در اصل شمار های دلخواه توده های وسیع دهقانان و بخشی ملی بورژوازی ايران ۵ بويژه بورژوازی طبقه متوسط تجار (يا بازاریان) را عرضه ميكرد ۵

۴- بدین سان خصلت دو گانه (بورژوازی - دهقانی) اين "حزب خمینی گرا" (كه بعلاوه بدليل ريشه های اجتماعی - تاريخی تشيع ميتواند قدرت جلب هواداران بسیاری در میان روستائیان و بازاریان داشته باشد) ۵ سبب شد تا بتواند انقلاب ضد امپريالستی و دمكراتيک مردم ايران را به نفع و به نام خود تمام كند ۵

۵- تشديد مبارزه طبقاتی و وخامت بحران سياسی در رژيم شاه تا حد زيادی به سياسی كردن روحانيت شيعه كمك كرد ۵ اين سياسی شدن چهره روحانيت (بدليل نبودن جانشینی بهتر از آن) به نوبه خود توده های مردم را بسوی روحانيت تشيع جلب ميكرد ۵

۶- اين وضعيت سياسی خاص كه ضعف حزب طبقه كارگر و ديگر نهاد های دمكراتيک و موقر از مختصات مشخص آن است ۵ نه تنها رهبری بلا منازع انقلاب را برای خمینی تامين كرد ۵ بلكه در عين حال سبب شد تا در تعيين و تشخيص هويت و مشخصات ماهيت انقلاب و شكل رهبری روحانی آن ۵ خصلت ملی - دمكراتيک جنبش و جنبه های تصادفی و اتفاقی آن ۵ و نيز محتوی انقلاب و شكل وقوع يا فتن آن نگرشی نادرست بوجود آيد ۵

۷- با ناديد ۵ گرفتن آن دلایل عینی كه مذهب را بنا به گفته مشهور آنتی دورينگه به " يکی از اشكلهای حرکت زایشی واقعی " انقلابي بدل ميسازد ۵ راه برای روحانيت شيعه باز شده بود تا اين جنبش عظيم مردمی را به حد نازل " شمر اسلام " فرو آورد و آن را صرفا نتيجه تلاشهای روحانيت وانمود كند ۵

۸- با سود گرفتن از اين وضعيت بود كه خمینی و ياران شجاعی ايجاد دولت انقلابی موقتی كه نماينده

تمامی نیروهای مردمی باشد و توانستند پسرز روی کار آوردن يك دولت موقت و شورای انقلاب (که فقط و فقط از هواداران او بوجود آمده بود) با شتاب در روند استقرار حکومت مذهبی پیش روند. حکومتی که در آن پستهای حساس و کلیدی دولتی به روحانیون شیعه اختصاص داده میشد و نمایندگان نیروهای انقلابی دیگر را بدان راه نبود.

۹- پسرز آنکه در ماه مه ۱۹۷۹ خمینی اعلام کرد که: "اسلام از روحانیت جدا نیست" این روند آغاز شد و سیر صعودی خود را تا برقراری کامل پیمود. مراحل اصلی این روند عبارتند از: ایجاد "مجلس خبرگان" یا "مجلس فقها بجای مجلس موسسان مردمی" و تدارک قانون اساسی جدید بر اساس اصول فقهی و قوانین مذهبی که بنا بر آن رهبری بجای آنکه از اراده مردم ناشی شود، تنها و مطلقاً از "الله" مایه میگردد، که این همانا مفهوم "ولایت فقیه" است. و مراد از آن حکومتی است که مطیع بی چون و چرای اراده و رهنمودهای مجتهدی باشد که نماینده آخرین امام شیعه (مهدی) میباشد و همه صفات او را دارا است و فرمانهای شخصی او نه تنها بعنوان رهبری مذهبی، که همچنین بعنوان بالاترین مقام دولتی لازم الاجراست. و بالاخره تشکیل مجلس شورای اسلامی (به جای مجلس شورای ملی) که در آن با وضع قانون انتخاباتی ویژه اکثریت قاطع کرسیها به سلاهای قشری شیعه اختصاص یافت و نیز ایجاد شورای ویژه بنام شورای نگهبان قانون اساسی که منحصرأ از روحانیون تشکیل میدهد و نسبت به قوانینی که از مجلس میگذشت دارای حق و تو بود.

۱۰- با سر نهادن به این شرط اصلی که همگی آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک باید با قوانین اسلامی موافقت داشته باشد، با جایگزین کردن فکر ملت به "امت اسلامی" یا خلق مسلمان با تبلیغ و موعظه جهان وطنی اسلامی که هیچ ربطی به احساسات ملی ایرانیان نداشته با نادیده گرفتن تغییرات اجتماعی - اقتصادی جامعه ایرانی در طول قرون و با خواست بازگرداندن آن به هریط - پوسیده و کهنه صدر اسلام، با ایجاد حکومتی از نوع پدر سالاری مذهبی و حزب خیمینی پایندهای اجتماعی و سیاسی انقلاب ۱۹۷۹ را بحدت ویران کرد و در واقع خود سدی در برابر امکانات رشد دموکراتیک و متری آن شد.

۱۱- روند بسوی استقرار قطعی حکومت مذهب سالاری، با بها دادن به کهنه پرستی مذهبی و طبیعتاً نفوذ روحانیت قشری (یا بنیادگرا) را در دستگاه حاکمیت نیرومند کرد و جناح معتدل هواداران خمینی را به عقب راند. مبارزه کین توزانه بر سر قدرت در میان این دو گروه هوادار خمینی هر دم شدید تر شده است.

از سوی دیگر افزایش نفوذ جناح قشری بطرز چشمگیری میدان فعالیتهای قانونی نهادهای متری و مردمی (و دموکراتیک) را محدود ساخته است. این تحدید نه تنها دامنگیر حزب خود، ایران (مدافع بی قید و شرط رژیم خمینی) شده است، بلکه همه نهادهای ترقی خواه دیگر را نیز در بر گرفته است (حتی سازمان مجاهدین خلق که خود را پیرو اسلام اعلام کرده اند). با افتادن رهبری سندیکاهای کارگری بدست انجمنهای اسلامی و دامنه همه فعالیتهای کارگران بحدت محدود شده است.

۱۲- این واقعیت که خمینی و پیروانش مایه کونونیسم را کفر محض میدانستند و مبارزه علیه آنها از واجبات میسر شدند، نه تنها جو تهدید و هراس علیه مارکسیستها آفریده و به تبلیغات کین توزانه و کونونیست ستیزانه و شوروی ستیزانه دامن زده است، بلکه موضع عمیقاً منفی رهبران اسلامی را در مورد اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد.

در واقع بمعقیده من این کونونیسم ستیزی تسکین ناپذیر از همان آغاز رویدادهای انقلابی سال ۱۹۷۹ نقش اساسی را در اتخاذ روش بمالمت جویانه از سوی ایالات متحده و انگلستان و دیگر دولتهای امپریالیستی در مورد خمینی بازی کرده است. رویدادهای چون وادار کردن شاه به ترک ایران و تأمین راه بازگفت خمینی و اتخاذ موضع بی طرفی "صلحت جویانه" از سوی سران

ارتش شاهنشاهی • در چنین شرایطی تاکتیک صحیح حزبی که به گفته نینین: "میخواهد پسرولتاریا را بنا به روح و اصول مارکسیسم و نه با دنبالمروی از حوادث و اتفاقات رهبری کند" چیست؟
با آنکه این پرسش اساسی تا پیش از پیروزی انقلاب هرگز در تمامیت خود در برابر مقامات رهبری حزب توده ایران طرح نشده بود، اما از اواسط سال ۱۹۲۸ هـ برخی از مسائل که با این پرسش رابطه مستقیم داشتند در درون هیأت اجرائیه در اطراف جنبش انقلابی در ایران به بحث گذاشته شدند.

در طی این مذاکرات هیئت سیاسی بر سر دو نکته مشخص با اتفاق آراء به توافق رسید: ۱- شرکت حزب توده ایران در جنبش انقلابی، و در اتحاد با همه نیروهای مردمی، و از جمله با جنبش مذهبی خمینی ۲۰- فراخوان به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی.

با این همه چه در مورد تحلیل جنبش خمینی و چه بر سر دورنمای مرحله بعدی برای پیروزی - انقلاب و نقاط اختلاف چندی وجود داشت. بخشی از اعضای هیئت اجرائی بر نظریه رفیق کیانوری پای میفشردند که محتوی آن را میتوان چنین خلاصه کرد:

جنبش خمینی عیقا ضد امپریالیستی، دمکراتیک و یا حتی ضد سرمایه داری است و در نتیجه در انقلاب ملی - دمکراتیک متحد طبیعی حزب ما است. بنابراین این حزبها باید از حکومت انقلابی که با داشتن همین خصلت و در تحت رهبری خمینی بر سر کار می آید حمایتی قید و شرط ننمایند. بنا بر این نظریه، بناگزی این حمایت به اتحاد سیاسی میان حزبها و جنبش اسلامی منتهی انجامد و راه آماده سازی حکومتی دمکراتیک را با خصلت غیر سرمایه داری و متشکل از اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی می گشاید.

در برابر این نظریه من توجه هیئت اجرائیه را به خصلت خیال بافانه آن جلب میکردم. من بویژه بر آثار شخص خمینی که از ۱۲ سال پیش نوشته و منتشر کرده بود، و نیز با ارجاع به اعلامیه های سیاسی او بر آشتی ناپذیری مطلق عقاید و موعظه های خمینی با اهداف و آرمانهای انقلابی کونیستها تاکید میکردم. مفهوم "ولایت فقیه" او که حکومتی مذهبی تحت رهبری مطلق مجتهد شیعه را تجویز میکند جای هیچ اتحادی را "با کونیستها که در نظر او کافر و از آن بالاتر" عوامل ابر قدرت کافر روس" بودند نیگذاشت.

بهمین دلیل بود که من و با وجود موافقت با لزوم اتحاد با جنبش مذهبی در امر سرنگونی رژیم سلطنتی امپریالیستی و استبدادی شاه، با وجود موافقت با حمایت از گرایشهای ضد امپریالیستی خمینی و به رفقایم هشدار دادم که در این حمایت بویژه در مورد آنچه به جنبه های ارتجاعی و ضد دمکراتیک آن مربوط میشود، جانب افراق نپویند. و طبعا این جنبه ها نظریه "اصل ولایت فقیه" و نظریات واپس گرانه اورامبتنی بر ایجاد نوعی عدل دهقانی - بدوی ویژه صدر اسلام در بر میگرفت.

بنابراین و سیاستی را پیشنهاد میکردم که بر پایه اتحاد با همه نیروهای انقلابی پیشرو بنا شده باشد که با حمایت از حرکتهای ضد امپریالیستی خمینی راه را به سوی دمکراسی گسترده ای بگشاید که از حقوق و آزادیهای دمکراتیک و امر ترقی و در برابر عقاید انحصار طلبانه و پدر سالارانه مذهبی و واپس نگرانه گروه بنیاد گرای شیعه دفاع کند.

پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب توده ایران که در فوریه ۱۹۲۹ بر گزار شد بی درنگ پس از پیروزی انقلاب کوشیده بود با تصدیق محتوای گزارشی که توسط رفیق کیانوری از طرف هیأت اجرائیه ارائه شده بود، به این سوال پاسخ دهد. خط سیاسی ای که در این گزارش دنبال شده بود، و در صورتیکه عینا بعمل در می آمد، علیرغم نقصها و ابهاماتی که داشت، میتوانست لااقل ما را در جهت اهداف انقلابی طبقه کارگر ایرانی و حزب او در دوران پس از پیروزی انقلاب ۱۹۲۹ پیش براند. نکات اساسی این تصمیم را میتوان به ترتیب زیر خلاصه کرد:

۱- وظیفه عاجل سیاسی حزب ما همکاری چند جانبه با همه نیروهای انقلابی راستین و مردمی و در مرحله اول با نیروهای است که تحت رهبری خمینی قرار دارند، تا بتوان پیروزی بدست آمد را تعمیق کرد و آن را هرچه ریشه دارتر، پر بارتر و بازگشت ناپذیر کرد.

۲- در قلمرو فعالیت سیاسی و وظیفه فوری ما گرد آوری همه نیروهای حزبی در راه ایجاد جبهه متحد خلق است. برای آنکه حکومت را بر آن دارد تا به وعده های اجتماعی و اقتصادی که آیت الله خمینی در رابطه با وظایف جمهوری اسلامی به مردم داده است عمل کند. ما باید همه همت خود را بکار بندیم تا کوششهای بورژوازی لیبرال را بمنظور منزوی کردن حزب خود ایران در مرتبه اول و سپس دیگر نهادهای انقلابی خلقی و خنثی سازیم و افسار وسیع کارگران را به پشتیبانی آن فرا آوریم. تنها در صورت تحقق اتحاد خلل ناپذیر با دیگر نیروهای راستین انقلابی است که این اهداف دسترس پذیر خواهند شد.

۳- حزب ما در برابر حیلہ های بورژوازی لیبرال باید تا حد ممکن در راه اتحاد همه نیروهای دمکراتیک تلاش ورزد و در جهت تقویت و حمایت از این اتحاد و با تکیه بر طبقات زحمتکش و افسار متوسط هم پیوند با پیشرفت اجتماعی گام بردارد.

۴- ما با تکیه بر طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا باید بویژه با نیروهای انقلابی فعال تحت رهبری آیت الله خمینی و نیز با سازمان مجاهدین خلق و دیگر نیروهای انقلابی نظیر سازمان چریکهای فدائی خلق و گروههای روشنفکران و فراکمیون دمکراتیک بورژوازی ملی و بر اساس برنامه ای مترقی و خلقی و زبانی مشترک بیابیم و جبهه متحدی برای سد کردن راه بر کوششهای سازش کارانه بورژوازی لیبرال بوجود آوریم.

۵- سود بردن از این شرایط مساعد بی سابقه برای سازماندهی به توده ها در سازمانهای دمکراتیک و مهمترین ضامن استقرار و ادامه نظام دمکراتیک خواهد بود.

حزب وظیفه حمایت از خواستهای طبقه کارگر ایران را از جمله حق ایجاد سندیکا و سازمانهای حرفهای دمکراتیک و حق شرکت غیر مستقیم آنان در اداره سازمانهای حرفهای کارگری و در استقرار نظام اقتصادی کشور و اجرای نقش فعال در هدایت بینگانهای صنعتی و کشاورزی و در پیشبرد برنامه تولید و استقرار رابطه عادلانه میان مزد و سود بر عهده دارد. حزب وظیفه کمک به طبقه کارگر را در بر آوردن خواستهای وی در سازمانهای حرفه ای بر عهده دارد.

گروههای سیاسی انحصارطلب همه کوشش خود را بکار خواهند بست تا سازمانهای حرفه ای طبقه کارگر را تحت کنترل بی چون و چرای خود در آورند. آنان خواهند کوشید تا طبقه کارگر را از پیشاهنگ انقلابی خود جدا سازند. همه این اعمال در جهت ایجاد نفاق و پراکندگی و انشعاب اندر طبقه کارگر و تحدید آزادیهای سندیکائی میباشد. حزب ما باید کارگران را علیه نفوذ این گرایشها در صفوف خود هشیار گرداند.

اینها خطوطی سیاستی است که در پلنوم ۱۶ حزب ما تعیین گردید. بدون بحساب آوردن بعضی نکات مبهم و دوپهلوی این قطعنامه مانند ضعف و عدم دقت در تنظیم تدوین فعالیتهای تعیین حزب در مورد برنامه سیاسی و باز نمیتوان بروهنی مشاهده کرد که هسته مرکزی خط تعیین شده در کمیته مرکزی را تاکید بر نقش توده های وسیع کارگران و بر اتحاد تنگاتنگ با دیگر نیروهای دمکراتیک ویر ایجاد جبهه عظیم خلقی بر پایه برنامه مشترک و تشکیل میدهد. مطابق روح پلنوم این اتحاد وسیع دمکراتیک باید از طرفی با تلاشهای بورژوازی لیبرال در جهت منزوی کردن حزب توده و دیگر سازمانهای خلقی مبارزه کند و از سوی دیگر فعالیتهای "انحصار طلبان" را که از گسترش حقوق و آزادیهای دمکراتیک جلوگیری میکنند شکست دهد.

و حالا مقیاسهای ساده میان این تصمیمات کمیته مرکزی و خطی که بیش از دو سال تحت رهبری حزب ما دنبال شده فاصله عمیق میان این دورا نشان میدهد.

بنا بر خط مشی پی گرفته در پلنوم شانزده ام، همکاری حزب ما با "نیروهای تحت رهبری خمینی" همکاری چند جانبه با همه نیروهای انقلابی راستین مردمی "پیش بینی شده و به هدف معین تحکیم پیروزی بدست آمده و تعمیق، پر بار و برگشت ناپذیر کردن هر چه بیشتر آن محدود میشود. اما خط اعمال شده از سوی رهبری حزب از آغاز انتقال آن به ایران بجای آنکه بر همکاری با همه نیروهای انقلابی تکیه کند (از جمله با نیروهای تحت رهبری خمینی) در جهت سیاست منزوی و یک جانبه دنبال روی از مواضع خمینی جهت گیری کرده است. باین امید که او را به راه همکاری با حزب توده بکشاند. عدم موفقیت تاکتیک پیروی از خط امام برای تضعیف سیاست انعطاف ناپذیر خمینی در رابطه با حزب توده (که در چشم او کافر است) چرا که کمونیست میباشند) بجای روی آوردن به وظیفه عاجل "کوشش برای ایجاد جبهه متحد خلق بخاطر آنکه دولت را به عمل کردن به وعده های اجتماعی و اقتصادی که خمینی داده است، وادار کند" - وظیفه ای که پلنوم شانزدهم بر عهده حزب نهاده بود، رهبری حزب را بیش از پیش به راه دنبال روی تقریباً مطلق از خط سیاسی گروه آخوند های بنیادگرای قشری در انداخت.

اکنون واقعیت ها موجودند و اسناد رسمی حزب (اعلامیه های هیئت سیاسی - فراخوان غیرنظامنامه ای هیئت اجراییه، مصاحبه ها و نوشته های رفیق کیانوری، در کنار مقالات مردم و دنیا، بروشورها و دیگر نشریات حزب) همگی به شیوه ای انکار ناپذیر از دو سال پیش شاهد تداوم و تشدید این سیاستند.

از طریق این اسناد براحتی میتوان دریافت که رهبری حزب توده ایران بجای پیروی از این رهنمود ارزشمند لنین (در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دمکراتیک) که میگوید: "اعمال فشار از پائین بر دولت انقلابی در هر حال وظیفه ماست" و با نادیده گرفتن نقش سخت دمکراتیکی که یک حزب پرولتاریایی در انتقال حکومت و گسترش دموکراسی بازی میکند، با نرمش حیرت آوری سیاست انحصار طلبانه و محدود کننده حقوق و آزادیهای دمکراتیک مقامات مذهبی قشری را دنبال و تاکید و تحکیم کرده است. در زیر چند مثال برای نشان دادن دامنه و اهمیت میدان عمل این سیاست که توسط رهبری حزب ما اعمال میشد بدست میدهیم.

خودداری از کوشش در راه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک برای ایجاد مجلس موسسانی که وسیعاً نماینده خلق باشد، و حمایت علنی از طرح انحصار طلبانه ایجاد بقول آنان "مجلس خبرگان" که بنا بر آن حق شرکت در تدوین قانون اساسی به گروهی محدود از پیروان خمینی بنام "خبرگان" محدود گردید.

عدم مشارکت و همراهی با حرکت های اعتراضی دیگر نهاد های دمکراتیک علیه استقرار قانون اساسی غیر دمکراتیک و دادن فراخوان به اعضا و به طبقه کارگر برای موافقت با طرح قانون اساسی که به رفتارندوم نهاد شده بود، حزب توده با دادن رای موافق به قانون اساسی آشکارانه تنها اصول ضد دمکراتیک رهبری مذهبی حکومت را به شکل "ولایت فقیه" قبول کرد، بلکه بر همه محدودیتهایی که افزودن عبارت "اسلامی" به پایان هر بند بر حقوق و آزادیهای سیاسی شهر وندان تحمیل میکرد صحنه نهاد.

خودداری عملی از کوشش جدی بمنظور سازماندهی دمکراتیک توده های زحمتکش و در مرحله اول طبقه کارگر و تسلیم شدن به ایجاد نهاد های اسلامی در کارخانه ها و کارگاهها در حالیکه گروههای ترورستیکست، فدائی و غیره در بعضی کارخانه های صنعتی جنوب و شمال ایران موفق شده بودند برخی سازمانهای کارگری را تحت رهبری خود بوجود آورند.

عدم همکاری با فعالیتهای گوناگونی که دیگر نهاد های انقلابی و دمکراتیک علیه محدودیتهای موجود آمده در مورد آزادیهای سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و تظاهرات و نیز علیه توقیفهای خودسرانه، حملات مسلح باند های "حزب الهی" مزدور آخوند های قشری شیعی و

علیه اشغال و غارت دفاتر و نمایندگیهای احزاب دمکراتیک و ایجاد آتشسوزی و غیره انجام میدادند • باید توجه داشت که حتی اشغال دفاتر حزب توده ایران در تهران و نمایندگیهای آن در استانها • توقیف روزنامه مردم (دوبار در عرض یک سال) و غیره جز اعتراضهای ضعیف دفاعی و سازشکارانه جسدورانه عکس العملی بدنیال نداشت •

تحکیم قانون مربوط به فعالیت احزاب سیاسی که بمنظور محدود کردن آزادیهای انجمنها و اجتماعات نوشته شده است و بنا بر آن تنها سازمانهای موافق • غیر معترض و غیر مسلح حق موجودیت دارند • تازه بشرط آنکه اجازه مخصوص از "وزارت ارشاد ملی" (اسلامی) دریافت کرده باشند •

موافقت با برنامه انحصار طلبانه "انقلاب فرهنگی" یا برنامه ای که اجرای آن با تخلیه اجباری انجمن های سیاسی دانشجویی و مراکز تبلیغاتی و فروش کتاب و غیره که در طی دوران انقلاب در دانشگاهها یا گرفته بودند آغاز شد • در حالیکه دیگر سازمانهای سیاسی در برابر این عمل ضد دمکراتیک دولت بشدت ایستادگی میکردند • رهبری حزب توده به بخش دانشجویی خود دستور تخلیه داد • رهبری حزب بر این باصلاح "انقلاب فرهنگی" و بستن دانشگاهها تحت عنوان مبارزه علیه غریب زدگی در دانشگاهها صحه میگذارد و آن را تأیید میکند • حال آنکه خود نمیتواند انکار کند که هدف سیاسی قشربون از این برنامه پایان دادن به گسترش و نفوذ عقاید مترقی در میان دانشجویان و استادان بود در زیر پوشش اسلامی کردن آموزش عالی •

اما دامنه این امتیاز دادن های بی مهلبا که توسط رهبری حزب ما به حکومت خمینی تقدیم میشد به واقعیات گفته شده در بالا محدود نمیشود • چنانکه از فعالیتهای روزمره حزب و از انعکاس آنها در تمام انتشارات آن بر می آید • یافتن مثالهای بیشماری از این دست کار ساده ای است •

از همه جدی تر و وخیم تر • تسری این شیوه دنباله روی در قلمرو ایدئولوژیک است • تمام هم نویسندگان بسیاری از مقالات و تفسیرهای روزنامه مردم و نشریه تئوریک حزب: دنیای • مصروف آن شد تا نزدیکی آموزشهای اسلام و مارکسیسم را نشان دهد (که کلمه مارکسیسم در واژگان علمی حزب با اصطلاح جامعه شناسی علمی بکار میرفت) • بر پایه چنین ملاحظاتی سعی میشد از یک طرف سیاست دنباله روی حزب توده از مواضع خمینی توجیه شود • که بدان "سیاست حمایتیها همکاری صمیمانه" نام داده بودند و از طرف دیگر رفتار خشونت آمیز قشربون در رابطه با حزب توده به نرمش گراید • بهمین دلیل بود که مثلا در مقاله ای از رفیق ب • کیا که در مجله تئوریک ما دنیای تحت نام "حزب توده ایران و روحانیت مبارز" منتشر شد (شماره ۳ ژوئن ۱۹۸۰) پس از گوشه پرای نشان دادن خصوصیت انقلابی اسلام راستین بر مبنای عقاید مارکس • انگلس و پتر و شفسکی و با تحلیل بعضی آیه های قرآن و غیره جملات زیر را نتیجه میگیرد :

"وظیفه حزب توده ایران بعنوان پیگیرترین و استوارترین سازمان سیاسی در راه مبارزه علیه امپریالیسم و نیز بعنوان صمیمیتترین مدافع خواستههای واقعی کارگران ایران • نمیتواند بجز حمایت صمیمانه از امام خمینی • رهبر انقلاب ایران و پیروان راستین خط او چیز دیگری باشد •"

این سیاست دنباله روی بناگزیر رهبری حزب را عملا به رها کردن نقطه مرکزی تاکتیک پیش بینی شده در پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی یعنی: اتکا به توده های وسیع زحمتکش • اتحاد با همه نیروهای دمکراتیک و تاسیس جبهه عظیم خلقی بر پایه برنامه ای مشترک کنائید • در واقع با کنار گذاشتن موضع گیری کادرا روشن و واضح در مورد نقش و اهمیت توده های زحمتکش در پیروزی انقلاب و لزوم بوجود آوردن معیارهای دولتی بنفع آنان • حزب ما نمیتواند به هیچ اقدام جدی در زمینه تحریک بخشیدن و سازمان دادن به توده ها برای دستیابی به نیروی مادی و به منظور اعمال هر گونه فشار از پائین بر حکومت انحصار طلب و قشری دستبزند • این واقعیت را میتوان تا حد زیادی از نتایج اتخاذ تاکتیک دنباله روی که رهبری حزب بکار گرفت • دریافت • تاکتیک که لزوما اجتناب از هر آن عملی را که با خواستها و اقدامات روحانیت انحصار طلب تقابل داشته باشد • در خود نهفته است • بویژه

خواستها و اقداماتی که به انحصاری کردن رهبری طبقه کارگر و دهقانان به سود نهاد های اسلامی مربوط میشود .

در مورد این نکته گزارش "هیئت سیاسی" که در جلسه اخیر بخشی از اعضا کیمته مرکزی (بنام پلنوم هفدهم) توسط رفیق کیانوری خوانده شد کاملاً رساست . در مورد آنچه به فعالیت حزب در قلمرو کار در میان توده ها "مربوط میشود" و بروشنی در گزارش چنین آمده است:

"فعالیت حزب در این قلمرو با مشکلات فراوانی روبرو شده و میشود که بخش اعظم و تعیین کننده آن ناشی از ویژگیهای انقلاب ایران است . این مشکلات چگونه ترمز اصلی بر سر راه سازماندهی افشار زحمتکش و نیز میدانهای فعالیت های حرفه ای و سندیکائی کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان و همچنین بر سر راه مبارزه برای کسب حقوق زنان و جوانان و دانشجویان قرار داشته و دارد . در این حوزه از مبارزه ما بطور کلی با نوعی انحصار طلبی سازمانی دوگانه روبرویم که هم از سوی راست و هم از "چپ" اعمال میشود .

در مورد راستیها با شیوه انحصار طلبانه گروه مذهبی برخورد میکنیم که توسط نهاد های دولتی حمایت میشوند و از هرگونه همکاری در زمینه حرفه ای با کارگرانی که به شیوه های انحصار طلبانه آنان تن نمی دهند و خودداری میکنند

در برابر این انحصار طلبی راست و در همه زمینه های کار توده های با شیوه تفرقه افکنی چپ روها روبرویم . مانند سازمان مجاهدین خلق و گروههایی که از سازمان چریکهای فدائی خلق جدا شده اند و نوع دیگری از انحصار طلبی را دنبال میکنند و تنها بشرطی با وحدت سازمانی توده های موافقت که رهبری آن بدست خود ایشان باشد و همین که خود را در اقلیت می یابند انشعاب کرده و تا حد انفجار پیش میروند . (از روزنامه مردم : ۲۲ فروردین ۱۳۶۰ و آوریل ۱۹۸۱ ، شماره ۴۸۳) . این تفسیر عیناً در مورد اقدامات حزب در زمینه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک نیز بکار رفته است .

رهبری حزب با نادیده گرفتن توصیه های عاجل پلنوم شانزدهم در زمینه ایجاد وحدت عمل برای آماده ساختن زمینه اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک و بجای آنکه پایه بحث را بر نقاط مشترک و مشابه بگذارد و از نقاط تفرقه پرهیزد ، موضع سکتاریستی گرفته و میکوشد آمرانه از دیگر ساختهای سیاسی دعوت کند تا صرفاً و مخلصاً به موضع گیریهای حزب توده و یعنی پیروی از باصطلاح خط امام بپیوندند .

حال که دیگر صورتبندیهای دمکراتیک و نظیر مجاهدین و فدائیان (که در پلنوم شانزدهم ما نیز بوضوح بعنوان سازمانهای انقلابی و خلقی شناخته شده اند) علیه انحصار قدرت سیاسی توسط قشر مذهبی بر خاسته اند ، حال که عدم موافقت و اعتراض خود را علیه قالب کردن مجلس موسسان خلقی تحت نام "مجلس خیرگان" اعلام کرده اند و حال که با شدت تمام علیه تجاوزات به حقوق و آزادیهای سیاسی و غیره برخاسته اند ، رهبری حزب ما بجای آنکه از هر یک از این ادعا ها زمینه ای برای وحدت عمل و اتحاد دمکراتیک بسازد ، به سرزنشها و حملات خود علیه این صورت بندیها شدت می بخشد و آنها را به خرابکاری در قلمرو عمل انقلابی متهم میسازد .

در اواخر سال ۱۹۷۹ رفیق کیانوری در پاسخ پرسشهایی که از او میشود و بروشنی اعلام میکند که "اعمال نقش رهبری (در جنبش انقلابی) یا بدست آوردن این نقش تنها میتواند در شرایط همکاری فعال در زمینه مبارزات توده های بدست آید . (پرسش و پاسخ های ۷، ۸، ۹ و ۷۰) اما یک سال بعد در نامه تئوریک دنیا چنین مینویسد : "سیاست حزب ما همواره (عبارت از این بوده که تحکیم و تقویت و توسعه انقلاب تنها از راه تحریک سیاسی توده ها امکان پذیر نیست . بلکه در کنار تبلیغات و تحریک سیاسی باید از طریق اعمال اصلاحات بنیادی نفع ده ها میلیون توده زحمتکش و این توده ها را هر روز بیشتر و محکتر از پیش کرد انقلاب و جمهوری اسلامی گرد آورد و از این طریق نقشه های

خائنه ضد انقلاب را که میکوشد تا از این کمبودها عليه نظام جمهوری اسلامی ایران استفاده کند ، شکست داد . *

این اعلام برنامه حزب آشکارا نشان میدهد که در سرشت رهبری حزب ما در دو شرایط متفاوت انقلاب دمکراتیک چه آشفتگی فکری وجود دارد . یعنی یک جا هنگامی که طبقه کارگر و حزب آن در کنار دیگر متحدان دمکراتیک خود در حکومت انقلابی شرکت دارد (مقصود حکومت انقلابی اتحادیه ضد امپریالیستی و دمکراتیک است) ، و جای دیگر هنگامی است که گروهی با خصلت غیر پرولتاریائی با حذف طبقه کارگر قدرت را بدست میگیرد (خواه در اتحاد با نیروهای دیگر باشد یا با هیچ نیروئی متحد نباشد) .

اگر در مورد اول ، بنا به خط لنینی ، حزب طبقه کارگر با تکیه بر متحرک ساختن توده های زحمتکش فشار از "پائین" را با مبارزه "از بالا" در هم می آمیزد برای آنکه تا حد ممکن حکومت انقلابی را به اعمال "اصلاحات بنیادی" بنفع توده های زحمتکش وارد کند ، در مورد مردم باین دلیل که ابزار مبارزه "از بالا" را فاقد است ، جز ابزار فشار توده ای وسیله ای در اختیار ندارد . *

بنظر من یکسان شمردن بی پایه و بی معنای حکومت موجود مذهبی با حکومت انقلابی ای که حزب توده باید در آن شرکت می جست ، و این فرض خوشبوارانه که از طریق پیروی خالصانه و مطلق از مواضع قشربون شیعی میتوان به این مشارکت رسید دو پایه اصلی خط غلطی است که رهبری حزب ما آن را اعمال کرده است .

وگرنه ، فهمیدن آنکه چگونه حزب ما میتواند از طریق اعمال "اصلاحات بنیادی" در گردآوری هر چه بیشتر و پر قدرت تر توده های دهها میلیونی به گرد انقلاب موفق شود ، و نیز بالاتر از آن فهمیدن اینکه چرا حزب ما با داشتن چنان امکاناتی در سازماندهی و در بحرکت آوردن توده ها باید همه نیروی خود را صرف گرد آوردن توده ها بگرد حکومتی کند که به هیچ قیمتی نمی خواهد کمترین ذرفای از حکومت را با او قسمت کند ، کار بسیار دشواری خواهد بود .

پایه این سیاست خوشبوارانه را خود رفیق کیانوری بروشنی چنین توضیح میدهد : "ویژگیهای بنیادین خط امام ، که در راس آنها ویژگی خلقی آن و به عبارت دیگر دفاع از بی چیزان (مستضعفان) و پابرنه ها و احقاق حقوق حقه آنان در کنار مبارزه علیه امپریالیسم برای بدست آوردن استقلال - سیاسی ، اقتصادی و نظامی است ، دارای نقاط مشترک و بسیار مهم با اصولی است که در برنامه ما گنجانده شده است . در عین حال محتوای این خط و این سیاست با محتوای انقلاب ملی - دمکراتیک ایران یکی است ."

حال که حکومت و قدرت سیاسی دست ما نیست ، ما نیز همان بر نامه (برنامه اصلاحات بنیادی) را پیشنهاد میکنیم و تا حد امکان برای تحقق محتوای آن میکوشیم .

سرعت سیر ما در این جهت و تحقق اعمال آن به نیروهای موجود و نیز به نیروهای بستگی دارد که در این جهت گیری (قدرت) بگونه ای تعیین کننده دخالت دارند ، اگر ما میتوانستیم از طریق فعالیت پیگیر و سیاست بر حقمان در مبارزه با سرمایه داری این نیروها را عقب و ریشمای سازیم ، سرعت و ژرفای این تغییر شکل بالا میرفت . این است معنای سیاست ما " (پرسش و پاسخ شما ره ۶۷-۶۸ سپتامبر ۱۹۷۹)

دقیقا بدلیل همین یکسان شمردن هدفهای انقلاب ۱۹۷۹ با آرمانهای رژیم مذهبی است که رژیم مذهبی با استفاده از شرایط مساعد توانسته است حکومت انحصارطلبانه خود را تحمیل کند ، و همین است که اشتباه بنیادی خط رهبری حزب توده ایران را شکل میدهد .

اگر در این شکی نیست که جنبش انقلابی ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ (که در پیروزی آن اکثریت مطلق مردم ایران شرکت داشت) دارای سرشت و هدف انقلابی ضد امپریالیستی و دمکراتیک است معلوم نیست چرا باید از آن بنام حکومت مذهبی یاد کرد که میکوشد یک جنبش عظیم خلقی را تا حد شمره

کوشش يك مذنبی شيعی تقليد دهد . بنابراین حکومت اسلامی نمی تواند دموکراتیک و ضد امپریالیستی باشد مگر تا حدی که این خواسته های مردمی با هدف های مذنبی آن موافقت داشته و به دستیابی به آنها کمک رساند .

به همین دلیل است که تصویری که خمینی و یارانش از امپریالیسم و دموکراسی دارند اساسا با آنچه در برنامه حزب ما آمده و برپایه خواسته های واقعی مردم ایران است متفاوت دارد .
برای خمینی و یارانش اتحاد شوروی نیز مانند اتازونی همان چهره " امپریالیستی " را دارد . عباراتی چون " امپریالیسم شرق و غرب " ، " ابرقدرت های شرق و غرب " و " نه شرقی نه مغربی و غیره که آنها بکار می برند ، و دانشا در نطق های رسمی خمینی و رهبران حکومتی او تکرار می شود و با تمام وزن خود در جراید رسمی ، و در رادیو و تلویزیون از نو بکار می رود ، نشان دهنده آن است که برای پیروان خمینی سوسیالیسم بر نیروهای سلطه گر استوار است و نیز مانند سرمایه داری سوداگر و انحصاراتی که با غارت ثروت های مادی و انسانی خلقها آنان را از استقلال اقتصادی و سیاسی خود محروم می سازد در زیر يك عنوان " امپریالیست " قرار می گیرد .

بعلاوه برخوردار خمینی و یارانش با انقلاب افغانستان بوضوح نشان می دهد که برای آنان يك افغانستان تحت سلطه روحانیت مرتجع و خود فروخته به امپریالیستها بر جمهوری دموکراتیک مستقلى که شوروی از آن حمایت کند ترجیح دارد .

بنابراین ، این امپریالیسم به این مفهوم ، یعنی به مفهوم دشمن استقلال خلقها و دموکراسی نیست که باید با آن جنگید ، بلکه بر عکس این استقلال و دموکراسی است که باید به سود قشریون مذنبی قربانی شود .

این واقعیت که خمینی و یارانش مارکسیسم و کمونیسم را کفر بزرگ می شمارند که مسلمانان باید با آن در نبردی آشتی ناپذیر باشند ، بخودی خود نشان میدهد که برابری شرق و غرب در چشم آنان که با شعار " نه شرقی و نه غربی " مطرح میشود ، تنها وسیله ای است برای پنهان کردن خصومت عمیق آنان با شوروی و مجموعه کشورهای سوسیالیستی .

پس بیهوده نیست که در ۱۵ نوامبر ۱۹۷۹ ، حتی وقتی که ۶۲ تن امریکایی در تهران به گروگان گرفته شده بودند ، جودی پادل ، سخنگوی کاخ سفید تحت ریاست جمهوری کارتر رسماً اعلام می کند که : " برزیسکی بنیادگرایی اسلامی را به منزله سدی در برابر کمونیسم می داند ."
از سوی دیگر بعضی نشانه ها ، مانند برگماری ابراهیم یزدی ، مصطفی چمران ، صادق قطبزاده ، عوامل شناخته شده سازمان های اطلاعاتی امریکایی به پست های وزارتی و حساس اداری ، همراه با برگماری بهشتی (که بعضی اسناد سفارت امریکا در تهران رابطه نزدیک او را با سازمان های اطلاعاتی امریکایی و انگلیسی نشان میدهد) بعنوان سرپرست دیوان عالی قضایی و دبیر حزب اکثریت " به اصطلاح " جمهوری اسلامی و بالاخره بالا رفتن منظم واردات انگلیسی در طی دو سال اخیر ، قرارداد های اخیر با انحصارات شل ، تالپوت و غیره ، نشان می دهند که تا چه پایه در صداقت این مبارز ضد امپریالیستی که مقامات اسلامی با هیاهوی تبلیغاتی بسیار از آن گفتگو میکردند ، جای تردید وجود دارد .

در مورد دموکراتیسم ادعای خمینی و یاران روحانی اش در حاکمیت ، هیچ چیز گویاتر از بیانی این حکومت اسلامی نیست که هفده سال پیش توسط خمینی اعلام شد و مجلس موسسان خمینی در ۳ دسامبر ۱۹۷۹ آن را بسط داده و تکرار کرده است . و در آغاز این نامه قبلا در بحث ولایت فقیه و محدودیت های مهمی که با افزودن عبارت " اسلامی " به پایان هر پاراگراف مبرحقوق و آزادی های دموکراتیک اعمال شده است ، بدان اشاره کرد ما . به این ترتیب ، همه آزادی های فردی ، همه حقوق سیاسی ، هموظایف دستگاه های دولتی باید در برابر پیش شرط " موافقت با قواعد اسلامی " سر اطاعت فرود می آورند .

به این بهانه است که دست می‌برند و سر می‌زنند و زنان را سنگسار می‌کنند و در ملا عام شلاق می‌زنند و اعدام می‌کنند و خود سرانه زندانی می‌کنند و در زندانها شکنجه میدهند و غیره . همچنین بنام این اصول است که قرارگاه‌های احزاب و دموکراتیک را اشغال می‌کنند و روزنامه‌هایشان را تعطیل می‌کنند و همه تظاهرات مردمی ضد این ناپاکان را به حمام خون بدل می‌کنند . حوادث آغاز ژوئن ۱۹۸۱ ، حوادثی که تا لحظه نگارش این نامه همچنان ادامه دارد ، نشان میدهد که دموکراسی اسلامی که خینی و پارانارش وعده داده بودند ، چه معنایی دارد .

تعطیل خودسرانه روزنامه‌های ناسریفرمان ، جلوگیری از همه تظاهرات مردمی اعتراض‌آمیز و بویژه جلوگیری بی پایه از انتشار مردم ، ارگان مرکزی حزب توده (که تا این لحظه صد درصد نسبت به جمهوری اسلامی وفادار مانده است) بدنیال اعلامیه ای که در آن حزب ما را به "توطئه خزنده" و "غیره مشتم کرده است" جای هیچ تردیدی بر سرعت فزاینده حرکت روحانیت قشری بسوی تثبیت دیکتاتوری مذهبی نبی گذارد ، حکومتی که در حقیقت جز دیکتاتوری عقب‌مانده ترین قشرهای خرده بورژوازی شهری و بورژوازی بازاری چیز دیگری نیست .

بدینسان است که یک دیکتاتوری عذنی و تاریک اندیش که گرفتار بیماری کمونیست ستیزی و شوروی ستیزی کور است ، زیر پوشش عوامفریبی مذهبی جایی را که حقا به نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردمی ایران تعلق دارد ، غصب میکند .

در پرتو حوادث سیاسی که از دو سال پیش در ایران رخ داده اند و هنوز رخ میدهند ، کترین چیزی که میتوان گفت آن است که این حوادث مواضع اصلی خط سیاسی رهبری حزب ما را تصدیق نکردند . واقعیات نه تنها خصلت خیالپرورانه هدفهائی را نشان میدهد که رهبری حزب با پیش گرفتن سیاست پیروی از خط امام پیشاپیش دم از رسیدن به آنها میزد ، بلکه پیروی تعصب آمیز از این خط به قیمت منزوی شدن کامل حزبها در صحنه سیاسی تمام شده است .

حزب توده با در پیش گرفتن سیاست حمایت بی قید و شرط و یک جانبه نتوانسته است ذرهای اعتماد ، همدلی و تفاهت نسبت به خود در مقامات قشری حاکمیت ، که حزب آنها را بجای نمایندگان راستین خلق انقلابی گرفته است ، بیافزیند . پیروی از این خط در واقع به آنجا انجامیده است که حزب طبقه کارگر به دنبال روی کورکورانه از سیاست واپسگرایانه قشری گرفتار آید و دامنه فعالیتهای تودمائی آن مخصوص در زمینه کارگری گاهشرباید - تا چه رسد در قلمرو تخصصان و روشنفکران .

نتیجه مستقیم این سیاست پیروی از خط امام به دست کشیدن تقریباً کامل از مبارزه برای آزادی و حقوق دموکراتیک انجامیده ، به این عذر که نبرد برای دموکراسی میتواند به مبارزه با امپریالیسم آسیب وارد آورده و آب به آسیاب ضد انقلاب بورژوا-لیبرال بریزد . رهبری حزب توده ، با تکیه بر این تک روپهای فرص طلبانه و با فراموش کردن این آموزه عمیق لنین که : "پرولتاریا بشرطی میتواند بر بورژوازی پیروز شود که مبارزهای عام ، منضبط ، سازمان یافته و انقلابی برای دموکراسی در پیش بگیرد" ، عملاً طبقه کارگر ایرانی را بنبغ مقامات روحانی رها کرده و اینان را موفق ساخته است که باسانی انجمنهای کارگری مطیع خود و نیز حزب قشری "جمهوری اسلامی" را سازماندهی کنند .

رهبری حزب توده ، با بند کردن هرچه بیشتر خود به ارابه طایفه روحانیت قشری ، نه تنها به جلوگیری از گسترش جنبش اعتراضی بر ضد دست درازیه حقوق و آزادیهای سیاسی رضایت داده است بلکه در کنار قشریون به یکی از نیروهای مهاجم علیه تمامی جنبش دموکراتیک ، علیه همه نهادها و شخصیتهای سیاسی مخالف با سلطه استبداد روحانی تبدیل شده است .

چنین است که متأسفانه حزب توده در عقاید عمومی بگونه زاید و ارتجاع روحانی و بگونه چنان سازمانی معروف شده است که برای خوشخدمتی به ملاحای حکومتی حاضر است حتی بر خلاف مرامهای اصولی خود عملیات و تصمیمات ضد دموکراتیک طایفه روحانیت را توجیه کند و در برابر دموکراتهای مبارز نقش "خبر چین" را بازی کند . لقب بسیار مشهور "آیتالله" که به رفیق کیانوری داده شده همچنین

عق تغری را که در عقاید عمومی نسبت به سیاست اعمال شده از سوی رهبری حزب ما وجود دارد .
نشان میدهد .

در چنین شرایطی عجیب نیست که سیاست رهبری پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی بجای اتحاد با نیروهای انقلابی دمکراتیک عملاً به خصومت هر چه عمیق تر میان حزب ما و دیگر سازمانهای میهنی و دمکراتیک مانند مجاهدین خلق ، حزب دمکرات کردستان ، صدق‌ها (جبهه ملی) و غیره دست یازد .

و چنین است که انحراف رهبری از خط سیاسی حزب ، در رابطه با روحانیت مرتجع قشری ، عملاً و این بار در رابطه با دیگر نیروهای انقلابی دمکراتیک ، به نوعی انحراف از چپ انجامیده است که جز انزوای تقریباً کامل حزب توده ، در صحنه سیاست چیزی بیار نیاورد ، است . حزب ، بدون بدست آوردن کترین توفیقی برای کسب "خوش بینی" روحانیت حاکم ، حتی میانی هر گونه اتحادی را بسا نهادهای دمکراتیک ایران کرده است .

حتی استدلالی که با رها رهبری حزب آن را پیش کشیده است و بنا بر آن رهبری حزب باید بتواند فعالیتقانونی حزب را حفظ کند ، آنگاه که مقر مرکزی حزب توسط پاسداران اشغال میشود و دفاتر محلی و ایالتی آن منطماً غارت و ویران میشوند ، نشریات حزب سوزاند میا مصادره میشود ، و بالاخره انتشار روزنامه مردم رسماً برای بار سوم در خرداد ۱۳۶۰ ممنوع میشود ، خود بخود از اعتبار ساقط میگردد .
رفسقای عزیز

انتقال حکومت انقلابی موقت به حکومتی که بطور مطلق در دست ملایان شیعه بنیادگراست ، عمیقاً خصلت دمکراتیک حکومت انقلابی را بعنوان "ارگان رستاخیز پیروزمند مردم" بخطر انداخته است .
پایه کم وسعت و تنگی که این حکومت بر آن قرار دارد (که تحت پوشش کفر دست همکاری همه نهادهای دیگر سیاسی دمکراتیک را کنار زده است) بیش از پیش فضا را برای تحقق خواستهای مردمی در جهت استقلال ملی ، دموکراسی و ترقی ، و در جهت برآوردن هدفهای اساسی انقلاب دموکراتیک ۱۹۷۹ محدود کرده است .

در چنین شرایطی وظیفه عاجل حزب طبقه کارگر بنظر من جز این نیست که با تمام نیروی خود در گستراندن پایهای حکومت انقلابی بکوشد تا بتواند راه ضد انقلاب را سدود سازد و به سریعترین راه ممکن وظایف انقلاب دمکراتیک را انجام داده و راه انقلاب را بسوی مرحلهای بالاتر هموار سازد .
اما این بمعنای متابعت و حمایت بی مرز و حد از حکومت مذہبی نیست ، چرا که در این صورت پایهای حکومت مطلقه موجود را محکمتر و وسیعتر خواهد ساخت . برعکس ، برای رسیدن به این هدف ، حزب باید همراه با دیگر نیروهای دمکراتیک علیه این انحصار قدرت و علیه از دست رفتن حکومت انقلابی به دست طایفه روحانیت قشری به مبارزه برخیزد .

حکومت موجود ایران با درگیر شدن در جنگی طولانی و فرسایشی با عراق ، جنگی که با دادن تلفات انسانی و اقتصادی عظیم ، بیش از پیش وضع اقتصادی کشور را وخیم کرده است ، به سبب روش غیر دمکراتیک و موضع جزمی خود ، از سوی دیگر کشور را به آستانه جنگ داخلی کشانده است که بسبب نزاعهای درون حکومتی هر دم بیش از پیش توسط نیروهای مترقی و میهن پرست اجتناب ناپذیر می شود .

این موقعیت که حکومت آخوندها را تضعیف کرده است ، آن را بیش از پیش به سوی استفاده از روشهای دیکتاتوری فاشیستی (که در این معنا دارای وجوه شباهت بیشمار با خون سونیسم چینی دارد) و به سوی کمونیست ستیزی و شوروی ستیزی بی مرز میراند . واضح است که اگر این وضعیت مدت بیشتری به طول انجامد تنها در خدمت عقاید امپریالیستی و ضد انقلابی خواهد بود .

در چنین شرایطی تنها چاره‌ای که بنظر میرسد اتحاد همه نیروهای دمکراتیک و میهن پرست برای تشکیل هر چه سریعتر جبهه وسیع دمکراتیکی که قادر به سازماندهی تودما برای دفاع از "جمهوری

دمکراتیک" و برای مبارزه با انحصارطلبی حکومت روحانیت قشری‌باشد و فشار لازم را از پائین برای گستراندن پایه محدود حکومت موجود از راه جایگزین کردن حکومتی انقلابی که توسط جبهه دمکراتیک رهبری شود، اعمال کند. که البته در درون این جبهه دمکراتیک جریان اسلامی مرفعی نیز می‌تواند لزوماً جای خود را نداشته باشد.

حکومتی که از چنین جبهه وسیع دمکراتیکی نشأت می‌گیرد این وظایف فوری را، در پیش‌رو خواهد داشت: محور کامل ضد انقلاب، شروع فوری مذاکرات بمنظور ایجاد صلحی شرافتمندانه با عراق و تضمین رعایت واقعی حقوق آزادیهای دمکراتیک برای همگان، باستثنای نیروهای ضد انقلابی هوادار امپریالیسم و ارتجاع، تأمین حقوق خودمختاری ملی خلقها و ملیتهای گوناگون که در سرزمین ایران زندگی میکنند و پایان دادن به جنگ برادر کشی با کردها، برقراری دوباره روابط برادرانه و حسن همجواری با کشورهای همسایه ایران و بویژه با افغانستان، کشورهای عربی و اتحاد شوروی، انسجام اصلاحات ارضی بنیادی بنفهدهقان فقیر و اعمال اصلاحات اجتماعی مرفعی بنفع طبقه کارگر و دیسگر قشرهای زحمتکش جامعه ایرانی، ایجاد سیاست اقتصادی مرفعی بر پایه گسترش بخش دولتی و صنایع پیشرفته در جهت استقلال اقتصاد کشور و بهبود شرایط زندگی توده‌های زحمتکش.

بدینسان، مسأله اصلی که در چنین شرایطی در برابر حزبها قرار می‌گیرد، تغییر سیاست دنباله روی پیروی از خط امام خواهد بود. سیاستی که از پیشرو هم اکنون بسبب عدم جهت‌گیری اصلی بسوی اتحاد تنگاتنگ با نیروهای دمکراتیک و بویژه با سازمان مجاهدین و حزب دمکرات کردستان و سازمان فدائیان به شکستی نمایان کشیده شده است.

این وظیفه اکنون عملاً بسی دشوارتر است چرا که سیاست رهبری حزب در پیروزی از خط امام و موضع‌گیریهای آن در مخالفت با فعالیت‌هایی که برای دفاع از آزادیهای دمکراتیک صورت می‌گرفت (حتی علیرغم بعضی تصحیحاتی که رهبری حزب در آخرین جمله کمیته مرکزی بصورت انتقاد خیرخواهانه از استبداد آخوندی بعمل آورده است) او را چنان مفتضح ساخته است که حزب توده در مجموع خود انگشت‌نمای دیگر نهادهای مرفعی و وطن پرست و دمکراتیک شده است.

از سوی دیگر، رهبری حزب با چنان حدت و شدتی راه دنباله روی از طیف قشریون روحانی را در پیش گرفته است که راه بازگشت از این سیاست را که نه تنها در عقاید عمومی بلکه به اعتبار حزب قشریون (جمهوری اسلامی) و خود رهبران مذهبی، فرصت طلبانه ارزیابی شده است، بر خود بسته است. بی‌اعتدال عقاید عمومی دمکراتیک از یکسو، و خوشباوریهای رسوخ یافته در میان اعضاء حزب ما نسبت به نتایج مساعد این سیاست از سوی دیگر، موانع بسیاری را بر سر راه بازگشت موفقیت آمیز از سیاست پیروی خط امام در برابر رهبری حزب قرار داده است.

در این شرایط قطعی بنظر میرسد که تغییر سیاست حزب در جهت اتحاد با دیگر نیروهای دمکراتیک نمیتواند توسط رهبری ای‌اجراء شود که با اتخاذ شیوه دنباله روی مطلق و قاطع، همه پهلای را در پشت سر خود ویران کرده است.

من بنوه خود تصور می‌کنم که جست‌وجوی راه برون رفت حزب توده از این بن بست و کمک به آن برای غلبه بر موانعی که این سیاست غلط و خیال‌بافانه در برابر آن نهاده است، و مبارزه برای آنکه حزب بتواند با موفقیت هرچه بیشتر از نو جای‌شایسته خود را در میان مجموعه جنبش انقلابی بدست آورد محقق و وظیفه هر کمونیست ایرانی است.

رفسقای هزیسز

من گمان می‌کنم که با ارسال این نامه به شما از نصیحت ارزشمند رفیق برژنف که در اثر بزرگ خود زمین کوچک به همه ما کمونیستها داده است، پیروی می‌کنم: "خوشا سیاستمدارو خوشا دولتمردی که بتواند همواره هر آنچه را که می‌اندیشد برآستی بگوید، هر آنچه را که لازم میدانند انجام دهد، و بکوشد تا آنچه را که عیقا بدان اعتقاد دارد، بدست آورد." باورزش از طول‌طلبی با درودهای برادرانه ایسج اسکندری

